

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



**آیت الله مجاهد سید مصطفی  
خمینی (ره)**

**در آینه خاطرات**

به مناسبت چهلمین سال شهادت

به کوشش: علی ثقفی



## فهرست مطالب

|                                                   |    |
|---------------------------------------------------|----|
| مقدمه .....                                       | أ  |
| فصل اول: نگاهی به زندگی شهید بزرگوار آیت الله حاج |    |
| سید مصطفی خمینی .....                             | ۱  |
| زندگینامه .....                                   | ۵  |
| مراتب علمی .....                                  | ۶  |
| اجازه اجتهاد .....                                | ۷  |
| حیات سیاسی .....                                  | ۱۰ |
| شهادت حاج آقا مصطفی .....                         | ۱۱ |
| فصل دوم: حاج آقا مصطفی در بلندای کلام .....       | ۲۱ |
| چهره برجسته حوزه .....                            | ۲۳ |
| یاور امام بود .....                               | ۳۰ |

|                                                    |    |
|----------------------------------------------------|----|
| مرقومه مرحوم آیت الله حاج سید رضا بهاء الدینی (ره) | ۳۳ |
| نشانه نزول رحمت خدا بر امام امت بود.....           | ۳۴ |
| سه ویژگی در کلام آیت الله العظمی فاضل لنکرانی .... | ۳۵ |
| در مقابل پدر فانی و مطیع بود .....                 | ۳۷ |
| امید آینده اسلام.....                              | ۴۱ |
| فیلسوف، فقیه، اصولی و مفسر نامدار.....             | ۴۴ |
| دین باور و ولایت مدار بود .....                    | ۴۸ |
| خط او خط اصیل قرآن بود.....                        | ۵۴ |
| ستوده خادمه منزل.....                              | ۵۴ |
| سخنان امام خمینی در رثای فرزندان.....              | ۵۶ |
| فصل سوم: ویژگیهای ممتاز شهید بزرگوار آیت الله حاج  |    |
| سید مصطفی خمینی (ره).....                          | ۶۱ |
| ۱- مقامات علمی .....                               | ۶۳ |
| سخنی از آیت الله سبحانی .....                      | ۶۳ |
| چون شیر می غرید.....                               | ۶۴ |
| آنچه امام فرمود .....                              | ۶۵ |
| بار علمی بسیار در سن کم.....                       | ۶۶ |
| سکوت با اشاره پدر .....                            | ۶۷ |
| مصطفی تو جسوری.....                                | ۶۹ |
| بزرگترین مستشکل درس امام (ره).....                 | ۷۰ |

|          |                                             |
|----------|---------------------------------------------|
| ۷۲.....  | پاسخ زود هنگام.....                         |
| ۷۳.....  | ۲- رفتار عبادی.....                         |
| ۷۳.....  | توصیه به تقوی و اخلاق الهی.....             |
| ۷۴.....  | سفر روحانی.....                             |
| ۷۶.....  | حاج آقا مصطفی دائم الذکر بود.....           |
| ۷۸.....  | همواره در خودسازی بود.....                  |
| ۸۰.....  | بزرگترین گناه.....                          |
| ۸۱.....  | مصطفی بیدار شو!.....                        |
| ۸۲.....  | ۳- فعالیتهای سیاسی.....                     |
| ۸۲.....  | دستگیری آقا مصطفی.....                      |
| ۸۳.....  | سایه به سایه امام.....                      |
| ۸۵.....  | نقش مبارزاتی حاج آقا مصطفی در ترکیه.....    |
|          | دست نوشته‌ای از شهید آیت‌الله حاج سید مصطفی |
| ۸۸.....  | خمینی (ره).....                             |
| ۹۲.....  | نقش حاج آقا مصطفی در ساماندهی مبارزات.....  |
| ۱۰۰..... | ۴- همراهی با امام.....                      |
| ۱۰۰..... | علاقه او به امام ولایتی بود.....            |
| ۱۰۱..... | نگران مرجعیت امام بود.....                  |
| ۱۰۳..... | کاملاً مورد اعتماد بود.....                 |
| ۱۰۶..... | هم سو با امام بود.....                      |

- ۵- شجاعت و اعتماد به نفس ..... ۱۰۸
- ملاقات با حسن البکر ..... ۱۰۸
- گفتگوی طلبگی ..... ۱۰۹
- سحرگاه پانزدهم خرداد ..... ۱۱۰
- تا تهران خوابیدم ..... ۱۱۲
- برخوردی سالم ولی جسورانه ..... ۱۱۳
- شجاع و نترس بود ..... ۱۱۴
- صراحت لهجه ..... ۱۱۶
- ۶- مردم‌داری ..... ۱۱۷
- شیفتگی توده مردم ..... ۱۱۷
- آن روز برفی بود ..... ۱۲۰
- تهیه غذا برای طلاب ..... ۱۲۱
- اسوه حسنه ..... ۱۲۲
- نماد مردم‌داری ..... ۱۲۳
- خوبی‌ها را بنگر ..... ۱۲۴
- ۷- تیزبینی و نکته سنجی ..... ۱۲۶
- زیرکی در پیام ..... ۱۲۶
- تو تسبیح نداری ..... ۱۲۷
- بعد از ورود به بغداد ..... ۱۲۸
- همنشینی با مخالفین ..... ۱۲۹

|                                          |     |
|------------------------------------------|-----|
| ظلمت سبب نور.....                        | ۱۳۱ |
| حق گرفتنی است.....                       | ۱۳۱ |
| وقتی شانس نباشد.....                     | ۱۳۳ |
| ۸- شوخ طبعی.....                         | ۱۳۴ |
| اهل مزاح بود.....                        | ۱۳۴ |
| سرما نخوری.....                          | ۱۳۵ |
| دستوری بر ملاقات.....                    | ۱۳۶ |
| درشکه خالی.....                          | ۱۳۷ |
| چهار الله اکبر زیر آب.....               | ۱۳۸ |
| شغال خسته.....                           | ۱۳۹ |
| سهم تو بیشتر.....                        | ۱۴۱ |
| ۹- علاقه خانوادگی.....                   | ۱۴۲ |
| عاطفه پدر و فرزندی.....                  | ۱۴۲ |
| شیفتگی نسبت به حضرت امام(س).....         | ۱۴۷ |
| شخصیتی با ابعاد گوناگون.....             | ۱۴۸ |
| بسته سفارش شده.....                      | ۱۴۹ |
| گلایبی متبرک.....                        | ۱۵۰ |
| نشانی از علاقه مادر به فرزند.....        | ۱۵۱ |
| شایعه حمله به ما.....                    | ۱۵۳ |
| علاقه حضرت امام(س) به حاج آقا مصطفی..... | ۱۵۴ |

|                                                 |     |
|-------------------------------------------------|-----|
| خانم دلشکسته حاج آقا مصطفی.....                 | ۱۵۵ |
| ۱۰- ساده زیستی.....                             | ۱۵۷ |
| خانه چهل و پنج متری آقا مصطفی.....              | ۱۵۷ |
| ساده و بی آرایش.....                            | ۱۵۸ |
| حاج آقا مصطفی خاکی بود.....                     | ۱۶۰ |
| سفر حج.....                                     | ۱۶۱ |
| درخواست و مخالفت امام.....                      | ۱۶۴ |
| کادوی عروسی.....                                | ۱۶۵ |
| ۱۱- ولایت مداری.....                            | ۱۶۶ |
| لحظاتی شیرین و بیاد ماندنی.....                 | ۱۶۶ |
| شرکت مخلصانه در مجلس روضه خوانی.....            | ۱۷۱ |
| ارادت عملی به اهل بیت عصمت (علیهم السّلام)..... | ۱۷۳ |
| منابع.....                                      | ۱۷۵ |

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم  
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ  
عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ<sup>۱</sup>  
«هرگز گمان مبر آنها که در راه خداوند کشته شده‌اند،  
مردگانند بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده  
می‌شوند.»

شهادت در فرهنگ اسلام فوز عظیم و عنایت ویژه  
خداوندی بر انسان خاکی است از این رو اولیای الهی در  
صف مقدم این رحمت واسعه قرار گرفته و با تقدیم جان،  
مدال افتخار شهادت را بر سینه مردانه خود نصب نموده و  
با رضایت خاطر پیام «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

ب □ آیت‌الله مجاهد سید مصطفی خمینی (ره) در آینه خاطرات

رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ<sup>۱</sup> را شنیده و در جوار لطف حضرت دوست در بهشت عنبر سرشت به حیات طیبه خویش ادامه می‌دهند.

بی شک یکی از رشیدترین فرزندان اسلام که لباس شهادت را برتن نمود و به دیار باقی شتافت، شهید بزرگوار آیت‌الله علامه مجاهد حاج آقا مصطفی خمینی رضوان الله تعالی علیه است.

آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی به باور علما و متخصصین علوم الهی از نوادر روزگار و ذی فنون در علوم گوناگون حوزوی اعم از فقه، کلام، اصول، عرفان، ادبیات، فلسفه، رجال و ... بود و شاید مهم‌تر از همه این مقامات علمی و الهی، همراهی او با والد بزرگوارش حضرت امام خمینی (س) در طول مبارزات ایشان از قم و ترکیه و نجف و اثرگذاری این سرباز رشید اسلام بر فراهم آمدن مقدمات نهضت اسلامی و پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ می‌باشد. به حق باید گفت که آیت‌الله سید مصطفی امید آینده اسلام

---

۱. سوره فجر، آیات ۲۷-۳۰ «ای روح آرام یافته به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است و در میان بندگانم داخل شو و در بهشتم ورود کن.»

## مقدمه □ ج

بود. و دشمن چه خوب این نقطه عطف تاریخ انقلاب را شناخته و از ادامه حضورش برای پیشرفت اسلام ناب جلوگیری نمود. بگذریم که مرگ وی سبب طوفانی شدن نهضت مردمی گردید و انقلاب به ثمر رسید.

مسلماناً بزرگداشت و یاد این اسوه‌های مردانگی و شهادت یکی از وظایف حتمی ما است تا اولاً خود با یاد عطر این عزیزان به رشد و کمال دست یابیم و ثانیاً یاد و خاطرات ایشان را به نسل جوان و آیندگان برسانیم تا فرهنگ شهادت با این نمونه‌های عملی در قاموس جان مسلمان واقعی حفظ و ماندگار شود و چه اقدام شایسته‌ای که مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی(س) تصمیم گرفت در چهلمین سالگرد شهادت این سردار بزرگ اسلام، مراسم تجلیلی برگزار نماید و به همین مناسبت معاونت پژوهشی مؤسسه تلاش نمود تا جزوه حاضر را که ظرف کوچکی از دریای علم و معرفت آن عزیز از دست رفته است، تقدیم خواننده محترم نماید شاید قدمی در شناسائی او به عنوان یکی از چهره‌های اسوه

د □ آیت الله مجاهد سید مصطفی خمینی (ره) در آینه خاطرات

حسنه تاریخ رجال این مرز و بوم باشد امید است که  
مقبول افتد.

معاونت پژوهشی

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)



## **فصل اول:**

**نگاهی به زندگی شهید بزرگوار  
آیت الله حاج سید مصطفی خمینی**







### زندگینامه

شهید بزرگوار آیت‌الله سید مصطفی خمینی (ره) در بیست‌ویکم آذرماه سال ۱۳۰۹ هـ شمسى برابر بیست و یکم رجب‌المرجب سال ۱۳۴۹ هـ قمرى در شهر مقدس قم در محله عشقعلی به دنیا آمد. بنا به فرموده خانم:<sup>۱</sup>

من خیلی دوست داشتم اسم پسرمان را مصطفی بگذارم؛ آقا هم قبول کرد، ضمناً نام پدر حضرت امام هم مصطفی بود و این خود مناسبت دیگری برای این نامگذاری شد. مصطفی خیلی دیر زبان باز کرد و تا چهار سالگی فقط چند کلمه حرف می‌زد، در شش سالگی او را به مکتبی در نزدیکی خانه گذاشتیم که خیلی در به حرف

---

۱. سرکار خانم خدیجه ثقفی مادر شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی (ره).

آمدنش تأثیر داشت. در هفت سالگی به مدرسه موحدی رفت.

### مراتب علمی

من تا کلاس سوم ابتدایی گاهی وادارش می‌کردم که درس بخواند. او کمتر اعتنا به درس خواندن داشت و بیشتر مایل به بازی بود. بعد از کلاس ششم به دروس حوزوی روی آورد و در سن هفده سالگی به کسوت روحانیت درآمد و به تحصیل در علوم دینی و معارف اسلامی علاقه زیادی نشان داد و به سرعت پیشرفت نمود و در کمترین زمان ممکن دروس مقدماتی حوزه را فراگرفت.

بنا به قول آیت‌الله سبحانی در طی دو سال و چند ماه با ارشادات پدر بزرگوارشان کتاب‌های سیوطی، معالم، حاشیه ملاعبدالله، مطول و بخشی از شرح لمعه را به پایان رسانید.

حاج آقا مصطفی دروس دوره سطح را نزد استادانی چون آیات عظام؛ سلطانی، شیخ محمدجواد اصفهانی، محمد صدوقی، شیخ مرتضی حائری آغاز نمود و منظومه حکمت سبزواری را نزد آیت‌الله سید محمدرضا صدر

نگاهی به زندگی شهید بزرگوار سید مصطفی خمینی (ره) □ ۷

فراگرفت و سپس خود به تدریس و تعلیم پرداخت. وی سالها در کلاس درس فقه و اصول آیت الله حاج شیخ حسن حلی و آیت الله حاج سید محمود شاهرودی حاضر شد. سپس اسفار و مراحل نهایی فلسفه را در نزد آیت الله العظمی سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و علامه سید محمدحسین طباطبایی آموخت و از درس آیت الله مهدی الهی قمشه‌ای در رشته فلسفه و عرفان بهره گرفت. و آنگاه به درس خارج حضرت آیت الله العظمی بروجردی حاضر شد و تا مرحله اجتهاد پیش رفت. همزمان در دروس خارج فقه و اصول امام خمینی شرکت می‌کرد و با آیت الله شهاب الدین اشراقی و آیت الله شیخ محمدفاضل لنکرانی مباحثه داشت.

### اجازه اجتهاد

او به واسطه نبوغ و استعداد علمی در ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد نایل و از سوی والد بزرگوارش اجازه اجتهاد یافت. دوره طلایی تحصیل آقا مصطفی را باید در مدتی دانست که همراه پدر در ترکیه تبعید بود. در این مدت یافته‌های فراوانی را از پدر کسب کرد و بر دانسته‌های خود افزود.

در مدت توقف ایشان در نجف اگر چه از تحصیل علوم حوزوی بی‌نیاز بود اما با حضور در جلسات درس آیات عظام خوئی، شاهرودی و حکیم بر دانش خود می‌افزود. حافظه قوی او سبب شده بود تا هر آنچه را می‌خواند به ذهن بسپارد و به هنگام بحث و ضرورت از آنها استفاده کند، او برای تدریس کمتر نیازمند مطالعه قبلی بود. درس اصول او در نجف با وجود بزرگانی چون امام، آیات عظام خوئی، شاهرودی و ... پررونق و پرمشتری بود. بنا به گفته فرزند برومند ایشان حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید حسین آقا، کلاس درس اصول ایشان در مسجد شیخ انصاری (همانجا که امام تدریس می‌فرمود) برگزار می‌شد. وی علاوه بر اصول به تدریس تفسیر قرآن هم اهتمام داشت. بعضی از شاگردان او ویژگیهای درس این عالم ربانی را تنقیح موضوع، گستردگی بحث، تتبع و تحقیق، اهتمام در نقل کلام بزرگان، واقع‌نگری، تهذیب و تزکیه درون و ... دانسته‌اند. این ویژگیهای تدریس، کلاس او را به یک مکتب جامع علمی، پژوهشی و اخلاقی تبدیل کرده بود.

حاج آقا مصطفی در بیست و چهار سالگی با خانم معصومه حائری دختر آیت‌الله شیخ مرتضی حائری و نوه

نگاهی به زندگی شهید بزرگوار سید مصطفی خمینی (ره) □ ۹

مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم ازدواج کرد، خانم در مورد چگونگی این ازدواج می گوید:

یک وقت شایع شد که ما با آقا مرتضی حائری وصلت کرده ایم به طوری که مصطفی می گفت: وقتی آقای حائری از صحن حرم بیرون می آید رفقا می گویند که پدرزنت آمد. این شایعه به گوش آقا رسیده بود. یک شب آقا از من پرسید که دختر آقای حائری را دیده ای؟ من کمی توضیح دادم. آقا گفت: چطور است این دروغ را راست کنیم؟ گفتم که هر طوری صلاح می دانید. فردا صبح آقا پیغام فرستاده بود و ظهر آنها جواب دادند و باز آقا پیغام داد که همان شب بروند برای صحبت بعد به ما خبر دادند که مردها رفته اند و ما زنها هم بعداً رفتیم و قرار عقد گذاشته شد. وقتی موضوع خواستگاری و ازدواج معصومه خانم با مصطفی نیز در میان گذاشته شد، مصطفی گفت: من خواب معصومه را دیده ام. در این زمان معصومه خانم دختری شانزده ساله و مصطفی بیست و چهار ساله بود و در سال ۱۳۳۵ هـ شمسی این وصلت انجام شد. و صاحب چهار فرزند شدند.

## حیات سیاسی

حیات سیاسی حاج آقا مصطفی خود حدیث مفصلی است که در این مختصر نمی‌گنجد. او از ابتدای جوانی با حضور در جلسات جریانهای سیاسی از جمله جمعیت فداییان اسلام نقش خود را در مبارزه با رژیم پهلوی آشکار ساخت و در جریانات مصوبه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و انقلاب سفید و کاپیتولاسیون در همیاری با امام در اعلامیه‌ها و نشر آنها فعال بود و به مثابه یک فرمانده، مجالس سخنرانی را به عهده داشت. پس از تبعید امام خمینی به ترکیه وی دستگیر و تحویل ساواک قم شد و به مدت ۵۷ روز در سلول انفرادی زندان قزل‌قلعه به سر برد و سپس به ترکیه نزد پدر تبعید گردید. او که در چهاردهم دیماه ۱۳۴۳ هـ شمس از تهران به بورسا فرستاده شد دیگر هرگز به ایران بازنگشت. همراهی آقا مصطفی با حضرت امام اگر چه اقدامات انقلابی ایران و مرکز آن، قم را با اندکی رکود روبرو ساخت اما حضور او در کنار پدر سبب برکات و آثار فراوانی گشت و توانست گامهای بزرگتری برای هر چه زودتر به ثمر رسیدن نهضت امام خمینی بردارد. او در نجف همراه پدر از یک سو به رونق بازار

علم و معرفت در حوزه نجف افزود و هم مبارزات پدر را مدیریت و همچون یک روابط عمومی قوی و کارآمد به عهده گرفت. نقش رهبری انقلاب توسط حاج آقا مصطفی تنها به عراق اکتفا نمی‌شد بلکه او با ایادی و یارانی که داشت پایه‌های نهضت اسلامی را در سوریه و لبنان و ... استحکام می‌بخشید. متأسفانه وی در سحرگاه یکشنبه اول آبان‌ماه سال ۱۳۵۶ هـ شمسی در سن ۴۷ سالگی در خانه خود در نجف درگذشت و کمتر کسی در به شهادت رساندن او تردید نمود. بعد از شهادت او انقلاب به اوج باروری خود رسید که گویی شهادت حاج آقا مصطفی مقدمه واجب انقلاب اسلامی ایران بود.

### شهادت حاج آقا مصطفی

گزارش شهادت حاج آقا مصطفی را از زبان خانم فاطمه طباطبائی همسر مرحوم حاج سید احمد آقا (ره) بشنویم:

صبح روز اول آبان‌ماه،<sup>۱</sup> هنوز از خواب بیدار نشده بودیم که امام بالای سرمان آمدند و احمد را صدا کردند و گفتند: از خانه مصطفی تماس گرفته‌اند و کمک خواسته‌اند.

---

۱. یکشنبه اول آبان ۱۳۵۶ برابر با نهم ذیقعد ۱۳۹۷.

برو ببین چه کار دارند، شاید معصومه خانم نیاز به کمک دارد. شب پیش معصومه خانم دل‌درد داشت و امام این را می‌دانستند. از این رو گمان کردند برای او مشکلی پیش آمده است.

احمد بی‌درنگ برخاست و به خانه داداش رفت. من نیز حسن را در آغوش گرفتم و او را به اتاق خانم بردم و کنار رختخواب خانم خواباندم و به سوی خانه حاج آقا مصطفی رفتم. هنگامی که به آنجا رسیدم، اتومبیل کوچکی را دیدم که جلوی خانه ایستاده است. کوچه به اندازه‌ای باریک بود که هر اتومبیلی نمی‌توانست در آن وارد شود. احمد را دیدم که گریان روی پله جلوی در ایستاده است. پرسیدم چه شده؟ با اضطراب و ناراحتی گفت: داداش! و دیگر چیزی نگفت و روانه بیمارستان شدند.

وارد خانه شدم. معصومه خانم و مریم گریه می‌کردند. پرسیدم: چی شده؟ معصومه خانم گفت: صبح هنگامی که مشهدی صغری (خدمتکار خانه) مانند برنامه همه روزه برای داداش خاکشیر برده بود، می‌بیند که او روی صورت افتاده است. (عادت ایشان، این بود که هنگام مطالعه، چهارزانو می‌نشست و یک بالش روی پایش می‌گذاشت و

روی کتاب خم می‌شد.) صغری فکر کرده بود که حاج آقا نشسته است. یکی، دو بار صدا می‌کند و پاسخی نمی‌شنود. نزدیک می‌رود و متوجه می‌شود که صورت داداش کبود شده است. به سراغ من آمد و من هم به خانه‌ی امام خبر دادم.

در همین حال، ناگهان خانم را دیدیم که پریشان‌حال و گریان وارد خانه شدند. من تلاش کردم با زمینه‌سازی خبر را بدهم غافل از اینکه خانم پیش از ما، خبر دردناک را شنیده بودند و گفتند: من از خواب بیدار شدم و حسن را کنار خود دیدم. از آقا پرسیدم چه شده؟ چرا حسن اینجا خوابیده؟ آقا قضیه را گفتند. من هم به سرعت خودم را به اینجا رساندم. هنگامی که به در خانه رسیدم، دیدم یک اتومبیل حرکت کرد. من هم دنبال اتومبیل به بیمارستان رفتم. در آنجا از دربان خواستم اجازه دهد وارد شوم. از من پرسید: چکار داری؟ گفتم: من همراه بیماری هستم که اکنون آوردند. او هم با خون سردی پاسخ داد: او که مرده بود. من با شنیدن این خبر، بی‌طاقت شدم. کنار پیاده‌رو نشستم و بی‌اختیار بر سرم زد. دربان پرسید: مگر چه نسبتی با تو دارد؟ گفتم: پسر من است. آن‌گاه دلش سوخت

و گفت: خودت برو ببین چه خبر است. بدین گونه آن روز خانم خبر درگذشت حاج آقا مصطفی را برای ما آوردند. بعدها شنیدم پزشکی که در بیمارستان ایشان را معاینه کرده گفته بود: کوچک ترین نشانه حیات در وی وجود ندارد. او پیشنهاد کالبد شکافی داده بود که البته انجام نشد. طولی نکشید که خبر در نجف منتشر شد و دوستان، یکی یکی به خانه داداش آمدند.

من از نوجوانی از مرگ و بیماری افراد افسرده می شدم و حال روحی ام دگرگون می شد. به همین سبب به توصیه احمد در مراسم سوگواری شرکت نمی کردم. خانم و دیگران به من گفتند: به خانه نزد امام برگردم، تا کمتر در آن فضای حزن انگیز حضور داشته باشم.

هنگامی که به خانه برگشتم امام و افراد دفتر و جمعی از طلبه ها در حیاط نشسته بودند. از احمد پرسیدم: چگونه به آقا خبر دادید؟ گفت: هنگامی که به بیمارستان رسیدیم، دکتر گفت: او فوت کرده است و باید کالبد شکافی کنیم. من از بیمارستان به دفتر آمدم و از در بالاخانه آمدم که اجازه این امر را از آقا بگیرم. هنگامی که رسیدم دیدم ایشان در اتاق نشسته اند. زانوانم یارای حرکت نداشت و

توان گفتن این خبر را نداشتم که آقا مرا صدا زدند. سایه ام را روی شیشه دیده بودند که همین حالت درنگ من، کافی بود تا دریابند اتفاقی افتاده که من یارای آمدن و گفتن آن را ندارم. پریشان و گریان از پله ها پایین آمدم. پیش از آنکه من حرفی بزنم، گفتند: مصطفی فوت کرده؟ گفتم: بله. دستشان را روی زانو گذاشتند و چند مرتبه آیه استرجاع "إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" را خواندند. گفتم: دکتر گفته مرگ مشکوک است. کبودی های بسیاری روی بدن و صورت او دیده می شود، باید کالبدشکافی شود تا علت مرگ مشخص شود. حالا آمده ام از شما اجازه بگیرم. گفتند: این کار را نکنید! من نیازی نمی بینم.

خبر در گذشت حاج آقا مصطفی برای دوستان بسیار ناگوار و غیرقابل تحمل بود؛ زیرا وی در بین آنان محبوبیت خاصی داشت. شاگردان و دوستان او افزون بر شرکت در کلاس درس وی، از معاشرت و هم نشینی با او نیز بهره می بردند؛ زیرا ایشان بسیار خوش صحبت و شوخ طبع بود و مصاحبت با او از غم غربت و دوری از وطن می کاست. از این رو وقوع این حادثه، سخت آنان را بی تاب کرده بود.

طوری که احمد به امام گفت: این برادران بسیار ناراحتند. شما می‌توانید به آن‌ها دل‌داری دهید. امام پذیرفتند. همه آمدند و در حیاط نشستند. من برایم بسیار عجیب بود که چطور عده‌ای جوان می‌خواهند از پدر داغ‌دیده آرامش بگیرند. هر کدام که وارد می‌شدند در حالی که تلاش می‌کردند در برابر امام خویشتن‌دار باشند، اما تا چشمشان به امام می‌افتاد تاب نمی‌آوردند و با صدای بلند گریه می‌کردند. سرانجام امام همه آنها را به صبر دعوت کردند و گفتند: به هر حال اتفاقی است که افتاده. خداوند یک وقت نعمتی به انسان می‌دهد و زمانی هم آن را پس می‌گیرد. باید تحمل داشته باشیم. پس از ایراد سخنان کوتاهی گفتند: برخیزید و به دنبال کارها بروید! ببینید چه کارهایی باید انجام شود.

من دست حسن را گرفتم و به خانه داداش باز گشتم. امام نیز نزدیک ظهر به آنجا آمدند. به محض ورود، خانم با حالتی بسیار پریشان نزد امام آمدند و گفتند: آقا دیدی چطور شد؟ چه بلایی بر سرمان آمد. آقا پاسخ دادند: خانم به خاطر خدا صبر کن! می‌دانم که دشوار است. سخت است. اما به حساب خدا بگذار. اگر به حساب خدا بگذاری

نگاهی به زندگی شهید بزرگوار سید مصطفی خمینی (ره) □ ۱۷

تحملش آسان می‌شود. خدا خودش تحمل این مصیبت را آسان می‌کند.

خانم گریه‌کنان گفتند: نمی‌توانم آقا من سختی بسیاری کشیده‌ام، اما این را دیگر نمی‌توانم تحمل کنم. آقا هم در حالی که سخت ناراحت و متأثر بودند، دست روی شانه‌های خانم گذاشتند و گفتند: می‌دانم اما به خاطر خدا صبر کن!

چند دقیقه‌ای نشستند و با معصومه خانم، حسین و مریم صحبت کردند و به آنها دل‌داری دادند. به آنها گفتند: من هم کوچک بودم که پدر و مادرم را از دست دادم. حال شما را درک می‌کنم. اما به خاطر خدا صبر کنید و از او کمک بخواهید. خدا به شما صبر می‌دهد. آرام باشید! مواظب گفتار خود باشید! مبدا سخن ناروایی بگویید!

هنگامی که برخاستند خانم گفتند: به فاطی خانم بگویید با شما بیاید و اینجا نماند. آقا هم از من خواستند به خانه نزد ایشان بروم.

عصر همان روز شمار بیشتری از دوستان حاج آقا مصطفی به خانه امام آمدند. حیاط کوچک، پر از جمعیت شد. همه ضجه می‌زدند و با صدای بلند گریه می‌کردند. باز

هم امام استوار و با صلابت، نشستند و پس از قرائت آیه‌ای از قرآن قدری صحبت کردند و آنها را دل‌داری دادند و گفتند مرگ مصطفی از الطاف خفیه الهی است. پس از آن، به طبقه بالا و اتاقی که من در آن نشسته بودم آمدند و با تأثر به من گفتند: من برای شما بسیار ناراحتم. شما مهمان ما هستید. وضعیت بدی پیش آمد و شما ناراحت شدید. داستانی را برای تعریف می‌کنم که ببینی بزرگان چگونه بودند و ما چگونه‌ایم. در یک روز عید، افراد زیادی در خانه یکی از عرفا جمع شده بودند تا به وی تبریک بگویند. ناگهان صدای فریادی از اندرونی شنیده می‌شود. آقا به اندرونی می‌رود و متوجه می‌شود پسرش در حوض آب افتاده و خفه شده و آن صدا، فریاد همسرش بوده است. به همسرش می‌گوید: اکنون مهمان داریم و نباید آنها را ناراحت کنیم. بگذارید اینها بروند و ما عیدشان را خراب نکنیم. خانم هم که مانند همسرش بزرگوار بود تا رفتن مهمانان تحمل می‌کند. سپس آقا بر می‌گردد و می‌گوید: الحمدلله، خیر بود. مراسم عید برگزار می‌شود و پس از رفتن مهمانان، آقا به دو نفر از دوستان می‌گوید: شما بمانید، به کمک شما نیازمندم. آن گاه ماجرا را می‌گوید و

نگاهی به زندگی شهید بزرگوار سید مصطفی خمینی (ره) □ ۱۹

پس از آن مشغول کارهای خاک سپاری می شوند.<sup>۱</sup>  
امام پس از چند دقیقه برای اقامه نماز برخاستند، خود  
را خوش بو ساختند و محاسن شان را شانه زدند و به نماز  
ایستادند. امام با تأثر همچنان مسلط بر رفتارشان بودند.  
فردای آن روز به آقای فرقانی سفارش کردند: مبدا  
پرداخت مربوط به فلانی را که امروز موعد آن است  
فراموش کنی.

---

۱. روز دوشنبه دوم آبان ۱۳۵۶، آیت الله خویی بر پیکر ایشان نماز  
خواند و در ایوان حرم حضرت علی (ع) مجاور مقبره علامه حلی و  
آیت الله نصرالله بنی صدر به خاک سپرده شد.





## **فصل دوم:**

**حاج آقا مصطفی در بلندای کلام**



### چهره برجسته حوزه

سخنانی از مقام معظم رهبری در سالگرد شهادت آیت الله

حاج سید مصطفی خمینی

... مرحوم سید مصطفی خمینی (ره) یک از شخصیت‌های بالقوه و بالفعل اسلام بود. روزی که ایشان شهید شدند، در حدود سنین ۴۸ - ۴۷ سالگی بودند و در آن سن جزء ممتازترین کسانی بود که در حوزه‌های علمیه قم، نجف، مشهد و .... وجود داشت. بنده ایشان را به عنوان یک چهره برجسته حوزه علمیه قم از سالها قبل می‌شناختم. وقتی به قم رفته بودیم، در درس فقه و اصول امام، ممتازترین کسی که بر طبق سنت و شیوه درسهای حوزه علمیه، گستاخانه با امام از مباحث علمی دم می‌زد و اشکال می‌کرد، او بود.

ایشان اگر نگوییم بهترین شاگردان، جزء بهترین شاگردان درس امام (س) بود، و در عین حال خود یک مدرس معروف بود و فلسفه و فقه درس می‌داد. او به عنوان یک چهره برجسته در میان طلاب، فضلا و مدرسین حوزه، معروف بود.

در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی مبارزات روحانیت و حوزه علمیه شروع و وی در متن مبارزات قرار داشت، اما بدون هیچ گونه تظاهر. شگفت‌آور بود که حاج آقا مصطفی (ره) در منزل امام مانند یکی از واردین این منزل و کسانی بود که به طور طبیعی در این خانه رفت و آمد می‌کردند چنان که کسی احساس نمی‌کرد او پسر امام (س) است و حتی مراجعه او به امام (س) در حد دیگران بود. هیچ کس فکر نمی‌کرد که برای زیارت امام (س)، یا برای انجام کاری و یا گفتگو با امام، باید از او اجازه بگیرد زیرا او مانند دیگران بود، اگر امام مجلس محرمانه و خلوتی داشتند، او هم مثل همه مردم و مراجعین دیگر در آن مجلس شرکت نمی‌کرد.

اخلاق خاص او در رابطه با امام (س) و حفظ جنبه تساوی با دیگر مردم در آن روزها در حوزه معروف بود.

همه می‌گفتند که حاج آقا مصطفی خمینی (ره) در منزل امام به گونه‌ای رفتار می‌کند که با هیچ یک از مراجعین فرقی ندارد و واقعیت هم همین بود، هرگز انتساب به امام (س) و یا نام ایشان برای او وسیله‌ای محسوب نمی‌شد.

بعد از آنکه در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی تعرض شدید امام (س) نسبت به ماجرای کاپیتولاسیون منجر به تبعید امام خمینی (س) از ایران شد، ایشان را هم گرفته و به ترکیه تبعید کردند و آنجا در خدمت امام بودند. قبل از آن واقعه، مرحوم آقا مصطفی (ره) طعم زندان را چشیده بود، در زندان قزل قلعه و زندانهای دیگر در سلول‌های تنها، روزها و شبهای غربت، تنهایی و محنت را گذرانده بود، اما این تبعید برای او از دو جهت مهم و آموزنده بود:

۱- زندان برای همه کلاس بود، تنهایی در زندان بزرگترین معلم بود. لازم نبود که انسان در زندان، با بزرگان و یا روشنفکرانی هم‌سلول و هم‌بند باشد تا از آنها درسی بیاموزد، بلکه انسان از تنهایی زندان درس می‌گرفت و از مطالعه، در خود فرورفتن و شناسایی نقاط ضعف و قوت خود، مطالبی ارزشمند می‌آموخت. این یک جهت بود که برای او و دیگران عمومیت داشت.

۲- نقطه مثبت دیگری که در این تبعید وجود داشت مجاورت با امام (س) بود. خیلی طبیعی بود که در سالهای گذشته این فرزند برومند فاضل فرصت پیدا نکند که با پدر بزرگوار خود که مشغول کارهای تحقیقی، علمی و همه گونه کار یک روحانی اندیشمند بود، چندان ساعت دراز و طولانی را بگذراند. خیلی طبیعی است پسری که خود شاغل است با پدرش هم که باز شاغل است، چندان ارتباطی ندارد. مثل دو رفیق و همکار به طور طبیعی نیستند. اما تبعید در ترکیه این فرصت را به این پسر با استعداد و لایق داد که بیش از یک سال شبانه‌روز با امام (س) باشد و از امام (س) بیاموزد نه فقط دانش و اندیشه انقلابی، تجربه‌های سیاسی عمیق یا خاطرات گذشته زندگی پرماجرای امام را، بلکه بیش از همه، روحانیت، معنویت و عظمتی که در روح امام همواره وجود داشت و عرفان، بینش معنوی و حکمت آموز امام را بیاموزد. این فرصت برای این پسر لایق بسیار ارزنده بود و از این فرصت بهره‌ها برد.

بعد از آنکه این پدر و پسر از ترکیه به نجف منتقل شدند، در طول سالیان تبعید در نجف کسانی که توانسته

## حاج آقا مصطفی در بلندای کلام □ ۲۷

بودند با ایشان ملاقات کنند، می‌گفتند آقا مصطفی (ره) شخصیت دیگری شده است. آن معنویت، نفوذ معنوی، حکمت و اندیشه بلند، از او همچنان که امام (س) بعد از مرگ ناگهانی او گفتند، یک امیدی برای آینده می‌ساخت و به همین جهت بود که امام (س) فرمودند: «مصطفی امید آینده اسلام بود» و واقعاً هم همین طور بود و مصطفی (ره) امید آینده ما و خمینی آینده ایران بود. آن استعداد و دانش زیاد، روحیه بسیار خوب و عالی و اندیشه درست، می‌توانست برای آینده ایران ذخیره‌ای پایان‌ناپذیر باشد و حادثه شهادت او، می‌توانست نشان‌دهنده شخصیت معنوی او باشد.

مسأله شهادت ناگهانی این روحانی بزرگ و شخصیت عالی قدر، جریان مبارزات را در ایران از یک گذرگاه بسیار حساسی گذراند و مبارزات را وارد یک مرحله جدید و همه افراد را به شخصیت والای امام (س)، این پدر صبور و بردبار واقف کرد. در حقیقت مهم‌ترین وسیله‌ای که توانست این مبارزه را در شکل توده‌ای عجیب و جدید در عرصه تاریخ ایران حاضر کند، این حادثه بزرگ و این شهادت پر ارج بود.

بنابر این همان طوری که حضرت امام (س) فرمودند: «مرگ مصطفی از الطاف خفیه الهی بود» این یک لطف الهی بود؛ لطفی که ساده‌اندیشان، ظاهرینان و سطحی نگران آن را به صورت «لطف» نمی‌دیدند و آن چنان که شایسته بود برداشت نمی‌کردند.

بعد از آن هم روشن است دستگاه حاکم از این حادثه چگونه می‌خواست، استنتاج کند. اما رهبر عظیم‌الشأن انقلاب و مردم بیدار و آزاده از این حادثه چگونه استفاده کردند. این مطالب را فقط به این خاطر نگفتم که نسبت به شخصیت مردی بزرگ سخنی گفته باشم که دانستن آن برای شما خواهران و برادران لازم است، و همچنین شخصیت ناشناخته این شهید را به شما بشناسانم، بلکه بیشترین تأکید من بر سخن گهربار امام (س) است که فرمودند: «او امید آینده ما بود.»

اما همین جمله را نیز از این نقطه نظر نگاه می‌کنیم که امید آینده ایران تجلیل و ستایشی از این شهید بزرگوار است و مایه غم و تأسفی برای ما، از دیدگاه دیگری می‌نگریم که به درستی احساس کنیم که دشمنان ما، دشمنان سوگند خورده این ملت و انقلاب تا چه اندازه

آینده‌نگری و برنامه‌ریزی دارند که پیش از آن که همه ما بدانیم که این شهید امید آینده ایران بود و پیش از آن که عناصر فعال و مبارز ما به درستی شناخته باشند که چه عنصری، از دست آنها گرفته می‌شود، دشمن این را کشف کرده بود. دستگاه‌های جاسوسی و اطلاعاتی دشمن این مطلب را پیش از ما دانسته و فهمیده بود و لذا در صدد علاج برآمده و آینده‌نگری کرد. فردای ایران را دید، ایرانی را دید که مردم در جستجوی شخصیت‌های قابل اطمینانی هستند که بر گرد آنها جمع شوند و نهضت را که هنوز در نیمه است، به پایان برسانند. دشمن کسی را که می‌دانست در آن روز امید آینده می‌تواند باشد و می‌تواند امید ببخشد، از میان ما برداشت. آن چیزی را که ما می‌توانستیم دست مایه حیات سیاسی و اجتماعی خود کنیم، از ما گرفت. پس دشمن، آینده‌نگر و دوراندیش است. دشمن با ما به شکل روزمره برخورد نمی‌کند، او قبلاً نقشه‌ها را طرح می‌کند و فردا و پس فردا را می‌بیند و بر طبق محاسبات دقیق آن را حدس می‌زند و در مقابل آنچه پیش خواهد آمد، طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی می‌کند. ما در مقابل چنین دشمنی قرار داریم.

۳۰ □ آیت‌الله مجاهد سید مصطفی خمینی (ره) در آینه خاطرات

حال نتیجه فهمیدن این واقعیت چیست؟ این نتیجه به نظر من نباید جز این باشد که ما هم خود را در مقابل این چنین دشمنی حس کنیم. اولاً ما هم باید آینده‌نگری کنیم، با حوادث به شکل روزمره برخورد نکنیم، اندکی دورتر از جلوی چشم خود را ببینیم، احساس خطر کرده و احتمالات را برای آینده در نظر بگیریم؛ ثانیاً نقشه‌های دشمن را هم نقشه‌های روزمره به حساب نیاوریم.

### یاور امام بود

آیت‌الله العظمی منتظری می‌گوید:

مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج آقا مصطفی خمینی (طاب ثراه) مردی خوش استعداد و خوش ذوق و در علوم اسلامی از قبیل اصول، فقه و فلسفه، مجتهد و اهل نظر و در امر تحصیل و تدریس علوم دینیّه جدی و کوشا بود.

ایشان در فضایل اخلاقی و اخلاق حسنه در زمان خود کم‌نظیر و برای رهبر انقلاب و پدر بزرگوار خود حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (س) در همه شرایط کمک و یار بود و از اوان شروع مبارزات ایران که به سال ۱۳۴۱

### حاج آقا مصطفی در بلندای کلام □ ۳۱

هش برمی‌گردد، آن مرحوم با پدر بزرگوارشان همگام بودند، پس از بازداشت دوم رهبر انقلاب و تبعید ایشان به ترکیه چون افکار متوجه آن مرحوم شد تا منزل و امور مربوط به امام(س) را اداره کنند، لذا از طرف رژیم بازداشت و پس از مدتی که در قزل قلعه زندانی بودند، به ترکیه نزد پدر خود تبعید و در معیت پدر پس از یک سال به عراق تبعید شدند.

مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) از جمله کسانی بود که می‌توانست در آینده پشتوانه بزرگی برای انقلاب کبیر اسلامی باشد و در گسترش و جهانی شدن آن نقش قابل توجهی ایفا نماید (همان واقعیتی که پدر بزرگوارش حضرت امام(س) پس از رحلت ایشان به زبان آوردند) در مدت تبعید در عراق به اتفاق رهبر انقلاب، حوزه درس ایشان پیوسته مورد علاقه و استفاده طلاب فاضل و متعهد بود.

در این مدت او در متن جریانات سیاسی و انقلابی ایران قرار داشت و افراد و جمعیت‌های مذهبی و سیاسی مرتباً با او در تماس بودند. در رابطه با موضع‌گیری‌های قاطع او در برابر رژیم سفاک بعث عراق که آن روزها

۳۲ □ آیت‌الله مجاهد سید مصطفی خمینی (ره) در آینه خاطرات

ماهیت کثیف او برای همه روشن نبود یک بار دستگیر و به بغداد فرستاده شد که پس از واکنش سریع محافل مذهبی و علمی فوراً با غدرخواهی آزاد شد.

احتمال شهادت آن مرحوم به دست عمال استعمار قابل توجه است و به احتمال قوی این توطئه با توافق پنهانی ساواک ایران و عراق انجام شده باشد و انگیزه اصلی آن را ضربه زدن به رهبر انقلاب باید دانست، آنها به خیال خود می‌خواستند یکی از عناصر مؤثر در انقلاب اسلامی را از صحنه بیرون کنند غافل از اینکه «و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین».

انتشار خبر مرگ مشکوک و مرموز ایشان در ایران موجی از تنفر همراه با تظاهرات وسیع مردم انقلابی و قهرمان ما را به دنبال داشت، به حدی که می‌توان گفت فقدان تأسفانگیز ایشان شتابی به انقلاب داد و با تجلیلی که علما و مراجع محترم و سایر طبقات از ایشان نمودند سد خفقان و ارباب شکسته و نهضت وارد مرحله جدیدی شد که دیگر کنترل آن برای رژیم ممکن نبود و طبعاً انقلاب راه خود را در سیر شکوفایی پیروزی پیمود «جزاء الله عن الاسلام و المسلمین خیر الجزاء»

### مرقومه مرحوم آیت الله حاج سید رضا بهاء الدینی (ره)

الحاج آقا مصطفی (ره)، آیه الله جامع بین المعقول و المنقول و السياسة الإسلامية و الدینیة فی شبابه، و بلغ ما بلغ، من نوادر زماننا بل من نوادر الأعصار و الأزمان، صادق القول مع حسن النية، بصیر بالنفوس مع کمال الفطنة و الذہی، و له سهم وافر فی الانقلاب و حوادثه، صابر فی المشكلات و نوائب الدهر.

ابن الإمام، بل هو الإمام، بل له ابٌ مثل الإمام، شدید الحبّ بالإمام، لا لأجل الابوة، و الإمام شدید الحبّ لا لأجل البنوة بل لجهات اخر لا مجال لذكرها.

آنچه من در این جا نسبت به حاج آقا مصطفی (ره) آوردم، هیچ مبالغه و گزاف نیست. اگر کمی به ذهن بعید به نظر می رسد، به علت این است که ما حاج آقا مصطفی را نمی شناسیم. او به راستی یکی از شخصیت های بزرگ، اما گمنام ماست.

کسی نتوانست او را خوب بشناسد و بشناساند.

من معتقدم که هیچ کس به اندازه خود امام (س) حاج آقا مصطفی (ره) را نمی شناخت. افسوس که ایشان هم به لحاظ های گوناگون نتوانستند به معرفی چهره تابناک آن شهید بر آیند.

### نشانه نزول رحمت خدا بر امام امت بود

آیت‌الله العظمی یوسف صانعی می‌گوید:

وجود فقیه شهید (حاج آقا مصطفی) برای امام نشانه نزول رحمت خدا به بنده‌اش امام امت بود. ایشان به مصداق آیه شریفه «یا یحیی خذ الكتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیا» هم قوت (علمی و تقوایی) در گرفتن احادیث اهل بیت علیهم السلام، قرآن، سنت و تحقیقات فقها خاصه پدر بزرگوارشان را داشت و هم قدرت پیاده کردن و اجرا نمودن آن‌ها را داشت. این قدرت و توانایی در گرفتن و اجرا بود که دشمنان اجرای احکام الهی و دشمنان آزادی و آگاهی مردم دستور می‌دادند ظرفی را که او از آن آب آشامیده آب بکشند! دشمن از آن روز می‌فهمید و می‌دانست که این پدر و پسر در آینده سبب نابودی ستمکاران خواهند بود، اگر انسان تکالیف و قوانین الهیه را با قدرت نگیرد، و به دنبال اجرای آن نباشد کسی کاری با او ندارد! آدم که آهسته برود و ختشی حرکت کند کسی کاری به او ندارد. اگر موسی بن جعفر علیهما السلام آهسته می‌رفت و آهسته می‌آمد که کسی او را به زندان محبوس نمی‌کرد. اگر امام مجتبی علیه السلام آهسته می‌رفت و

آهسته می‌آمد کسی زهرش نمی‌داد. تازه بسیار هم به آن‌ها احترام و از آن‌ها تجلیل می‌کردند. سیدالشهدا «ازهد الزهاد است». ازهد الزهاد شهید می‌شود. خداوند این فقیه شهید را مرضی مطلق قرار داده، هم مورد رضایت خدا بود و هم مورد رضایت امام و مؤمنان و صالحان بود. او در طول اقامتش در نجف، رحمت برای همگان و دلسوز نهضت بود.

### سه ویژگی در کلام آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی

۱- بُعد علمی: ایشان بر اثر ذکاوت خاص و استعداد ویژه و تلاش‌های پی‌گیر و پشت‌کار مخصوص و موفقیت خاص از نظر اساتید برجسته، مخصوصاً والد ماجدش حضرت امام به مرتبه اجتهاد و تخصص در فقه، اصول، فلسفه و تفسیر رسید و شاگردانی تربیت نمود و کتبی تألیف کرد، که از آن جمله است تفسیر مفصلی که چند جزء از کتاب الله را شامل می‌شود و در این رابطه سالیان طولانی با ایشان مباحث مختلفی را از کتب فقهیه بحث نموده و به رشته تحریر درآوردم. او دارای هوش سرشار و سرعت انتقال اعجاب‌انگیز و در مجموع، در شرایط خویش کم‌نظیر بود.

۲- بُعد سیاسی: مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) از همان آغاز مبارزه روحانیت به رهبری امام (س) علیه رژیم طاغوت و دست نشانده پهلوی نقش ارزنده‌ای در مبارزه داشت، و در برابر حوادث و رویدادهای گوناگون که در مقابله با مبارزین پیش می‌آمد، کاملاً مقاومت و ایستادگی نموده و با بینش کامل با آنان برخورد می‌کرد و در این رابطه گرفتار زندان رژیم و پس از آن تبعید به ترکیه و سپس تبعید به عراق شد. مبارزات سیاسی وی در عراق به طور گسترده تداوم پیدا کرد و با طرح نقشه‌های خاص و تدارک امکانات، پیروزی انقلاب مقدس را به سرعت نزدیک می‌کرد و در همین رابطه جان خویش را تقدیم اسلام و انقلاب نمود و دوستان خود را به سوگ نشانده و برای رهبر بزرگ انقلاب افتخار آفرید.

۳- بُعد عبادی: ایشان چه از نظر اعمال عبادی و انجام مستحبات شرعی و توجه به اموری که در تکامل نفس و رشد معنوی تأثیر کامل دارد و چه از نظر زندگی و معیشت ساده که از حدود یک طلبه عادی تجاوز نمی‌کرد ویژگی خاص داشت. به طوری که در وصیت‌نامه خویش می‌آورد، من تنها از مال دنیا تعدادی کتابهای علمی مورد نیاز دارم و

جز آن چیزی ندارم و اضافه می‌کند چنانچه فرزندم وارد رشته روحانیت نشد، کتابهای مزبور را وقف کتابخانه مدرسه مرحوم آیت‌الله بروجردی(ره) نمایند و این در شرایطی بود که میزان پرداخت شهریه امام(س) به حوزه‌های علمیه از چند میلیون تجاوز می‌کرد. آفرین بر چنین تربیت شده و آفرین بر تربیت کننده‌ی وی.

### در مقابل پدر فانی و مطیع بود

آیت‌الله اسدالله بیات می‌گوید:

آشنایی ما با ایشان از همان بدو ورود به قم بود. ارادتی که افراد نسبت به امام داشتند همان را در مرتبه‌ای دیگر نسبت به حاج آقا مصطفی داشتند خصوصیات نظیر هوشیاری، آینده‌نگری که شباهت او را به امام بیشتر کرده بود.

بیت امام را بیت «نور» و بیت «انقلاب» می‌دانستیم، حضرت امام در رأس هرم حرکت انقلابی و این بزرگوار را ادامه وجود امام می‌دانستیم. بنابراین منشأ ارتباط ما با حاج آقا مصطفی ارتباط با خود امام بود.

بیوت علما معمولاً دارای برخی ارزش‌هاست و

آقازاده‌های علما، از برخی ارزش‌ها برخوردارند. اما بر اساس تجربه‌ای که داشتیم، می‌دیدیم معمولاً آن‌ها نمی‌توانند در ابعاد علمی و رفتاری خود، ارزش‌هایی را که از پدران بزرگوارشان گرفته‌اند منعکس کنند، یا حتی بعضی فاقد این ابعاد بودند و از خصوصیات اخلاقی، علمی و رفتاری پدرشان بهره‌ای نداشتند ولی هر کس در بیت امام، شخصیت علمی، انقلابی، بی‌ریا و کریمانه حاج آقا مصطفی را می‌دید، در می‌یافت که حضرت امام در این جهت از بقیه علما موفق‌تر بوده و توانسته است چنین انسانی پرورش دهد. ما مجموعه ظواهر وجودی امام را در ایشان می‌دیدیم و حس می‌کردیم.

از جمله خصوصیات ایشان صلابت او و جهت‌دهی به نهضت بدون کوچکترین تردید یا تأمل بود. به قدری در مقابل پدر فانی و مطیع بود که در بسیاری از موارد اصلاً خودش را نشان نمی‌داد. رژیم طاغوت حساسیتی را که نسبت به امام داشت، نسبت به حاج آقا مصطفی هم داشت چون ایشان را همچون پدر مانع غارتگری‌های خانوادگی خود و منافع آمریکا در ایران می‌دانست و شاید دلیل این که رژیم حاضر نشد حاج آقا مصطفی پس از تبعید امام در

### حاج آقا مصطفی در بلندای کلام □ ۳۹

کشور بماند همین مسئله باشد چون با حضور حاج آقا مصطفی در ایران نهضت ادامه پیدا می‌کرد. این نوشته حاکی از آن است که او فکر می‌کرد اگر امام هم در ایران نباشد حاج آقا مصطفی می‌تواند حرکت او را با همان درایت و توانایی‌های ارث برده از پدر، ادامه دهد.

حاج آقا مصطفی از نظر علمی فرد بسیار ملّایی بود. در این مسئله کسی شک نداشت، مجتهد مسلم بود، در سایر ابعاد علوم حوزوی در عرفان، فلسفه، تفسیر، ادبیات، فقه، اصول، و بسیاری از علوم رایج حوزه صاحب نظر بود. علاوه بر ویژگی‌های علمی یک جوهره ذاتی خدادادی داشت که از پدرش به ارث برده بود و می‌توانست (حرکت انقلاب اسلامی را به خوبی رهبری و هدایت کند).

در قضیه پانزده خرداد که حضرت امام در مدرسه فیضیه آن سخنرانی را ایراد کردند اولین کسی که همراه امام بود و نقطه نظراتی هم داشت حاج آقا مصطفی بود - در شبی که می‌خواستند امام را تبعید کنند ایشان در خانه حاج آقا مصطفی استراحت می‌کردند، اما ایشان به قدری رازدار بود که نیروهای رژیم نفهمیدند امام در خانه اوست، البته ایشان فقط رهبری نظام را مهمترین مصلحت تشخیص داده

بود. آن شب امام برای نماز شب بیدار می‌شوند سر و صدایی می‌شنوند، استنباط کرده بودند مأموران رژیم به خانه او ریخته‌اند و صدای شکنجه به گوش می‌رسد، طاقت نمی‌آورند و می‌گویند شما دنبال چه کسی هستید؟ خمینی منم!

با وجود آن همه نیروی نظامی و این که هیچ کدام نمی‌دانستند امام کجاست، خود ایشان می‌آیند و خود را به مأموران معرفی می‌کند. امام را سوار ماشین می‌کنند و می‌برند، حاج آقا مصطفی را تهدید می‌کنند که نباید به کسی چیزی بگوید ولی حاج آقا مصطفی به پشت بام می‌رود و فریاد می‌کشد: «مردم امام را بردند، پیشوا را بردند» و با همین فریادها رعب مردم را شکست و ماجرای ۱۵ خرداد ماه پیش آمد. وقتی نیروهای مبارزی چون بخارایی و رفقاییش به اعدام محکوم شده بودند، برخی دوستان گروه ما در منزل آیت‌الله مرعشی نجفی متحصّن شدند. تا بیست روز شبانه روز آن جا بودیم، آیت‌الله ربانی شیرازی هم نطق می‌کرد، احوالپرسی می‌نمود، او (مصطفی) عامل انسجام علما و روحانیت با همدیگر بود.

او پشتوانه محکمی برای نیروهای انقلابی در خط امام

#### حاج آقا مصطفی در بلندای کلام □ ۴۱

به حساب می‌آمد. با این که امام در بین ما نبود ولی احساس می‌کردیم که اوضاع به همان خوبی در جریان است. پس از آخرین ملاقات ایشان با آیت‌الله مرعشی، ساواک تحمل خود را از دست داد و با وضعی دلخراش به بیت آیت‌الله مرعشی ریختند و حاج آقا مصطفی را دستگیر کردند، به طوری که آیت‌الله مرعشی پابرنه و بدون عمامه آمدند و دست رد به سینه آن‌ها زدند، اما آن‌ها ریختند و همه ما را با زد و خورد از منزل ایشان بیرون کردند. ایشان در آن مقطع خاص پناهگاه نیروهای انقلاب از داخل و خارج بود.

حضرت امام یکی از انسان‌هایی بود که در طول تاریخ، مثلاً آعلای وفاست. امکان نداشت کسی یک قدم در جهت اهداف او برداشته باشد ولی امام او را فراموش کرده باشد. حاج آقا مصطفی هم در این خصوصیت مثل امام بود. هیچ وقت دوست خود را فراموش نمی‌کرد.

#### امید آینده اسلام

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی درباره حاج آقا مصطفی می‌گوید:

به طور کلی، چند خصیصه را در مورد ایشان بیشتر به خاطر دارم: یکی جدّیت نسبت به درس و دیگری با نشاط و اهل تفریح بودن. آن روزها چنین روحیهٔ بانشاطی در میان طلبه‌ها کم بود. از شنبه تا چهارشنبه مشغول درس و بحث بود، پنج‌شنبه و جمعه را هم به طور جدّی استراحت و تفریح می‌کرد. هنگام بحث داد و فریاد می‌کشید. در مدرسهٔ فیضیه، همیشه آن گوشهٔ مدرسه بر سر بحثهای طلبگی دعوا که می‌شد، می‌فهمیدیم حاج آقا مصطفی(ره) آنجاست. زود در بحث داد و بی‌دادش به هوا می‌رفت. البته این جور چیزها برای طلبه‌ها شیرین است.

«آزادگی» یکی از خصیصه‌های ایشان بود. من این ویژگی را در روابط خصوصی با ایشان می‌فهمیدم که روحیهٔ آزادمندی دارد، اهل ریا و ظاهرسازی که گاهی بعضی از آقایان گرفتار آن می‌شوند، نبود. همان که واقعیت داشت در رفتارش جلوه می‌کرد و این برای ما بسیار زیبا بود، موجب جلب طلبه‌ها هم به امام(س) می‌شد. قطعاً این روحیه را از امام(س) به ارث برده بود.

نقش حاج آقا مصطفی(ره) موقعی آشکارتر شد که امام(س) را بازداشت کردند. با دستگیری ایشان، تصور همه

این بود که بیت ایشان هم بسته می‌شود و این طبیعی هم به نظر می‌رسید؛ دست کم، شرایطش فراهم شده بود. بسیار نگران بودیم که اگر بیت امام(س) بسته شود، کانون مبارزات از بین می‌رود. از کارهای بسیار خوب حاج آقا مصطفی(ره) بازنگهداشتن بیت امام(س) بود که آن روزها بسیار خطرناک می‌نمود؛ چون اگر رژیم ملاحظاتِ نسبت به امام(س) داشت، به دلیل مرجع تقلید بودن ایشان بود، ولی دلیلی نداشت که نسبت به افراد عادی هم چنین ملاحظاتِی را داشته باشد. بنابراین، خطر جدی بود. اما حاج آقا مصطفی(ره) با شجاعت، بیت امام(س) را نگهداشت و رفت و آمدها را حفظ کرد. کسانی که با آن روزهای مبارزه آشنا هستند، می‌دانند که این کار بسیار سرنوشت ساز بود. این یکی از کارهای ایشان است که حرف درباره آن بسیار است.

اگر غربت امام(س) در عراق و فشارهایی را که به ایشان وارد می‌شد در نظر بگیریم، نقش حاج آقا مصطفی(ره) در پشتیبانی امام(س) در آنجا کاملاً مشهود است. در آن بحبوحه مبارزه، کمتر کسی داوطلب قدم گذاشتن در این راه بود. شجاعتی که حاج آقا مصطفی(ره)

پس از دستگیری امام (س) در غیاب ایشان از خود نشان داد یا خدمات ایشان به امام (س) و نهضت در دوران تبعید (از جمله برخی مسایل که به آنها اشاره کردم) همه نشان می‌دهد که ایشان نقطه اتکاء نیرومندی برای امام (س) بود تا مسیر نهضت و مبارزه را بپیمایند. امام (س) همه چیز خود را وقف مبارزه کرده بودند و هیچ چیز به اندازه مبارزه فکر ایشان را مشغول نمی‌کرد. مبارزه برای ایشان تعیین سرنوشت اسلام را به دنبال داشت. در محیطی که ایشان زندگی می‌کرد و کار و مبارزه خود را صورت می‌داد، هیچ کس به اندازه حاج آقا مصطفی (ره) در آن مقطع برایشان کارساز نبود. دوستان مبارز زیادی بودند چه در ایران و چه در نجف که از امام (س) حمایت می‌کردند، ولی حاج آقا مصطفی (ره) نقش جدی دیگری داشت. خلاصه کلام آن که سرنوشت مبارزه تا حد بسیاری به وجود ایشان بسته بود. به این دلیل بود که از او به عنوان «امید آینده اسلام» یاد کرده‌اند.

### فیلسوف، فقیه، اصولی و مفسر نامدار

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی می‌گوید:

تا آنجا که من می‌دانم، حاج آقا مصطفی (ره) یکی از نزدیکترین افراد به امام (س) بود، چه در جریان مبارزات و چه در تبعید. ایشان فقط یک آقا زاده نبود، بلکه خود یک آقا بود؛ یعنی چنین نبود که بخواهد فقط فرزند یک مرجع باشد و از موقعیت پدر استفاده کند، بلکه یک طلبه فاضل، یک دانشمند؛ در اواخر، یک مجتهد برجسته، یک مدرّس و یک شخصیت علمی بود. در بینش صحیح اسلامی، آقایی به ایمان، علم و تقواست، و مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی (ره) هم آقا بود، هم آقا زاده، ملاک‌های آقایی و سیادت را حتی اگر فرزند حضرت امام (س) هم نبود، داشت، ایشان یک مظلومیت هم داشت، چرا که شخصیت علمی و فکری او تحت الشعاع شخصیت بزرگ امام (س) قرار گرفت، و چون فانی در پدر بود و واقعاً دستیار و پیرو واقعی امام (س) بود، خود را فراموش کرد تا راه امام (س) درخشان باشد. مثل یک سرباز در عرصه بود و مجالی برای عرضه خویش در مقام اثبات نداشت. شخصیت ثبوتی حاج آقا مصطفی (ره) به هیچ عنوان قابل مقایسه با شخصیت اثباتی ایشان نیست، یعنی به مراتب آن چه که بود، از آن چه که می‌نمود بیشتر و بزرگتر بود. در عین حال، مرید

امام (س) بود و شاید امام (س) خصوصی‌ترین کارها را با ایشان در میان می‌گذاشتند. امام (س) کاملاً به شجاعت و شهامت ایشان و نیز مراتب فضل و علم او آگاه بودند. کسی که در دامن امام (س) پرورش پیدا کرده و در کوران حوادثی که بر امام (س) گذشته بود، لحظه به لحظه حضور داشت، شخصیت علمی، سیاسی و مبارزاتی برجسته‌ای بود که عنوان نزدیکترین فرد را به امام (س) داشت. ایشان می‌توانست پس از انقلاب هم نقش عمده‌ای داشته باشد و به حق، همان گونه که امام (س) فرمودند، «امید آینده اسلام» بود، هم از حیث سیاسی برای استواری جمهوری اسلامی و هم از حیث علمی برای حوزه‌های علمیه، حاج آقا مصطفی (ره) یک فیلسوف، فقیه، اصولی و مفسر نامدار بود که وجودش می‌توانست برای اسلام و جامعه اسلامی بسیار ارزنده و مفید باشد.

بزرگترین نقش ایشان این بود که خود را وقف نهضتی کرد که امام (س) مظهر آن بودند و قرائتی از اسلام اصیل به دور از ظاهرسازیها با خود داشت. همین که ایشان با آن ابعاد علمی و تقوایی، به عنوان یک سرباز، در خدمت امام (س) قرار گرفت، کافی است که جهت فکری حاج آقا

مصطفی(ره) را نشان دهد. البته ایشان از علمای برجسته و عمیق بود.

من یادم هست که در سال ۱۳۴۰ که در قم بودم، ایشان به عنوان یکی از مدرّسان سطوح عالی فلسفه اسلامی، تدریس «منظومه حکمت» داشت، اسفار، رسایل و مکاسب هم تدریس می‌کرد، در حالی که شاید سی و یکی، دو سال بیشتر نداشت. در نجف هم از مدرّسان نامی بود. سالیان درازی درس خارج تدریس می‌کرد. بعضی تقریرات و کتابهای فقه و اصول از ایشان به جای مانده که بعضی از آنها هم چاپ شده است. در زمینه تفسیر هم کار کرده بود و از چهره‌های متفکر در این علم محسوب می‌شد.

به واقع، می‌توان گفت ایشان از نیروهای خوش فکر، مترقی و دارای درک عمیق از اسلام بود و به اسلام به عنوان یک دین نجات‌بخش (نه دین ظاهری) نگاه می‌کرد و قطعاً مانند پدر بزرگوارش خواستار اسلام اصیل و از تحجّر و قشری‌گری منزجر بود. بخصوص این را در رفتار و کردار خود نشان می‌داد و هیچ یک از اعتباریاتی را که ممکن است برخی از روحانیان داشته باشند، در وجود او جا نداشت. آزادگی کامل، دل نبستن به دنیا و تلاش برای

فهم صحیح و عرضه درست اسلام در ایشان کاملاً مشهود بود.

### دین‌باور و ولایت‌مدار بود

حجت الاسلام والمسلمین حاج سید حسین خمینی درباره پدر می‌گوید:

یکی از شاخصه‌هایی که در ایشان وجود داشت و از همه مهمتر بود و بیشتر خودنمایی می‌کرد، دین‌باوری، ایمان به خداوند، رسالت و ولایت بود، به صورتی که این اعتقاد و تدبیر در ابعاد گوناگون زندگی ایشان خودنمایی می‌کرد. این شاخصه ارزنده‌ای است و به اصل آفرینش و هدف اصلی خلقت باز می‌گردد و وظیفه اصلی هر انسان در مقابل خداوند هم چیزی جز این نیست که به او ایمان داشته باشد و او را از سر شعور بشناسد، نه این که کورکورانه عبادتش کند. این شاخصه در تمام ابعاد زندگی ایشان وجود داشت، چه در برخوردهای اجتماعی و چه در برخوردهای خصوصی و خانوادگی، از بزرگترین مسایل تا کوچکترین آنها تا آنجا که دوستان و نزدیکان از دیدار ایشان، معانی عرفانی برایشان تداعی می‌شد. معرفت ناب

نسبت به ائمه اطهار (علیهم السلام) داشت، بخصوص نسبت به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) که معرفت نادری بود. این از التزام او نسبت به زیارت این بزرگواران معلوم بود. البته معرفت مراتبی دارد، اما ایشان از مراتب والای آن برخوردار بود.

معمول است که در ایام زیارتی حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) (اول رجب، نیمه شعبان، عرفه و بخصوص اربعین) از نقاط دور و نزدیک عراق به زیارت آن حضرت می‌روند. عشق و علاقه‌ای که ایشان نسبت به آن حضرت داشت، به حدی بود که در طی سالیانی که در عراق حضور داشت این سنت را ترک نکرد؛ پیاده به زیارت امام حسین (علیه السلام) می‌رفت، مگر اوقاتی که مریض یا در سفر بود.

همین ایمان راسخ ایشان برانگیزنده او برای شرکت در مبارزات، بخصوص فداکاریهای پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و پس از آن بود. تقیّد ایشان نسبت به انجام تکالیف شرعی یا عشقی که نسبت به پدر و مادر خود داشت از همین باب بود.

پس از ورود امام (س) به نجف و استقبال علما و

طلاب و حتی مردم عادی (که شیعیان علاقه مند بودند) تا مدت‌ها دید و بازدیدها از سوی امام (س) و علما ادامه داشت. پس از مدتی، درس را شروع کردند؛ اما بسیاری از افراد تصور نمی‌کردند که درس ایشان درس پر رونقی شود، در حالی که چنین شد و یکی از حوزه‌های علمی بزرگ را در نجف تشکیل دادند. درس را از ابتدای کتاب «البيع» در فقه شروع کردند و تا آخر مباحث «خیارات» ادامه دادند. این مقدار قریب دوازده سال طول کشید. سپس بحث «خلل در نماز» را شروع کردند که در اواسط آن، از عراق خارج شدند. در کنار درس فقه امام (س)، مرحوم والد نیز درس خود را در اصول شروع کرد. ایشان ابتدا در منزل تدریس می‌نمود، ولی بعداً کلاس خود را به مسجد شیخ انصاری (همان جا که حضرت امام (س) هم در آن کلاس خود را دایر می‌نمودند) منتقل کرد. حضرت امام (س) دو ساعت به ظهر درس خود را شروع می‌کردند و قریب ۴۵ دقیقه ادامه می‌یافت، ولی مرحوم والد درس خود را یک ساعت به غروب شروع می‌کردند و تا نزدیک غروب ادامه می‌داد. به دلیل این که مرحوم والد به طور مفصل هر بحثی را مطرح می‌نمود، در طی مدت دوازده

سال تدریس، فرصت نکرد تمام اصول را تدریس کند؛ فقط تا اواخر بحث «استصحاب» را مطرح کرد. دست نوشته‌هایی هم که از ایشان به جای مانده تا همین مبحث است. اصولاً مشی علما چنین است که پس از درس، مباحث خود را می‌نوشتند. چون ایشان در بحث کتاب البیع امام(س) هم شرکت می‌کرد، مباحث مربوط به این درس را هم می‌نوشت. مباحث اصولی ایشان چاپ شده، در زمینه مباحث فقهی هم بخشهای مربوط به «بیع» و «خیارات» ایشان در حال چاپ است. متأسفانه مقدار قابل توجهی از مباحث مربوط به «بیع» از دست نوشته‌های ایشان مفقود شده است.

در کنار این دو مبحث (اصول و فقه) ایشان کتابی را در زمینه تفسیر شروع کرد. نکات مربوط به این موضوع را هم می‌نوشت. کار علمی وسیعی بود که در مدت چهارده سال در نجف انجام می‌داد.

آثار تفسیری به جای مانده از ایشان، که به شکلی جالب و ابتکاری تدوین شده، در چهار جلد از ابتدای سوره فاتحه تا آیه ۴۶ سوره بقره را در بر می‌گیرد. مبنای ایشان در تفسیر این بود که ابتدا آیه را مطرح می‌کرد و از

حیث لغوی آن را معنا می‌نمود، سپس از هر زمینه‌ای که بتواند برای علوم استفاده‌ای داشته باشد، به تفسیر آن می‌پرداخت و استدلال می‌کرد که هر مقدار از آیه به چه مبحثی منتهی می‌شود؛ معانی، بیان، نحو، قرائت، حروف، آفاق، اعداد، ...

در خلال این فعالیت‌های علمی، در اوقات تعطیلی حوزه، مانند تابستان یا ماه مبارک رمضان هم به کارهای علمی دیگر دست می‌زد؛ مثلاً، بحث «صوم» را نوشته است، کار نوشتن شرحی استدلالی بر تحریرالوسیله حضرت امام (س) و نوشتن حاشیه‌های استدلالی بر عروة الوثقی را هم شروع کرده بود. انجام هر یک از این کارها طاقت فرساست، ولی ایشان بر انجام آنها تلاش پیگیر داشت و بحمدالله، تا حد بسیاری موفق بود. در زمینه سایر کارها هم مانند زیارت، مسافرت، شرکت در مجامع و محافل توفیق داشت و در هر زمینه، به قدر لزوم شرکت می‌جست، همه این‌ها هم به دلیل توفیقاتی بود که از سوی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به ایشان افزوده می‌شد.

وجود شخصی مثل والد در کنار امام مسئله مهمی بود و به بیت امام و بیرونی آن و کارهایی که

انجام می‌شد، وزانت خاصی می‌بخشید. در دوران سیزده، چهارده ساله حضور در نجف، که دوران شکل‌گیری مبارزات بود، مرحوم والد در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی هم جدیت داشت؛ با کانون‌های مبارزه در ایران و جاهای دیگر مرتبط بود. آن‌ها هم به واسطه ایشان با امام ارتباط داشتند. تمام گروه‌ها، اعم از اسلامی یا غیر اسلامی که در مبارزه با شاه خود را همراه و همگام امام می‌دانستند، هرگونه ارتباطی که می‌خواستند با امام داشته باشند، چه امام در مسائل آن‌ها دخالت می‌کردند و چه نمی‌کردند محور ارتباطشان «مرحوم والد» بود. آن‌ها مطالب‌شان را به ایشان منتقل می‌کردند. ایشان هم به امام منتقل می‌نمودند. با مسائلی هم که در ایران پیش می‌آمد، به همین صورت، مرتبط بود و به حمدالله توانست وظایف خود را به نحو احسن، به انجام برساند. مرحوم والد مهمترین وظیفه خود را در حفظ امام می‌دانست. کوشش می‌کرد تا ایشان را در مقابل دشمنی‌ها و توطئه‌های گوناگون، چه از داخل روحانیت و چه از خارج آن حفظ کند.

### خط او خط اصیل قرآن بود

سرکار خانم معصومه حائری یزدی می گوید:

او مردی بالاتر از همه چیزهایی که شما فکر می‌کنید، بود. افکار او خیلی بالا و بلند بود و یک جور دیگر فکر می‌کرد و بالاخره درک ایشان از مسایل طور دیگری بود. او خیلی باهوش و با قدرت نسبت به مسایل می‌نگریست و بسیار بر خود تسلط داشت، بسیار عبادت می‌کرد، همیشه شبها بیدار بود و تا صبح به دعا و نیایش می‌پرداخت و من اکثراً صدای او را که با صدای بلند گریه می‌کرد، می‌شنیدم، خط او، خط اصیل قرآن بود.

او همه چیز را به خوبی درک می‌کرد. اما هیچ کس نتوانست او را درک کند، حتی من هم نتوانستم او را درک کنم، او بالاتر از همه بود. حاج آقا مصطفی (ره) از قدرت‌های شیطانی رنج می‌برد و همواره یار مستضعفان بود و همیشه به آنها فکر می‌کرد.

### ستوده خادمه منزل

صغری خانم خادمه منزل حاج آقا مصطفی چنین می گوید:  
آقا خیلی مهربان و بسیار با محبت بودند، من

نمک پرورده ایشانم. آقا هر وقت که به گردش می‌رفت، می‌گفت صغرا را هم باید ببریم. هر موقع که وارد خانه می‌شد می‌گفت؛ صغرا سلام، و هر وقت که می‌رفت، در اتاق را باز می‌کرد و می‌گفت: صغرا خداحافظ، و من می‌گفتم «خدا به همراهت ننه» و بعد فکر می‌کردم، شاید از این جمله من خوشش می‌آید که همیشه از من خداحافظی می‌کند.

هر چه ایشان می‌خورد، من هم باید می‌خوردم و افطارها اگر من نمی‌نشستم، افطار نمی‌کرد.

یک روز دعا می‌کردم که من هم به مکه بروم، آقا شنید، و همان روز عصر برایم تذکره گرفت و مرا با شاگردانش روانه مکه کرد. دیگر هر چه از مهربانی آقا بگویم کم گفته‌ام. شبها که بچه‌ها می‌خوابیدند، من اکثراً بیدار بودم و صدای آقا را می‌شنیدم که نماز می‌خواند و گریه می‌کرد.

شب آخر قرار بود برای آقا مهمان بیاید. چون دیر وقت بود، ایشان آمدند و به من گفتند صغرا برو بخواب، من خودم در را باز می‌کنم. من هم اول به حرم رفتم، نماز خواندم، زیارت کردم، بعد به خانه آمدم و خوابیدم.

صبح که طبق معمول صبحانه آقا را بالا بردم، دیدم آقا

روی کتاب دعایشان خم شده‌اند، فکر کردم که خوابشان برده است، صدایشان کردم و گفتم، آقا... آقا خوابتان برده... که دیدم جواب نمی‌دهند و زیر چشمشان هم به رنگ خرما شده است.

پایین رفتم و خانم ایشان را که مریض بود، صدا کردم و خودم هم به کوچه رفتم و فریاد زدم که آقا مصطفی(ره) مریض شده است که در این هنگام آقای دعایی مرا دید و با یکی دو نفر دیگر به بالا آمد و آقا را به بیمارستان بردند و دیگر من نمی‌دانم چه شد. من هم به حرم رفتم و وقتی از حرم برگشتم، شنیدم که آقا را شهید کرده‌اند.

آقا خیلی خوب و مهربان بود... یک روز به ایشان گفتم: آقا خانه‌ات اجاره‌ای است، چرا خانه نمی‌خری؟ گفت: «ننه، دنیا خانه اجاره‌ای است، آن وقت تو می‌خواهی که من توی این دنیا خانه بخرم؟» خلاصه من هر چه که از آقا بگویم کم گفته‌ام.

### سخنان امام خمینی در رثای فرزندان

... این طور قضایا مهم نیست خیلی، پیش می‌آید، برای همه مردم پیش می‌آید و خداوند تبارک و تعالی الطافی دارد به

ظاهر و الطاف خفیه، یک الطاف خفیه‌ای خدای تبارک و تعالی دارد که ماها علم به آن نداریم، اطلاع بر آن نداریم و چون ناقص هستیم از حیث علم، از حیث عمل، از هر جهتی ناقص هستیم، از این جهت در این طور امور که پیش می‌آید جزع و فزع می‌کنیم، صبر نمی‌کنیم این برای نقصان معرفت ماست به مقام باری تعالی، اگر اطلاع داشتیم از آن الطاف خفیه‌ای که خداوند تبارک و تعالی نسبت به عبادش دارد: «و انه لطیف بعباده» و اطلاع بر آن مسایل داشتیم، در این طور چیزهایی که جزیی است و مهم نیست، این قدر بی‌طاقت نبودیم، می‌فهمیدیم که یک مصالحی در کار است، یک الطافی در کار است، یک تربیتهایی در کار است. این دنیا دنیایی است که عبور از آن باید بکنیم ما، دنیایی نیست که در اینجا ما زیست کنیم، این راه است، این صراط است، اگر توانستیم مستقیماً این صراط را طی کنیم همان طوری که اولیاء خدا طی کردند «جزنا و هی الخامده» اگر توانستیم که از این صراط به طور سلامت عبور کنیم سعادت‌مندیم و اگر خدای نخواست در این راه لغزش داشته باشیم در آنجا هم همین لغزش ظهور پیدا می‌کند، در آن جا هم موجب لغزشها می‌شود موجب

گرفتاریها می شود. از خدای تبارک و تعالی مسألت می کنم که ما را بیدار کند ما را بر آن الطافی که خفی است و ما مطلع بر آن نیستیم، ما را بر آنها مطلع بفرماید تا این که ما هم مثل اشخاصی که معرفت دارند به مقام ربوبیت، معرفت دارند، معرفت دارند به مدارج انسانیت و دنیا را مد نظرشان نمی آورند، استقلال به آن نمی دهند، مآرب دنیایی شان تحت نظرشان نیست، مستقلاً و این جا را طریق می دانند از برای جاهای دیگر از برای سعادهای بزرگ دیگر اگر ما هم ان شاء الله توفیق خدا بدهد و ما هم برسیم به یک هم چو مرتبه ای، آن مرتبه های که ما نمی توانیم ادراکش بکنیم، نمی توانیم در این عالم که هستیم نمی توانیم بفهمیم چه مدارجی است، چه عوالمی است، چه بساطی است....

... خدا شاهد است مصطفای من تنها آن نبود که سالش نزدیک است، بلکه همه به خاک و خون کشیده های حادثه شوال (۱۷ شهریور ۱۳۵۷ مطابق با ۴ شوال ۹۸) مصطفاهای من بوده اند. من این استقامت را و این فیض شهادت را که خداوند متعال نصیب فرزندانم فرمود، به پدران و مادران و همه بستگانشان تبریک می گویم.

(ر. ک: صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۶۲-۴۶۳)

...من امید داشتم که این مرحوم (آیت الله شهید حاج آقا مصطفی (ره)) شخص خدمتگزار و سودمند برای اسلام و مسلمین باشد ولی «لا راد لقضائه و ان الله لغنی عن العالمین». بحمدالله تعالی طبقات مسلمین خصوصاً در ایران به جنبش آگاهانه گراییده‌اند و به هیچ وجه قائم به شخص یا اشخاصی نیست و امید است به زودی به نتیجه مطلوبه که اجرای احکام الهی و کوتاهی دست جباران و مترفین است، برسد.

(ر. ک: صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۵۸)





## **فصل سوم:**

**ویژگیهای ممتاز شهید بزرگوار  
آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (ره)**





## ۱- مقامات علمی

### سخنی از آیت‌الله سبحانی

از جمله خصوصیات ایشان در درس، در درجه اول استعداد قوی‌شان بود؛ حافظه قوی‌ای هم داشت. غالباً اشخاص خوش فهم و خوش فکر، از حافظه قوی‌ای برخوردار نیستند؛ ولی ایشان در عین حال که فهمی خوب و دقتی بسیار داشت، دارای حافظه خوبی هم بود. به همین دلیل، با اصرار من ایشان همه الفیه ابن مالک را حفظ کرد و نه تنها حفظ می‌کرد، بلکه خوب هم می‌خواند. گاهی که من مطالبی درباره زندگی علما نقل می‌کردم، ایشان علاقمند شد که آن بخش از کتاب «نخبةالمقال» را (کتابی در موضوع تراجم و رجال) که راجع به علما بود، حفظ کند. بعدها که معقول را نزد دیگران می‌خواندند، قسمتی از

اشعار منظومه را هم حفظ کرده بودند و می‌خواندند. هم عمق فکری و هم ذکاوت داشت و در کنار این دو دارای حافظه‌ای قوی بود.

یکی از مواهبی که ایشان داشت فکر زایا بود. گاهی در یک مسأله، اگر طرف مقابل هم مثل ایشان حال و حوصله داشت، شاید یک ساعت و نیم بحث می‌کردند. ایشان می‌توانست مسأله را به صورت ممتد با طرف مقابل بحث کند. یکی از مزایای حوزه این بود که در مجالس بحث می‌شد. مثلاً اگر مجلس روضه‌ای بود، پس از پایان روضه، یک مسأله فرعی مطرح و در اطرافش بحث می‌شد. ایشان به این بحث‌ها علاقمند بود و در حوزه هم معروف بود که ایشان آدم بخائی است.

### چون شیر می‌غرید

آیت‌الله قدیری در مقام علمی حاج آقا مصطفی می‌گوید:  
در بحث، فرزندی پدری بود که چون شیر می‌غرید و در عین این که بحث بود، انصاف می‌داد؛ اگر از طرف مقابل سخنی صمیمی می‌شنید، قبول می‌کرد. در علوم گوناگونی، وارد و استاد بود.

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۶۵

خاطره بسیار جالبی از ایشان دارم. در سفری که در خدمتش پیاده به کربلا می‌رفتیم. به باغهای نزدیک کربلا رسیدیم. قرار شد آن شب را آنجا بمانیم. رفقا دور حاج آقا مصطفی(ره) را گرفتند و با ایشان مشغول صحبت شدند. هرکدام از دوستان در یکی از علوم از ایشان سؤالی می‌کرد. از یادم نمی‌رود که سؤالات بسیاری در علوم گوناگون از ایشان پرسیده شد و حدود چهار ساعت طول کشید. ایشان در طی این مدت مشغول جواب دادن به این سؤالات بود. من هنوز هم از تصور آن جلسه تعجب می‌کنم که چطور شخصی ممکن است بدون مطالعه، در این مدت این همه سؤال گوناگون را پاسخ دهد هر چند دارای استعداد فراوان باشد.

### آنچه امام فرمود

آقای دکتر بروجردی می‌گوید:

در زمستان سال ۱۳۴۵ هـ ش که من به نجف مشرف شدم، شبی در خدمت امام(س) از ایشان راجع به وضع علمی حاج آقا مصطفی(ره) سؤال کردم، ایشان فرمودند: «مصطفی(ره) از آن وقت من در این سن، به مراتب بهتر شده است» قابل ذکر است که این موضوع مربوط به ۳۶

سالگی حاج آقا مصطفی (ره) بود. خواست خدا و به قول حضرت امام (س) الطاف خفیه الهی بود که این شخصیت بزرگوار را از ما گرفتند و شهادت ایشان سبب نضج انقلاب و پس از یک سال پیروزی انقلاب اسلامی گردید. امیدوارم که خداوند متعال بر علو درجات ایشان بیفزاید.

### بار علمی بسیار در سن کم

آیت‌الله سید محمد موسوی بجنوردی از قول پدرش نقل می‌کند: مرحوم پدرم می‌گفت که سنی که حاج آقا مصطفی دارد با وزن علمی فعلی‌شان نسبت به سید (حضرت امام) وزین‌تر است. گفتند که حاج آقا مصطفی فعلیتش الان از سن امام که در این سن بود بهتر است. ایشان می‌گفت که اگر آقا مصطفی بماند، یک اثر عظیمی در جهان اسلام می‌گذارد. چون کمتر کسی است که هم در فلسفه، هم در عرفان، هم در فقه، هم در اصول، هم در تفسیر، هم در رجال، هم در ادبیات، هم در شعر، هم در تاریخ سرآمد باشد. در حافظه، خدای حافظه بود. اصلاً مجموعه‌ای عجیب بود. کم می‌شود کسی در این سن باشد و این مقدار اطلاعات علوم مختلف را داشته باشد. لذا وقتی با بزرگان

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی (ره) □ ۶۷

بحث می‌کرد معمولاً همه را مغلوب می‌کرد. بیان بسیار خوب، حافظه فوق‌العاده، و استعداد عجیب و غریبی داشت.

### سکوت با اشاره پدر

آیت‌الله سید مصطفی محقق داماد می‌گوید:

یک شب در منزل حاج آقا مرتضی حائری ولیمه شامی دعوت بودیم در جلسه ضیافت آن شب، مرحوم آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری به توصیه احادیث مأثوره همسایه همجوار منزلشان را به نام حاج میرزا عباس هدایتی که یکی از کسبه محترم بازار قم بود به میهمانی خود دعوت کرده بودند. این مرد محترم که از متدینین بازار بود وقتی جمع حاضر را دید گوئی فرصت را غنیمت شمرد و مسئله‌ای که برای شخص خودش پیش آمده بود از جمع حاضر بدون آنکه شخص خاصی را مخاطب قرار دهد سؤال کرد. مسأله مطروحه توسط این مرد محترم موجب در گرفتن بحثی گرم و جالب شد که دقیقاً صحنه بحث را به خاطر دارم. وی مسأله را چنین مطرح کرد:

من در مغازه خواروبار فروشی‌ام ترازوئی دارم که با آن اجناس را یعنی برنج، چای، نخود، لوبیا و و و به

مشتریان می‌فروشم. سالهاست که با وزنه‌هایی که دارم توزین می‌کردم. اخیراً متوجه شده‌ام که زیر یکی از آن وزنه‌ها سوراخی پیدا شده که من نمی‌دانم از چه زمانی چنین شده و به علت آن سوراخ طبعاً وزنه سبکتر شده و بنابراین به همان مقدار کم فروشی کرده‌ام و علی‌القاعده در مقابل خریداران مسئول و مدیونم. سؤال وی از حضار جلسه آن بود که تکلیف شرعی من چیست و چگونه ذمه خود را بری سازم؟ او سؤال خود را مطرح کرد و ساکت منتظر پاسخ شد.

مرحوم محقق داماد که در حال سیگار کشیدن و سکوت کرده بود و گویا برای پاسخ فکر می‌کرد. امام خمینی (س) سکوت را شکستند و پاسخی فرمودند. و در توضیح نظرشان بیاناتی ابراز داشتند. مرحوم محقق داماد در این لحظه آخرین پک را به سیگار زدند و پس از خاموش کردن آن، نظر مخالف خود را ابراز داشتند. اینجانب در مقام بیان تفصیلی مسأله نیستم اجمالاً اختلاف بر سر این بود که آیا مسأله مجرای براءت است یا اشتغال؟

مرحوم حاج آقا مصطفی که آنروزها از فضایی حوزه شناخته می‌شدند، به سبک مباحثات حوزوی به میان بحث

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی (ره) □ ۶۹

آمدند و جانب والد معظم را گرفتند و در دفاع از آن نظریه، سخنانی نسبتاً مفصل بیان فرمودند. مرحوم محقق داماد سکوت کردند و سخنان ایشان را استماع فرمودند و پس از آن مطالب خود را ادامه دادند. بار دیگر مرحوم حاج آقا مصطفی به پیروی از سبک حوزوی مطالب خود را دنبال و بر نظریه خویش اصرار ورزیدند که با اشاره چشم و امر پدر بزرگوارشان مبنی بر ترجیح سکوت و استماع نظر مقابل ساکت شدند.

### مصطفی تو جسوری

آقای علی ثقفی برادر همسر امام خمینی (س) می گوید:  
کودکی بودم نزدیک به ده ساله بارها از پدر شنیده بودم که حاج آقا مصطفی فرزند ارشد امام خمینی (ره) به جهت استعداد قوی و هوش سرشار و حافظه استثنائی توانسته است در مدتی کوتاه حدود پانزده سال اکثر علوم حوزوی از مقدمات و سطح و خارج را بیاموزد و در فلسفه و الهیات و عرفان به مدارجی راه یابد که کمتر قابل دسترسی است بطوری که در سن بیست و پنج سالگی به درجه اجتهاد رسید و حضرت امام که در این خصوص وسواس

## ۷۰ □ آیت‌الله مجاهد سید مصطفی خمینی(ره) در آینه خاطرات

داشتند چون مراتب علمی او را می‌دانستند اجتهاد او را تأیید نمودند. یک روز تابستان وقتی امام با حاج آقا مصطفی در کنار خانه ما منزل خازن جون (مادر همسرشان) مشغول مباحثه علمی بودند گفتگوی این دو بزرگوار بالا کشید حاج آقا مصطفی به پدر اشکال می‌گرفت و حضرت امام پاسخ می‌فرمود . حاج آقا مصطفی قانع نمی‌شد و اشکال دیگری را مطرح می‌نمود و حضرت امام سعی در پاسخ داشت بالاخره امام از این سماجت و دقت نظر فرزند خسته شد و با عصبانیت با صدای بلند فرمود: مصطفی رهایم کن تو چقدر جسوری و در این هنگام در حالی که عینکشان را در دست داشتند بی اختیار محکم به روی سنگ فرش حیاط انداختند و عینک شکست.

### بزرگترین مستشکل درس امام(ره)

حجت‌الاسلام متقی می‌گوید:

ایشان بزرگترین مستشکل درس امام(س) بود. جرّ و بحث ایشان با پدر بزرگوارشان جالب و دیدنی بود. در اصول، یک اصولی ماهر به حساب می‌آمد؛ در فقه، فقیهی عالی قدر بود و از تمام ریزه کاریهای آن اطلاع داشت و در

فلسفه، زبانزد بود. برخی از مباحث فلسفی را حاشیه زده بود که بسیار هم جالب بود، اما متأسفانه برخی از اوراق ایشان به دست بعثی‌ها افتاد. در اصول شاگردان باهوش و خوش فهمی داشت.

یادم هست روزی ایشان در مسجد شیخ انصاری مشغول طرح اشکال به امام (س) بود. نزدیک غروب بود. حاج آقا مصطفی (ره) صدای رسایی داشت. یکی از عربها که به مسجد آمده بود، وقتی ایشان را در آن حالت تدریس دید، پرسید: این سید کیست؟ گفتم: پسر آقای خمینی (س). گفت: حقاً که چنین کسی باید فرزندی چنان پدری باشد. گاهی عربها بدگویی می‌کردند یا هجو می‌گفتند. اما این منظره چنان در او اثر گذاشت که رفت و دست حاج آقا مصطفی (ره) را بوسید و از مسجد خارج شد. مواقعی که اشکال می‌کرد به همین صورت بود؛ با صدایی رسا جرّ و بحث می‌کرد. ایشان چند روزی هم درس تفسیر گفت، ولی متأسفانه دوام نیافت. درس خارج تدریس می‌کرد و این یکی از کارهای مهم ایشان بود؛ چون با جوی که نجف داشت، هر کسی نمی‌توانست مدرّس درس خارج شود. کمتر کسی چنین جرأتی می‌کرد، اما ایشان جزء مدرّسان

معروف نجف به حساب می‌آمد. در علوم جنبی هم دست داشت، حتی طبق نقلی، برخی از «علوم غریبه» را هم کسب کرده بود.

### پاسخ زود هنگام

آیت‌الله خاتم یزدی می‌گوید:

حاج آقا مصطفی(ره) نقل کرد که یک روز خدمت حضرت امام(س) رسیدم. ایشان گفتند: نامه‌ای از آقای «حاج آقا مهدی حائری»، پسر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری(ره)، به ما رسیده و در این نامه نوشته است که اگر در کره ارض کسی را سراغ داشتم که این عبارت از «محمی الدین عربی» را بلد باشد برای شما نامه نمی‌نوشتم چون از مشغله و گرفتاریهای شما خبر دارم.

حاج آقا مصطفی(ره) می‌گفت: امام(س) نامه را به من دادند و فرمودند: این عبارت چه می‌گوید؟

حاج آقا مصطفی(ره) گاهی سرعت در جواب داشت. گفت: من هم جواب دادم این عبارت فلان مطلب را می‌گوید، ولی امام(س) از این که ایشان سرعت و عجله در جواب می‌کرد، اوقاتشان تلخ شده بود.



## ۲- رفتار عبادی

### توصیه به تقوی و اخلاق الهی

شهید بزرگوار حاج آقا مصطفی خود می‌گوید:

ای برادر حقیقی ام و ای عزیزم! گول ژرف نگرینها و مسائل دقیقی که در این کتابهاست نخور و به درک کلیات و ظرایف علوم قانع مشو، چه با این همه، حمال معانی و مفاهیم و بارکش لطایف و ظرایف گردی. از اخبار و آثار، به ظواهر آنها، که خود حجاب و پوشش حقایق‌اند، بسنده مکن، آنچه وظیفه توست آن است که در (رب)ی که تو را پرورید و از روی لطف و عنایت، ناخوشایندیها را از تو باز داشت و نعمتهایش را بر تو فرو ریخت، تدبّر کنی.

دانشها، فنها مسائل فکری و برتریهای از این دست، مادامی که قلب تو را متحوّل و نورانی نکنند و اخلاق

۷۴ □ آیت‌الله مجاهد سید مصطفی خمینی (ره) در آینه خاطرات

شایسته را در تو پدید نیاورند، تاریکی و سیاهی اند که در مسیر آینده تو: (دنیا، برزخ، قیامت و...) مایه سنگینی و بال تو خواهند بود...

...اگر شیفتگی و عشق در جانت پدید آمد، بر تو باد به فزونی آن تا در قلب تو غیر او هیچ نماند...  
بکوش که همه وجودت در گرو خواسته<sup>۱</sup> او و مصروف مقاصد او گردد.

از مهم ترین خواسته های خداوند، اقدام و اهتمام به کارهای مسلمانان و هدایت بشر به راه راست است. پس تو هم در گسیل مردم و توجه آنان به آخرت و کوچک کردن دنیا نزد آنان و بزرگ کردن دینداری در دلشان، مظهر اسم ربّ باش که خداوند یار و مدد کار است.

### سفر روحانی

حجت الاسلام مطهری یزدی می گوید:

ایام فطر، نیمه رجب، نیمه شعبان، رمضان، عاشورا و اربعین امام وارد کربلا می شدند. ما هم پیاده روی داشتیم که در شعائر هست، از نجف به کربلا. مرحوم حاج مصطفی تمام پیاده روی ها را شرکت می کردند و من هم

شرکت می کردم.

از نجف تا وادی السلام کویر است و ذی الکفل پیغمبر کنار نهر فرات است، و مسافران در نخلستان های آنجا شبهای تابستان استراحت می کردند و روزها صبح زود می رفتند و در زمستان ها برعکس بود.

مرحوم مصطفی چون کمی چاق بودند از نجف تا ذی الکفل که ۴ تا ۵ فرسخ است با ماشین می آمدند و بعد به ما ملحق می شدند. سالهای اول ما می رفتیم جاهای خاصی توقف می کردیم و عربها در بین راه مضیف خانه (محل پذیرایی) داشتند و احترام به پسر امام می گذاشتند. در خواست می کردند و ایشان را دعوت می کردند و گوسفند یا مرغابی جلو پایش می کشتند. در بین راه صفایی بود، مرحوم قدیری در کناره آبشارها مناجات و دعای توسل می خواند. پاها تاول می زد. نزدیک به کربلا که می شدیم نگاه به گنبد امام حسین و ابوالفضل همه چیز را از یاد می برد.

من در درسهایی که آقا مصطفی تدریس می کرد به صورت مداوم نبودم. ایام تابستان درس تعطیل می شد و دمای هوا به ۵۰ درجه می رسید و باد سام می آمد که خیلی گرم بود. هرچند باد می آمد ولی خنکی نداشت. ما

در حالی که در طبقه چهارم بودیم اصلاً خنکی نداشت. لذا شبها به مسجد کوفه می رفتیم، مقام ابراهیم، ادریس، محل ضربت خوردن امام علی (ع) مراسم می گرفتیم و نماز صبح می خواندیم و وارد شط فرات می شدیم و آب تنی می کردیم تا آفتاب می زد و هوا گرم می شد و به مدرسه آقای بروجردی تو سرداب بر می گشتیم. یک روز به حاج مصطفی گفتیم که حالا تعطیل است، درس تعطیلی بگذاریم، ما خیال داشتیم عرفان درس بدهد. به علم نجوم و ستارگان مسلط بودند. ما پشیمان شدیم که چرا یادداشت نکردیم، همه را توضیح می دادند و بعد همه را به فراموشی سپردیم، ایشان در علم نجوم و فلک ید طولایی داشتند، مصطفی گفت: کسی که بتواند تابستان را اینجا بگذراند باید کلاهش را به عرش بیندازد.

### حاج آقا مصطفی دائم الذکر بود

حجت الاسلام برقی می گوید:

شنیده نمی شد که ایشان چه می گوید. ما هم آن موقع به فکر این نبودیم که سؤال کنیم، ولی از اینکه می دیدیم لبهای ایشان تکان می خورد و تسبیح می گرداند می فهمیدیم

که در حال ذکر است. حتی در مواقعی که که با ایشان در درس حضرت امام(س) شرکت می کردیم. با اینکه در حال شنیدن درس بود، می دیدم که زبانش مشغول ذکر گفتن است. این یکی از ابعاد عرفانی ایشان بود.

حاج آقا مصطفی(ره) می گفت: مدتی می دیدم بعد از ظهرها حضرت امام(س) قدم می زنند و ذکر می گویند. دوست داشتم از ایشان بپرسم چه ذکر می گویند، اما حیا مانع بود. دنبال فرصتی بودم تا از ایشان بپرسم که یک بار، خود امام(س) فرمودند: «مصطفی، نمی دانم چه عواملی در کار است که آدم بعضی چیزها را هر قدر هم برایش دعا می کند، نمی شود. من برای بعضی مسایل روزی هزار مرتبه دعا کرده ام، ولی نشده است». حاج آقا مصطفی(ره) می گفت: از اینجا فهمیدم که در این مدت، ایشان در حال قدم زدن دعا می کرده است. در این مورد، مشرب عرفانی حاج آقا مصطفی(ره) با حضرت امام(س) تفاوت داشت: حاج آقا مصطفی(ره) ذکر زبانی داشت، ولی حضرت امام(س) ذکر زبانی نداشتند.

ایشان به نماز جماعت تقید داشت. عصر پنج شنبه ها به طور معمول به قبرستان وادی السلام می رفت، در آنجا قدری قدم می زد، فاتحه ای می خواند و به همان صورت

پیاده باز می‌گشت. در بازگشت، گاهی وقتها که فرصت بیشتری داشت به مدرسه آقای بروجردی می‌آمد و در نماز جماعت شرکت می‌کرد و گاهی که فرصت کمتر بود، به مسجد خضراء می‌رفت و در نماز جماعت آیت‌الله خوئی (ره) شرکت می‌نمود. حتی گاهی وقتها که وقت از این هم کمتر بود در مسجد شیخ طوسی (ره) به آقای بحرالعلوم اقتدا می‌کرد. اول وقت شرعی که می‌شد، به هر مسجدی که می‌رسید، در همانجا در جماعت شرکت می‌نمود.

### همواره در خودسازی بود

آیت‌الله موسوی بجنوردی تعریف می‌کند:

حاج آقا مصطفی (ره) بهار سال ۱۳۴۴ هـ ش با امام از ترکیه به نجف آمدند و در آنجا مقیم شدند. در این سیزده چهارده سالی که ایشان در نجف بودند به طور مکرر در زیارت کربلا به صورت پیاده، شبهای جمعه در کربلا در مناسبت‌های دیگر مثل زیارت کاظمین و سامرا، زیارت عمره و عمره مفرده و زیارت حضرت زینب (علیها السلام) خدمتشان بودیم. در تمام این مسافرت‌ها ایشان به بحث‌های علمی بسیار علاقه داشت و اصرار داشت بحث

شود. اما در وقت عبادت، انسان اگر او را می‌دید خیال می‌کرد که کارشان فقط عبادت است. معمولاً آنهایی که با مسایل علمی سر و کار دارند وقتشان برای انجام مستحبات و اشتغال به عبادت کمتر است، یا آنها که به عبادت و مستحبات می‌پردازند، سر و کارشان با مسایل علمی کمتر است؛ اما از چیزهای جالبی که من در ایشان می‌دیدم این بود که ایشان هر دو را جمع کرده بود؛ یعنی در وقت طلبگی و اشتغالات علمی به تمام معنای کلمه یک طلبه مجتهد و پرکار بود و در وقت عبادت هم انسان خیال می‌کرد که اصلاً با مسایل علمی هیچ کاری ندارد و منحصرأ در مستحبات و عبادت مشغول است این بسیار برای من جلب توجه می‌کرد. ایشان برای من مرشد علمی شد که می‌شود هر دو را جمع کرد و از تأسی به ایشان و به برکت معاشرت با این شهید بزرگوار یک سری توفیقاتی نصیب من شد که ان شاء الله خداوند قبول کند و من آن توفیقات را از او دارم. بسیاری از شبها به خواندن نماز جعفر طیار مقید بود عرض کردم همان طور که اشاره شد ایشان اذکار و دعا‌های مخصوصی می‌خواند که اثرات تکوینی داشت. بنابراین در بُعد اذکار و در مسایل عرفان و در مسایل

انقطاع الی الله بسیار روی خود کار کرده بود و می‌کرد و کاملاً مشهود بود که حالتِ خودسازی دارد. این معنا را من کاملاً احساس می‌کردم.

... برخورد ایشان با افراد بسیار خاکی بود. و واقعاً از تمام تعینات گذر کرده بود. با افراد فقیر و مستمند، با یک طلبه بسیار مبتدی یک ساعت بحث می‌کرد و روی زمین می‌نشست، برخورد ایشان طوری بود که هیچ کس با او احساس غریبی نمی‌کرد.

### بزرگترین گناه

آیت‌الله فهری نقل می‌کند:

از ویژگیهای مرحوم حاج آقا مصطفی (رضوان الله علیه) که شاید برای بیشتر دوستانش مخفی بود عرفانی در سطح بالاتر از فهم بیشتر همگنان بود که کمتر از دوستانش بدان پی برده‌اند: این جانب شبی به هنگام سحر که تصادفاً به هوش بودم شنیدم که ایشان در اطاق مجاور به نماز شب مشغول‌اند و در قنوت نماز وتر ضمن دعا به مؤمنین نام بعضی از کُمَلین را می‌آورد و برای او طلب آمرزش می‌کند، پس از تغییر حال از ایشان پرسیدم که آن چه دعایی بود که

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی (ره) □ ۸۱

برای فلان شخص می‌کردید؟ فرمود: دعای مغفرت  
بزرگترین گناه او بود که عبارت از ذنب وجودی است:  
«وجودک ذنب لا یقاس به ذنب» و غرضم غفران آن ذنب بود  
که (العفر التفتیة) یعنی پوشیده شدن وجود، به معنای فنای او  
در ذات و صفات وجود حق و حقیقی خدای تعالی.  
گاهی این اشعار مولانا را با آهنگی حزین در نیمه‌های  
شب زمزمه می‌کرد و اشک حسرت می‌ریخت:

تو جوان بودی و قانع‌تر بدی

زر طلب گشتی تو اوّل زر بدی

رز بدی پر میوه و کاسد شدی

وقت میوه دادنت فاسد شدی

### مصطفی بیدار شو!

حاج احمد آقا می‌گویند: برادرم که گاه در برابر آئینه  
می‌ایستاد و ضرباتی بر صورت خود می‌زد و می‌گفت:  
مصطفی بیدار شو و تنبّه پیدا کن تا چندی دیگر چشمان و  
صورت تو زیر خروارها خاک دفن خواهد شد پس به فکر  
رستاخیز و برخورد با ملک الموت باش.



### ۳- فعالیت‌های سیاسی

#### دستگیری آقا مصطفی

خانم خدیجه ثقفی مادر بزرگوار شهید می‌گوید:

صبح روز بعد از دستگیری آقا، مصطفی فرزند عزیزم را گرفتند. او که رفته بود منزل آقایان مراجع، در منزل آقای نجفی دستگیر و به زندان قزل قلعه می‌برند و بعد از ۵۷ روز زندان، روز ۸ دیماه آزاد می‌شود. آزادی مصطفی بدین صورت بود که سرهنگ مولوی با او در زندان ملاقات می‌کند و به او پیشنهاد می‌دهد که اگر مایل باشد می‌تواند به ترکیه نزد امام برود. مصطفی می‌پذیرد و با خود می‌گوید: اگر مادر و دوستان صلاح ندیدند نمی‌روم، فعلاً این را باید پذیرفت. مصطفی مسأله رفتنش را با من در میان گذاشت. من به او گفتم: این یک کلاه است که سرمان

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی (ره) □ ۸۳

می‌گذارند. این معنایش تبعید تو به دست خودت است. از این گذشته، تو در ایران منشأ اثری، تلاش کن پدیرت آزاد گردد نه تو تبعید شوی. از همه اینها که بگذریم، رفتن تو به ترکیه موجب می‌شود که مردم از هیجان بیافتند و یا هیجانشان کم شود و هر کسی با خود می‌گوید خوب، الحمدلله دیگر آقا تنها نیست. او خودش هم که با دوستانش مشورت کرده بود به همین نتیجه رسیده بودند. لذا پیغام داد که نمی‌رود. یک مکالمه تلفنی شدید اللحن بسیار رکیکی هم در همین زمینه سرهنگ مولوی با او داشت و بعد هم دوباره او را گرفتند و بردند. خوب، این خود سبب گردید تا لااقل تبعید شود! در همان چند روزی که مصطفی قم بود، معلوم بود که ماندنی نیست چرا که هجوم جمعیت و رفت و آمد با رفت و آمدهای قبلی خیلی فرق کرده بود.

### سایه به سایه امام

آیت الله اشراقی در زمینه مبارزات حاج آقا مصطفی می‌گوید:

شخصیت او در روند سیاسی و تاریخ مبارزات ایران،

فصلی عجیب در زندگی آقا سید مصطفی (ره) است. از همان آغاز حرکت، قبل از قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (هش)، در زمان طرح انجمنهای ایالتی و ولایتی که مبارزه امام با شاه در زمان دولت غلّام اوج گرفت، آقا سید مصطفی (ره) دنبال امام (س) بود و قدم به قدم پشت سر ایشان در همه مبارزات شرکت داشت و بسیار قاطع، محکم و شجاع بود.

هیچ یادم نرفته است، شبی که امام را گرفتند و جریان پانزده خرداد پیش آمد، مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی (ره) در منزل امام (س) با یک نفر صحبت می‌کردند و مرا هم خواستند. بنده ملاحظه کردم آن چیزی که ذهن ایشان را مشغول کرده، زندانی بودن امام (س) نیست، بلکه چگونگی ادامه مبارزه است. نقشه‌هایی طرح می‌کرد و به شخصی که در آنجا بود دستوراتی می‌داد تا این حرکت را که آغاز شده بود تسریع و تشدید نماید و من شاهد کوشش بسیار ایشان بودم. در اوج مبارزات اولین کسی که در قم مبارزه را شروع کرد، باز هم ایشان بود. مثلاً وقتی بعضی از علما معاملات دولتی را تحریم کردند، مرحوم آقا سید مصطفی (ره) در خانه امام (س)، قند و چای را قدغن

کرده و به واردین به منزل خود سرکه و شیر می دادند.

بعد از واقعه پانزده خرداد، امام(س) پس از چندی زندان، در خانه‌ای محصور بودند که مرحوم آقا سید مصطفی(ره) در آن خانه ملازم و یار غمخوار امام(س) بود و شاهد این همراهی این است که وقتی امام(س) را به ترکیه تبعید کردند، آن مرحوم هم به زندان افتاد. پس از مدتی که از زندان آزاد شد و به قم آمد، مردم و مراجع، استقبال عظیمی از ایشان کردند. وقتی ایشان به قم آمد، سازمان امنیت ترسید که ایشان خلأ نبود امام را پر کنند لذا ایشان را دستگیر و به ترکیه تبعید کردند.

### نقش مبارزاتی حاج آقا مصطفی در ترکیه

حجت الاسلام شهید محلاتی می گوید:

بعد از دستگیری و تبعید امام(س) به ترکیه ایشان را هم گرفتند و ما در زندان قزل قلعه با هم بودیم، منتهی ایشان در سلول انفرادی بود و ما در سلول عمومی، ولی با هم در تماس بودیم. ایشان در همان جا با نبود کتاب، حدود ۱۲۰ صفحه فقه در مسایل مستحدثه نوشت؛ یعنی مسایلی که در قدیم موضوعش نبوده و به تازگی

موضوعیت پیدا کرده است؛ مانند مسایل بانکها، بیمه و ... ایشان یک انسان فوق‌العاده بود.

اولین خاطره من از ایشان در همان محلات بود که با حاج آقا مصطفی(ره) آشنا شدم، ولی بعد همین طور با ایشان مأنوس بودم. ایشان بعد از آزادی از زندان ابتدا به قم آمدند و در قم علما و مراجع از ایشان خواستند که در قم بمانند و به ترکیه نروند و در غیاب امام(س) به اداره حوزه علمیه قم کمک کنند. در همان موقع سرهنگ مولوی رئیس ساواک تهران، تلفن کرد و حتی می‌گویند که فحاشی کرد و سپس عده‌ای را فرستاد که ایشان را گرفتند و به ترکیه فرستادند. یک سال هم در ترکیه ماند و در همان جا کمال استفاده را از امام(س) کرد و یادداشت‌های زیادی از همان موقع دارد. بعد به نجف آمدند که من در آن موقع نیز با ایشان مرتبط بودم و از آنجا هم یادداشت‌های زیادی در زمینه فقه و اصول و ... دارند.

یکی از برنامه‌هایی که ایشان در نجف داشتند و فکر می‌کنم همان هم موجب شهادتش شد، تماس با تمام نهضت‌های آزادیبخش جهان بود. با شخصیت‌های ارزنده اسلامی در سطح جهان مرتبط و در واقع مبارزه را اداره

می‌کرد و بازویی قوی برای امام بود و حضرت امام(س) به کارهای اصولی می‌رسید و قسمتی از آن را ایشان اداره می‌کرد. من که به نجف می‌رفتم، یک شب تا نزدیک صبح دو نفری نشسته بودیم و راجع به برنامه‌های مبارزه صحبت می‌کردیم. یادم هست که اوراقی پیش ایشان بود و آنها تلگرافهایی در ارتباط با خارج کشور و گروههایی که فعالیت می‌کردند، بود، همه را به من نشان داد. معلوم شد که تمام برنامه‌های خارج زیر نظر ایشان است. آن شب مشکلات کار را بیان می‌کرد؛ از جمله به من گفت: ما برای کمک به این برادرانی که در خارج مبارزه می‌کنند، پول کافی نداریم، لذا شما درایران از سهم امام(س) و یا وجوهای دیگر هر چه می‌توانید، تهیه کنید و برای ما بفرستید. رمزی هم قرار داد و گفت که با آن رمز، پول را به آقای پسندیده بدهید و پولهایی که با آن رمز برای ما می‌آید، می‌فهمیم که این پول را باید به چه کسی بدهند و من می‌دانم مصرفش چیست.

به هر صورت مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) یک بینش خاصی داشت. به همین خاطر بود که رژیم فوق‌العاده از ایشان عصبانی بود، و در نتیجه ایشان را به شهادت رساند.

همان روز اول هم من یقین داشتم که ایشان شهید شدند و همان‌طور که امام (س) هم فرمودند ایشان کسالتی نداشتند و شب چند نفر به منزل ایشان رفته بودند و به گونه‌ای سم به بدن ایشان وارد شده بود و حتی بعضی اطبا هم تصدیق کرده بودند که ایشان مسموم شده است ولی حاضر نشدند که شهادت کتبی بدهند، زیرا می‌گفتند که اگر ما شهادت کتبی بدهیم، باید بدن تشریح بشود و امام اجازه نمی‌دادند که بدن تشریح بشود و آنها هم تصدیق کتبی نکردند، ولی به طور مسلم رژیم سابق با ایادی خودش ایشان را شهید کردند.

### دست‌نوشته‌ای از شهید آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی (ره)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اکنون که ایران زندان آزادگان، جوانان، بزرگ مردان، خردسالان و تبدیل حبس و تبدیل به جهنم برای همگان شده و در این زمان که ایران مهد فحشا و منکر که عفت قلم شرم از بیان و گفتار آن را دارد و مهد برای تربیت دودمان پهلوی و رذل صفتان و این خاندان بی‌شرم و

بی‌آبرو گشته و در این عصر که ایران چون جزیره شناور به دست این و آن و شرق و غرب چپ راست می‌باشد و در این وقت که چون عروسکی در دست ببرخویان و درندگان درآمده تا آنکه ایران که مهد دلیران است و مقرر اسلام و شیعیان و خاصان از اولیاء خداست به کلی ویران شده و شمال و جنوب آن به دست مستعران دور و نزدیک قسمت شده و اکنون که این کشور اسلام‌پرور و مؤمن دوست چون گوئی پیش پای دشمنان انسانیت و ضد خلق و این خانواده از خدای بی‌خبر است.

محتاج به حرکتی نوین و جانبازی‌های با عقیده یقین، و احتیاج شدید به فداکاری از هر جانب و هر سو و به هر کیفیت که در دست امکان است، می‌باشد.

ملت شریف ایران باید بهتر از پیش بداند که این زرق و برق و صورت‌سازی دام جدید و گسترده به خاطر خاطره‌های شومی که استعمار در سر می‌پرورد، است آنان خوب و بهتر از هر کس می‌دانند، اقتصاد کشور چه نوسانی را طی می‌کند و ذخایر این ملک و ملت به دست چه کسانی و در کدام اسکله‌ای پهلوی می‌گیرد. و در آینده نه بسیار دور چه خطرهای خطیری در انتظار آنان است.

باید با سیر یک حکومت عادلانه راههای صعب و سخت‌تر را پس از طرح و پی‌ریزی طی کنند و در جهت یک دولت عادلانه و گسترده که به خواست خدا بسیار نزدیک است، جنبش همه‌جانبه به خود گیرند و در این روش از هیچ کمک‌های فکری و عملی به یکدیگر کوتاهی نکنند.

و خوب درک کنند که هیچ ملتی با سستی و خوش‌گذرانی و تن‌پروری به آینده نوین نرسیده و نمی‌بایست انتظار آن را داشت، از گذشته اسلام و گذشتگان خود پند گیرند و آنان را به رهبری برگزینند این روزها که از حرکت‌های این قاره و قاره آفریقا اطلاع دارند، می‌بایست به دست آورند آن چه که برای پیشبرد مقاصد خود لازم می‌دانند با گوشه‌گیری و لغت‌پردازی و تعیین مشی و توضیح که ... با کاغذ پاره‌هایی که به دست تاریخ سپرده می‌شود، دیگر نمی‌توان کاری پیش برد و عمل صحیحی انجام داد. با تحزب، تشکل و ایجاد کتابخانه‌ها و انجمن‌ها برای خرد و ریز و درشت و محفل‌های بزرگ و کوچک ممکن است یک شبکه سرتاسری ساخت و یک جوش و خروش سر و سامان‌دار به راه انداخت، دست‌های

خود را گره نکنید و با شعار عقده‌ها را باز ننمایید، بگذارید این رنج‌ها و سختی‌ها متراکم شود و دست‌ها به ناحیه پهلوی کشیده شده و در دهان دشمن (دودمان پهلوی) خورده و جان این پلیدان را گرفته و به این ملک و ملت جان نوین بخشد. گر چه نباید سکوت کرد و درنگ از هر حیث جایز نیست، چه به عنوان مبارزات خارج کشور نزدیک، و یا به عنوان انجمنهای اسلامی خارج از کشور دور، و یا به اعتصاب سرتاسری به شکل روزه و یا به هرجهتی که ممکن باشد صدای خود و فریاد آزادی‌خواه خویش را به مجامع بین‌المللی برسانید، گر چه آنان هم از جانب‌داری این پلیدصفتان و احمقان و بی‌شرمان دور نیستند. اینها از پوشالی بودن خود چنان خوف و هراس دارند که بانگ این به اصطلاح انسان‌دوستی آنان را به حرکتی برای یک چند روزی بیشتر برای خون‌آشامی برمی‌انگیزد و به شکلی دفاع از زندان و رنج زندانیان و خشم آنان و شکنجه‌گری در درون آن می‌گمارند...

اخیراً دوستان ایرانی مسلمان اروپایی و آمریکایی به خاطر آن که بانگ خود را به وسیله‌ای به امثال این جوامع برسانند، دست به اعتصاب زده‌اند و بحمدالله و المنة اکثرأ

با استقبال روبرو شده و چه بسا ممکن شود که این حرکت‌های مخلصانه زیر بنای یک حرکت و جنبش داخلی که در شرف تکوین بوده و می‌باشد، باشد. و مهم در راه رسیدن به یک راه و روش علی‌صفت و علی‌دوست و علی‌خواه دست به دست یکدیگر داده و این بنای ظلم و ستم را از بیخ و بن برکنند. دست همه خلقهای ستمکش را می‌بویم و می‌بوسیم.

### نقش حاج آقا مصطفی در ساماندهی مبارزات

حجت الاسلام دعائی چنین می‌گوید:

آنچه زمینه حرکت و فعالیت ما را تشکیل می‌داد همانا «اطاعت» و «فرمانبرداری» بود که ما از آن بزرگوار داشتیم و این اطاعت مبتنی بر نقشی بود که در صحنه مبارزات از حاج آقا مصطفی (ره) دیده بودیم.

پس از تبعید حضرت امام (س) به ترکیه، حرکت‌هایی از سوی «هیأت‌های مؤتلفه» و «فداییان اسلام» صورت گرفت که رژیم را به وحشت انداخت. ترور «حسنعلی منصور»، به دست شهید «بخارایی» از این نمونه است. شهید بخارایی، در جلسه دادگاه انگیزه ترور «منصور» را

تبعید حضرت امام(س) عنوان کرد، زیرا منصور مسبب این تبعید بود.

یکی از ترفندهای آن روز رژیم پهلوی این بود که چاره‌ای برای انزوای حضرت امام(س) و نهایتاً از بین بردن مبارزه و منشأ آن بیاندیشد. بدین منظور معروف است که در جلسه‌ای (که احتمالاً جلسه شورای امنیت یا جلسه‌ای در این حد بوده است)، «منوچهر اقبال» پیشنهاد می‌دهد که حضرت امام(س) را از ترکیه به نجف تبعید کنند و مبنای این نظر را چنین عنوان می‌کند که: با عملی شدن این طرح، ضمن دور شدن ایشان از ایران، به شهری تبعید می‌شوند که اصولاً با مبارزات سیاسی فاصله دارد، و ضمناً رقابتهایی که برخی مراجع با ایشان خواهند داشت، موجب آن خواهد شد که تاب و توان ایشان صرف این گونه کارها شود و نهایتاً مبارزه جهت انزوا به خود خواهد گرفت.

از سوی دیگر علاقه مندان به ایشان هم، چون می‌بینند که به نجف (شهری که هم عتبات عالیات دارد و هم حوزه علمیه) تبعید شده‌اند، قدری رضایت خاطر پیدا می‌کنند و حساسیت مبارزه را از دست خواهند داد! حتی ممکن است به ایشان پیشنهاد اقامت دایم در نجف بدهند و نهایتاً هدف

رژیم از همین رهگذر حاصل شود!

البته رژیم پهلوی می‌خواست و انمود کند که حضرت امام (س) خود مایل به آمدن به نجف بودند، ولی ایشان در اولین موضع‌گیری‌ها اعلام نمودند که مرا جبراً به اینجا آورده‌اند!

در اینجا حاج آقا مصطفی (ره) به عنوان یک سپر و بازو نقش خود را ایفا نمود. ورود حضرت امام (س) به نجف باعث شد تا حساسیت‌هایی از سه کانون مرجعیت بروز یابد. این سه کانون عبارت بودند از: آیت‌الله حکیم، آیت‌الله شاهرودی و آیت‌الله خویی (رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین). البته این بزرگواران منزّه بودند، ولی برخی از اطرافیان آنان مسایل و مشکلاتی را ایجاد می‌کردند. در این زمینه، می‌توان به ملاقاتی که حضرت امام (س) با آیت‌الله حکیم (ره) داشتند، اشاره نمود. این ملاقات به دلیل قدرتی که آیت‌الله حکیم (ره) داشت، برای رژیم خطرناک و برای علاقه‌مندان و مبارزین خوشایند بود. ولی یکی از نزدیکان و کسانی که خطوط اصلی بیت آیت‌الله حکیم (ره) را ترسیم می‌نمود دوربین عکاس را گرفت! و فیلم را درآورد و در نتیجه عکسهایی که از این ملاقات گرفته شده بود، سیاه

شد. بزرگواری و کرامت نفس حضرت امام(س) این بود که در چنین فضایی مبارزه را آغاز کردند و تعمّد داشتند تا از بروز برخی حساسیت‌ها پیشگیری شود. از جمله به این خاطر که به عنوان یک مرجع در کنار دیگر مراجع مطرح نشوند، اجازه ندادند تا شهریه ایشان پرداخت شود، شروع به درس نکردند و در حالت انزوا به مطالعه پرداختند.

از سوی دیگر، بافت سیاسی حاکم بر نجف چنان نبود که مبارزه را بطلبد. عدم بدبینی نسبت به رژیم پهلوی، وجود برخی ارتباط‌ها با این رژیم (از سوی برخی از روحانیون مطرح) را می‌توان از شاخص‌های بافت سیاسی حاکم بر نجف نام برد. در چنین فضایی آغاز مبارزه و تداوم آن طرح و برنامه و مایه زیادی می‌طلبد و سازمان دهنده اصلی مبارزات، شهید آیت‌الله حاج آقا مصطفی(ره) بود. از سوی دیگر رژیم پهلوی سعی می‌کرد این ذهنیت را ایجاد کند که علم تنها در نجف است و آنها که خط مشی مبارزه را در پیش گرفته‌اند (در قم یا دیگر حوزه‌ها) از دانش و مایه‌های علمی دور هستند و منظور از ایجاد این ذهنیت آن بود که شکافی میان اندیشمندان و مبارزین ایجاد کند.

نقش حاج آقا مصطفی(ره) در این فضا آن بود که، از

گسترش و تعمیم این نگرش جلوگیری نماید. بدین منظور به عنوان کسی که عصاره دانش و سیاستمداری و شجاعت حضرت امام (س) در وجود او جلوه کرده است، به حوزه‌های درسی سر می‌زد و با حضور عالمانه خود این نگرش را ایجاد می‌کرد که برخلاف تبلیغات رژیم پهلوی مبارزین کسانی هستند که از مایه‌های علمی هم بهره مند هستند.

مایه‌های علمی حاج آقا مصطفی (ره) تا آن مقدار بود که در هر محفل و مجلسی وارد می‌شد، افراد می‌بایست حواس خود را جمع کنند! همچنین منظور ایشان از حضور در برخی از حلقه‌های درسی، سوق دادن آن کانون‌ها به سمت کانون «علم» و «مبارزه» یعنی حضرت امام (س) بود. مثلاً آن مرحوم در درس آیت‌الله شاهرودی (ره) شرکت می‌کرد، در حالی که تدریس آن مرجع بزرگ، در آن ایام (که حدود نود سال از عمر بابرکتش می‌گذشت) جنبه تیمن و تبرک داشت. وقتی از حاج آقا مصطفی (ره) از انگیزه شرکت در درس آن مرحوم سؤال کردند جواب داد: گاهی از لابلای بحث‌های آیت‌الله شاهرودی (ره) نکات جالبی عاید می‌شود. البته علت عمده را باید اصولاً در همان

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی (ره) □ ۹۷

انگیزه یعنی جهت دادن گرایش‌ها به سمت کانون علم و مبارزه بررسی کرد.

پس از مدتی، اصرار برای شروع درس حضرت امام (س) آغاز شد. البته به دلیل اینکه حضرت امام (س) از مایه‌های فلسفه و عرفان بهره‌مند بودند، معروف بود که درس «اصول» ایشان قویتر است. حضرت امام (س) برای جلوگیری از ایجاد این حساسیت، درس «فقه» را شروع کردند و این نقطه آغازی بود تا طلاب جوان که اصولاً بیشتر از سلامت نفس برخوردار بودند متوجه یک محفل و کانون جدید شوند.

افرادی نیز بودند که وظیفه خود می‌دانستند تا حوزه درسی حضرت امام (س) را روز به روز پر رونق کنند. از جمله می‌توان به آیت‌الله خاتم یزدی و آقای اشرفی اشاره نمود. آیت‌الله صدر (ره) نیز برجستگان درس خود را توصیه می‌کرد تا در محفل درسی حضرت امام (س) حاضر شوند. روش مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) برای رونق دادن به درس حضرت امام (س) آن بود که به صورت جدی در درس، درگیر می‌شد، بحث می‌کرد و مستشکل جدی درس پدر بزرگوارش بود. با بروز این شهامت،

دیگران هم جرأت می‌کردند که در میدان درس و بحث و درگیری علمی حضور یابند؛ مانند آقایان خاتم و اشرفی. از این طریق، درس حضرت امام(س) رونق روز افزون می‌یافت و هدف رژیم مبتنی بر انزوای آن بزرگوار تحقق نمی‌یافت.

از دیگر توطئه‌های رژیم پهلوی، ایجاد و القای این ذهنیت باطل بود که فعالیت‌های سیاسی امر منکر و مذمومی است! مبارزه در چنین فضایی (همان طور که گفته شد) سازماندهی خاصی می‌طلبد. در این میان، نقش اصلی حاج آقا مصطفی(ره)، ارتباط گرم با کانون‌های فعال مبارزاتی و سازماندهی روحانیون آگاهی بود که با بیت حضرت امام(س) مرتبط بودند. حاج آقا مصطفی(ره) از یک سو محور این مبارزات بود و از سوی دیگر پناهگاه مبارزین.

در کنار حرکات و فعالیت‌های سیاسی، گاهی اوقات این شائبه پیش می‌آمد که اصولاً مبارزه و حرکت در جهات سیاسی با رعایت موازین معنوی و عبادی منافات دارد! در حالی که خط مشی حاج آقا مصطفی(ره) کاملاً خلاف این شائبه را نشان می‌داد. آن بزرگوار دایم الذکر و شب زنده دار بود. از غیبت و تهمت پرهیز می‌کرد، زیارت عاشورا را به تفصیل می‌خواند، و در این ابعاد نیز برای مبارزین

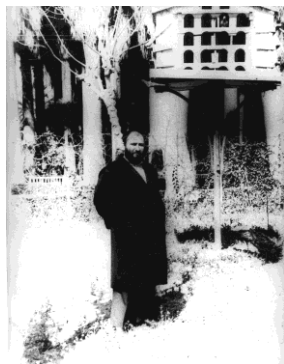
ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۹۹

[أسوه] و مایه افتخار بود.

ویژگی دیگر حاج آقا مصطفی(ره) ساده‌زیستی و تواضع ایشان بود. به راحتی روی زمین می‌نشست و با فقرا و کسانی شهرت و عنوانی نداشتند مأنوس بود. ایشان نسبت به شخصیت‌هایی که ممکن بود در امر مبارزه رویه دیگری داشته باشند، بی‌احترامی نمی‌کرد و به بزرگان حوزه احترام می‌گذاشت.

به هر حال حاج آقا مصطفی(ره) در جهت آگاه کردن حوزه علمیه به مقام و مرجعیت پدر بزرگوارش بازویی توانا بود. در عین حال به نحوی اقدام می‌نمود که به شخصیت حضرت امام(س) گزند وارد نشود.

صحت سازماندهی و مدیریت جاج آقا مصطفی(ره) زمانی روشن شد که حضرت امام(س) در مباحث فقهی خود بحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی را شروع کردند؛ آن هم در حوزه‌ای که با مباحث سیاسی، چندان سازگاری نداشت؛ در عین حال مدیریت و سازماندهی حاج آقا مصطفی(ره) شرایط را به سمتی برد که آن حوزه پذیرای این مباحث شد.



#### ۴- همراهی با امام

##### علاقه او به امام ولایی بود

حجت الاسلام رحمانی می گوید:

شبی در منزل حاج آقا مصطفی بودم پاسی از شب گذشته بود حاج آقا مصطفی برای تهجد بلند شد و ملاحظه کرده بود که من خیلی می‌جنبم، پتوی خود را روی من انداخت. در حین تهجد، حالت معنوی و گریه ایشان مرا متقلب نمود ولی برای این که آن مرحوم متوجه نشود، خود را کنترل کردم. فراموش نمی‌کنم که آن شب ایشان خدا را به حضرت مهدی (عج) قسم می‌داد که این ولی مظلومش را یاری کند. ابتدا منظور آن مرحوم را نفهمیدم ولی مشخص شد که منظور او والد بزرگوارش امام خمینی (س) می‌باشد. حالات معنوی و گریه‌های ایشان

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۰۱

معروف و مشهود و واقعاً ایشان یکی از بگائین بود. هر وقت گریه می کرد (خصوصاً در مناجاتها) اشک پهنای صورتش را می پوشاند و در همان سفری که پیاده به کربلا داشتیم من همین دعا را از ایشان دیدم. علاقه آن مرحوم به حضرت امام(س) فراتر از علاقه یک فرزند به پدر، بلکه علاقه ای «ولایی» بود.

### نگران مرجعیت امام بود

دکتر صادق طباطبائی می گوید:

حاج آقا مصطفی نگران بود نکند به مرجعیت امام خدشه ای وارد شود و می گفت تا مرجعیت علی الاطلاق ایشان تثبیت نشده است، فعالیت های گسترده، به اعتبار مرجعیت ایشان صدمه می زند! برای همین وقتی دانشجویان لاییک و چپ برای دیدار ایشان می رفتند سخت نمی گرفت، چون معتقد بود از جانب آنها وصله ای به امام نمی چسبد، ولی وقتی بچه مذهبی ها ملاقات می خواستند، سخت گیری های زیادی می کرد! چون معتقد بود آنها به دلیل انتساب به اسلام، به حضرت امام برچسب سیاسی می زنند و در نتیجه مرجعیت ایشان در معرض خطر قرار می گیرد!

در عرف آن زمان، فعالیتهای سیاسی برای یک روحانی، ضعف بزرگی محسوب می‌شد و مخصوصاً این در حوزه نجف، تفکر غالب بود. امام در سال ۱۳۴۸ از وضعیت حوزه نجف گلایه می‌کردند و به من گفتند: برای اینکه بدانی در اینجا چه خبر است، همین‌قدر به تو بگویم که یکی از مراجع نجف برایم پیغام فرستاد که به اسرائیل چه کار دارید؟ اسرائیل به حوزه چه ربطی دارد؟ امام جواب داده بودند: اگر اسرائیل بیاید و عراق را بگیرد، باز هم همین را می‌گویید؟ آن آقا جواب داده بود: «چه اشکالی دارد؟ به حوزه که کاری ندارد!» به خاطر همین جو سنگین بود که حاج آقا مصطفی فعالیت آشکار برای امام را به صلاح نمی‌دانست و می‌گفت: باید احتیاط کرد که گزک به دست سازمان‌های امنیتی یا روحانیونی که فعالیت سیاسی را غلط می‌دانند، نیفتد. البته امام خیلی این تحلیل را قبول نداشتند. آقا مصطفی گاهی هم کنایه‌های خوشمزه‌ای می‌زد و مثلاً می‌گفت: «آقا تو را دوست دارد با دیدنت، عواطفش گل می‌کند و پیام‌هایی را به دست می‌دهد که اگر از زیر دستم رد می‌شد، یا نمی‌گذاشتم به دست تو برسد و پخش شود یا خیلی جاهایش را تغییر می‌دادم! آقا

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۰۳

گاهی فراموش می‌کند طرفداران ایشان همه دانشجو یا سیاسی نیستند و هنوز در حوزه‌ها فراوانند کسانی که اگر بدانند پسر ایشان فلسفه می‌خواند، استکانش را آب می‌کشند و بدبختانه آدم‌های تأثیرگذاری هم هستند!»

برای حاج آقا مصطفی آنچه مهم بود حفظ حرمت امام و زعامت ایشان بود و به این جهت در هر حال و موقعیتی همراه با امام قدم برمی‌داشت.

### کاملاً مورد اعتماد بود

خانم فریده مصطفوی می‌گوید:

از سال ۱۳۴۰ به بعد که حضرت امام(س) علیه رژیم قیام کردند، ایشان یاری مقاوم و مشاوره امین برای حضرت امام(س) بود. در سال ۱۳۴۲ که ایشان دستگیر شدند، حاج آقا مصطفی(ره) در غیاب پدر، امور شرعی و سیاسی مردم را سامان می‌داد. حضرت امام(س) به همین دلیل، به درایت و ذکاوت ایشان کاملاً اطمینان داشتند و کارها را به ایشان ارجاع می‌دادند؛ مثلاً، در محله یخچال قاضی که بودیم، بسیاری اوقات اتاقها پر از جمعیت بود و همه منتظر بودند تا ایشان از طرف حضرت امام(س) پیامی

بیاورد و هر کس کار خود را انجام دهد.

بر این اساس، حضرت امام (س) به ایشان زیاد اهمیت می‌دادند و کاملاً اعتماد داشتند. در ایامی که امام (س) به ترکیه تبعید شده بودند، ایشان به خوبی در غیاب امام (س) مردم را رهبری می‌کرد، گویی امام (س) در بین مردم است و راه او را ادامه می‌داد. به همین دلیل، یک هفته پس از تبعید امام (س)، ایشان را دستگیر کردند.

در هنگام خروج از ترکیه و ورود امام به بغداد وقتی هواپیما به زمین می‌نشیند، به آنها می‌گویند: شما در فرودگاه بغداد هستید. پس از پیاده شدن، هیچ کس را پشت سر خود نمی‌بیند، هر کس به دنبال کار خود می‌رود و آنها در تنهایی مجبور می‌شوند فکری برای خود بکنند. حتی پول عراقی هم با خود نداشته‌اند. در فرودگاه پولهای خود را تبدیل می‌کنند و به کاظمین می‌روند. در آنجا، حاج آقا مصطفی (ره) در مسافرخانه‌ای تمیز، اتفاقی می‌گیرد، ساکهایشان را در آنجا می‌گذارند، امام (س) به حرم مشرف می‌شوند و حاج آقا مصطفی (ره) هم به تلفخانه می‌رود. از آنجا به یکی از دوستانش در نجف، به نام شیخ نصرالله خلخالی، که اهل رشت بوده، تلفن می‌زند و جریان را

تعریف می‌کند. ایشان هم می‌گویند: تا دو روز دیگر، ما منزلی مناسب ایشان با مقداری اثاثیه اولیه تهیه می‌کنیم تا ایشان به منزل خود وارد شوند». اینکار آنها به این دلیل بود که می‌دانستند امام(س) نمی‌خواهند به منزل کسی وارد شوند. بعد تلفنی هم به کربلا می‌زنند و جریان را برای یکی دیگر از دوستان خود تعریف می‌کند. قرار می‌شود که حضرت امام(س) برای زیارت به کربلا مشرف شوند و طی مراسم استقبالی که برای ایشان تدارک دیده می‌شود، به نجف مشرف شوند.

این برنامه ریزی و سرعت عمل ایشان حاکی از کفایت و درایت او و توجه به جوانب کارهاست و اعتمادی که حضرت امام(س) به ایشان داشتند. امام(س) هم این برنامه را می‌پذیرند؛ پس از یک روز به کربلا مشرف می‌شوند و در میان استقبال ایرانیان مقیم آنجا، عراقیهای ارادتمند به ایشان و علماء به حرم حضرت سید الشهداء(علیه‌السلام) و حرم قمر بنی هاشم(علیه‌السلام) می‌روند و پس از استراحتی کوتاه، به سوی نجف حرکت می‌کنند.

اینها نمونه ای از اهمیت حضور برادرمان در کنار پدر بود او را باید نماد همراهی و همدلی با امام دانست.

### هم سو با امام بود

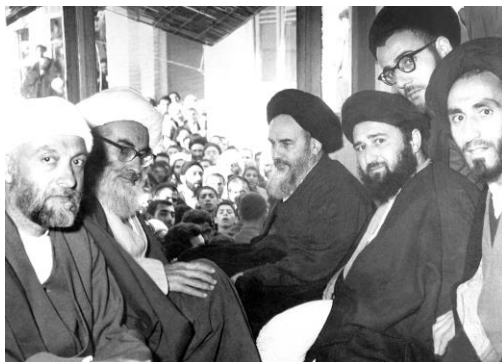
حجت الاسلام شریفی پاکستانی می گوید:

وقتی حزب رستاخیز تأسیس شد، از امام (س) سؤال کردند که نظرشان درباره آن چیست. ایشان هم به طور مفصل، به این سؤال پاسخ دادند. این سؤال را از حاج آقا مصطفی (ره) هم کرده بودند. ایشان انسان واقع بینی بود. به طور مستقیم، در کارهای مربوط به بیت امام (س) دخالت نمی کرد، ولی تمام جزئیات را زیر نظر داشت و هرگز نمی خواست غیر از خواسته امام اقدامی انجام دهد هر چند خود نظر دیگری داشت آنچه برای حاج آقا مصطفی مهم بود همراهی با امام در هر کاری بود.

به من گفته بود که با دانشجویان کانادا، امریکا، هندوستان و پاکستان ارتباط داشته باشم و گاهی که آنها سؤالاتی مطرح می نمودند، آنها را خدمت امام (س) می دادم و جواب را به آنها می رساندم، و با زبان فارسی سؤالات پاسخ داده می شد. حاج آقا مصطفی (ره) به من می گفت: اگر می شد آنها را ترجمه کرد، چقدر خوب بود! یکی از دوستان، که بعداً شهید شد، به من گفت: مشکلی نیست، آن را ترجمه می کنیم. آن موقع همه روزنامه های پاکستان را با

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۰۷

دست می‌نوشتند و چاپ می‌کردند. ما هم همین کار را کردیم و مجموع آنها را به صورت یک کتابچه با خطی خوش نوشتیم و برای چاپ به لبنان بردیم. به تعداد بیست هزار نسخه آن را چاپ کردیم و به پاکستان و هندوستان به نشانی چند نفر از آشنایانم فرستادیم. پس از آن که بازگشتم، حاج آقا مصطفی(ره) پرسید: چه کردید؟ وقتی نتیجه کار را برای ایشان گفتم، بسیار خوشحال شد و به شوخی گفت: «یک روز تو را می‌گیرند و به دار شاهنشاهی می‌آویزند.»



## ۵- شجاعت و اعتماد به نفس

### ملاقات با حسن البکر

حجت الاسلام برقعی تعریف می کند:

روزی از ریاست جمهوری عراق با بیت امام (س) تماس گرفتند که به حاج آقا مصطفی (ره) بگویند مأموران ما دنبالشان می آیند. ایشان تا بغداد بیاید و به چند سؤال جواب دهد. وقتی این خبر را به حاج آقا مصطفی (ره) دادند، ایشان با حضرت امام (س) صحبت کرد و کسب تکلیف نمود. امام (س) فرموده بودند که به هر حال، نمی توانید از اینجا فرار کنید، باید با آنها بروید ببینید چه می شود. هر کس تصور می کرد که ایشان را به بغداد و مستقیماً به اداره «امن العام» می برند، اما بعد معلوم شد که او را پیش رئیس جمهور عراق برده اند. به او گفته بود: شما از طرف پدرتان با آیت‌الله حکیم ارتباط برقرار می کنید و ظاهراً

پیامهایی را برای ایشان مبادله می‌کنید. این پیامها در چه زمینه‌هایی است؟ ایشان گفته بود: «من فرزند یکی از مراجع هستم. به دستور ایشان از مرجع دیگری عیادت می‌کنم؛ چون خود ایشان نمی‌توانند یا صلاح نمی‌بینند که از او دیدار کنند. صحبت‌هایی که بین آنها رد و بدل می‌شود در زمینه احوالپرسی و این مسایل است، ولی اگر هم صحبت دیگری بین آنها مبادله می‌شد، قطعاً به شما نمی‌گفتم، نه به شما به احدی نمی‌گفتم». به او نگفته بود که مسایل دیگری در بین هست یا نیست، بلکه با قاطعیت گفته بود که اگر مسایل دیگری هم بود به شما نمی‌گفتم؛ یعنی؛ وظیفه خودم نمی‌بینم که پیامی را که پدرم برای او گفته به تو بگویم یا پیام او برای پدرم را پیش تو فاش کنم. اگر حاج آقا مصطفی (ره) مطلبی را هم از قول کسی می‌گفت، مسایلی را مطرح می‌کرد که جنبه ارشادی داشت و محرمانه نبود.

### گفتگوی طلبگی

حجت الاسلام مهاجر می‌گوید:

در مجلس درس پدرشان، کسی از لحاظ علمی جرأت ابراز وجود پیدا نمی‌کرد تا رأی مخالف بدهد، او براحتی اشکال می‌کرد. یک بار امام (س) به او فرمودند: «مطالعه کنید».

بعد گفتند: «نمی‌گویم مطالعه نکرده‌اید، بلکه باید بیشتر مطالعه کنید». حاج آقا مصطفی (ره) به من می‌گفت: «اگر ایشان پدرم نبود، بیشتر در مقابلش استقامت می‌کردم، اما ترسیدم (خدای نکرده) پدرم آزرده خاطر شود». این استقامت دلیل بر عمق علمی او بود. یک بار که خدمت ایشان بودم، از من می‌خواست که از لبنان، کتابهایی در زمینه تفسیر عرفانی برایش تهیه کنم. می‌گفت که چهارصد صفحه در تفسیر سوره حمد نوشته و تازه به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» رسیده است. با وجود چنین تعمقی که در علم داشت، برخوردی متواضعانه و خودمانی با دیگر طلبه‌ها داشت.

### سحرگاه پانزدهم خرداد

دکتر محمود بروجردی می‌گوید:

پس از بازداشت حضرت امام (س) که قبل از اذان صبح بود، برخی از همسایگان صدای حاج آقا مصطفی (ره) را شنیده بودند که فریاد می‌زند: «من هم بیایم؟» امام (س) می‌فرمایند: «نه، تو بمان». چون منزل ما روبروی منزل امام (س) بود، فوراً بیرون آمدم و به بیرونی رفتم. حاج آقا مصطفی (ره) ایستاده بود و می‌گفت: «چه باید

کرد» در حالی که صدای مردمی که جمع شده بودند، اجازه فکر کردن به ما نمی داد. مردم گروه گروه جمع شدند و پس از ساعتی، حاج آقا مصطفی(ره) در پیشاپیش مردم قم به طرف صحن مطهر حضرت معصومه(س) حرکت کردند. ساعت ۹ صبح صحن مطهر، مملو از جمعیت شد، شعارهای مختلفی به گوش می رسید، از قبیل «یا مرگ یا خمینی» «خمینی بت شکن آزاد باید گردد» «ما مرجعمان را می خواهیم». از آن طرف خبر رسید که مراجع وقت در منزل مرحوم آیت الله حاج سید احمد زنجانی اجتماع کرده اند و با مشورت برای اقدامات آینده تصمیم گیری می کنند. شهید حاج آقا مصطفی(ره) روبروی ایوان آینه در صحن روی یک منبر کوتاهی نشسته و مردم او را احاطه کرده بودند. در این هنگام نیروهای نظامی از هوا و زمین در خیابان های قم به مردم حمله کردند، و مرتباً رفت و آمد به بیت آیت الله زنجانی برای تعیین تکلیف ادامه داشت تا این که یک نفر از مدرسین حوزه، حاج شیخ اسماعیل ملایری از طرف مراجع آمد و پیغام داد که مردم تا دستور بعدی به خانه ها بروند.

حاج آقا مصطفی(ره) در این جا با سخنانی همراه با

شدت ناراحتی و گریه از مردم سپاسگزاری کرد و چنین بیان نمود: «من از شما مردم خوب و غیرتمند قم که به مناسبت بازداشت پدر پیرم این همه ناراحت و نگران هستید و این احساسات را ابراز می‌دارید تشکر می‌کنم. این ادامه حضور شما در صحنه سبب می‌شود که پدرم، زودتر آزاد گردد و به خدمت شما بیاید» مردم بی‌اختیار گریه می‌کردند و این سخنان که حاوی نکات ظریفی مبنی بر خدمتگزاری امام(س) به ملت بود، مردم را بیشتر سوزاند. به دستور حاج آقا مصطفی(ره) مردم متفرق شدند. آنچه که فوق‌العاده حضار را تحت تأثیر قرار داده بود، بیانات و تحلیل‌های دقیق حاج آقا مصطفی(ره) بود و پیدا بود که قدرت فوق‌العاده شاه در آن زمان و این بازداشت، توانسته ایشان را تحت تأثیر قرار دهد.

### تا تهران خوابیدم

حجت الاسلام رحیمیان نقل می‌کند که حاج آقا مصطفی می‌فرمود وقتی مرا در قم دستگیر کردند و به تهران روانه ساختند من اصلاً تشویش و نگرانی نداشتم هنگامی که در ماشین نشستیم، آنها بسیار مضطرب و وحشت زده بودند

ولی من از همان اول حرکت به صندلی ماشین تکیه زدم و خوابیدم و از خواب بیدار نشدم تا اینکه ماشین به تهران رسیده بود و آنها مرا بیدار کردند.

### برخوردی سالم ولی جسورانه

داریوش فروهر می گوید:

سالی که در زندان بسر می بردم اتفاقاً چندی با شهید بزرگوار حاج آقا مصطفی خمینی که در سلولی نزد من به سر می برد آشنا شدم آن روزها نگهبانها و گردانندگان زندان، ماهی یک بار هم افسرانی از دادرسی ارتش، اداره دوم ستاد ارتش و ساواک از زندان بازدید می کردند. من خود عادت داشتم که در این گونه مواقع به سلولم بروم و برخوردی با آنها نداشته باشم. برخورد حضرت آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی(ره) برای من بسیار جالب بود. هنگامی که ایشان از آمدن آنها آگاه شدند، به قرائت قرآن پرداختند. نشستن ایشان طوری بود که نیمرخ ایشان رو به در سلول قرار می گرفت. ایشان با صدای بلند شروع به خواندن قرآن کردند و من که در سلولم بودم، در تمام مدتی که این عده از آن قسمت بازدید می کردند، صدای

تلاوت قرآن ایشان را می‌شنیدم. بعد که از ایشان پرسیدم چه گذشت؟ گفتند که اصلاً سَرَم را بلند نکردم که ببینم چه کسانی هستند، و در سلول باز بود و آنها با یک درنگ کوتاه از جلوی آن رد شدند. خلاصه همان گونه که گفتم، ایشان را دارای شخصیت برجسته، سعه صدر و بسیار شایسته یافتیم.

### شجاع و نترس بود

خانم فریده مصطفوی می‌گوید:

آن چه که ایشان را از سایر همسالانش در نظر ما متمایز می‌کرد هوش و ذکاوت فوق‌العاده‌اش بود. خانم (مادرم) تعریف می‌کردند که ما هر چیزی را در منزل، در هر کجا پنهان می‌کردیم ایشان به راحتی پیدا می‌کرد، گویی خودش می‌داند که کجا گذاشته شده است. شجاعت و شهامت زیادی هم داشت، نترس بود. مادرم می‌گفتند: «یک روز وارد صحن حضرت معصومه (علیهاالسلام) شدم، دیدم جمعیت زیادی به یکی از گلدسته‌های حرم نگاه می‌کنند و وحشت زده‌اند. سؤال کردم، گفتند: پسر بچه چهارده پانزده ساله‌ای بالای سقف گلدسته روی دستهایش ایستاده (بالانس زده) است. کنجکاو شدم، جلو رفتم، دیدم مصطفی

است. خیلی ترسیدم و نگران شدم تا این که پس از چند دقیقه پایین آمد». شب جریان را برای حضرت امام(س) تعریف کرده بودند. ایشان هم به او گفته بودند: «تو به چه جرأتی این کار را کردی؟ فکر نکردی دست می‌لغزد و از آن بالا به پایین پرت می‌شوی؟» او هم با اطمینان گفته بود: «اصلاً ترسی نداشتم، من اطمینان داشتم که نمی‌افتم.» اما همین نوجوان جسور و بی‌باک، اگر مادرمان نسبت به کاری اظهار نارضایتی می‌کرد و هر قدر هم آن کار مورد علاقه‌اش بود، کناره می‌گرفت و آن را انجام نمی‌داد.

تعریف می‌کردند که ایشان در دوران جوانی با چند نفر از دوستان خود شرط می‌بندند که ببینند کدام یک بیشتر می‌تواند در مقابل بی‌خوابی مقاومت کنند. دو شبانه‌روز مقاومت می‌کنند، شب دوم تا صبح راه می‌روند، نزدیک اذان صبح در همان خیابان، جلوی خانه‌ای برای ساختمان سنگ ریخته بودند. به همدیگر می‌گویند: چند دقیقه روی این سنگها بنشینیم. وقتی می‌نشینند و سرشان را تکیه می‌دهند به خواب می‌روند. وقتی از همه‌جمعیت از خواب بیدار می‌شوند که نصف روز گذشته بوده و مردم

اطراف آنها را گرفته بودند که این‌ها چطور توانسته‌اند با این همه سر و صدای رفت و آمد در آنجا بخوابند.

### صراحت لهجه

حاج احمد آقا می‌گوید:

آنچه که من در برادرم دیدم و آن را در کمتر کسی یافتم صراحت لهجه ایشان بود. به این معنا که حاج آقا مصطفی در مسائل اسلامی به هیچ وجه با کسی رودربایستی نداشت و خیلی صریح صحبت می‌کرد. مثلاً در طول مبارزات ۱۳۱۵ ساله امام از سال ۴۲ به این طرف برادرم اگر می‌دید کسی که زمانی رفیقش بوده، از راه راست منحرف شده و با دستگاه همکاری می‌کند یا سکوت کرده است، صریحاً به او می‌گفتند من دیگر نمی‌توانم با تو باشم، تو آن طرف جوی و ما این طرف و این صراحت به حدی بود که گاهی بعضی از این دوستانها وقتی او را صدا می‌زدند هرگز جوابی از او نمی‌شنیدند. به همین مناسبت به قول امروزیها خیلی ملاکی بود زیرا هرگز نمی‌خواست که در مسائل مختلف مماشات کند. از صفات بارز برادرم عشق به پدرم بود.

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۱۷



## ۶- مردم‌داری

### شیفتگی توده مردم

حجت الاسلام محتشمی می‌گوید:

در اثر مراجعاتی که عامه مردم با حاج آقا مصطفی(ره) داشتند، ایشان را یک انسان وارسته، متواضع و دوست‌داشتنی یافته بودند. یکی از ویژگیهای این مرد بزرگ، خضوع، فروتنی و بی‌پیرایگی ایشان است. ایشان یک سری برنامه‌های عادی داشت. مثلاً وقتی همراه با حضرت امام(س) برای اقامه نماز مغرب و عشاء و یا ظهر و عصر می‌آمد، بعد از اقامه نماز بدون هرگونه تشریفات و مانند یک طلبه عادی، چند دقیقه‌ای گوشه مسجد می‌نشست و تسبیح و ذکر صلوات، استغفار و یا «لا اله الا الله» می‌گفت و هنگامی که مسجد از جمعیت خالی می‌شد،

تنهای تنها به راه می‌افتاد و به طرف منزل خود حرکت می‌کرد. همچنین شبهای چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفت و بعد از اقامه نمازهای مخصوص و عبادات خاصی که شب چهارشنبه در مسجد سهله وارد است، حدود نیم ساعت تا سه ربع، عبای خود را روی خاکها و رملهای مسجد سهله پهن می‌کرد و وسط مسجد و در میان افراد عادی و به اصطلاح ما عوام الناس می‌نشست و یا در مسجد کوفه قبل و بعد از عبادات مأثوره گعده می‌کرد و خیلی خودمانی با دوستان طلبه و غیر طلبه به گفتگو می‌پرداخت و هیچ گونه تعین و تشخیصی از خود نشان نمی‌داد، این حالت فروتنی و تواضع، موجب ارادت و علاقمندی طبقات مختلف نسبت به حاج آقا مصطفی (ره) بود، برای ایشان عرب و عجم فرق نمی‌کرد حتی اعراب و کسبه نجف می‌آمدند دست ایشان را می‌بوسیدند و از ایشان احوالپرسی می‌کردند و اگر سؤالی داشتند، مطرح می‌کردند و می‌رفتند. ایشان گاهی به صحن و حرم مطهر علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) می‌آمد، عبا را پهن می‌کرد، روی زمین می‌نشست و با طلاب و مردم معمولی و عادی هم صحبت می‌شد و در مراسم و محافل شادی و عزای

عربهای نجفی و همسایگان دور و نزدیک خود شرکت می‌کرد.

حاج آقا مصطفی(ره) سالی چهار - پنج بار در موسم زیارتی ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) مسیر بین نجف و کربلا را که حدود ۱۷ - ۱۶ فرسخ و دهها روستا بود و طی آن تقریباً چهار روز به طول می‌انجامید، پیاده می‌رفت؛ در این مسیر، روستایی نبود که شیفته اخلاق و رفتار مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) نشده باشد، این روستاییهای عرب و عربهای عراقی در مسیر نجف تا کربلا مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) را می‌شناختند و مجذوب اخلاق، رفتار و کمالات روحی ایشان شده بودند و وقتی به نجف می‌آمدند، خدمت حاج آقا مصطفی(ره) می‌رسیدند، ایرانیهایی هم که به عراق می‌آمدند و به امام(س) دسترسی نداشتند و یا می‌ترسیدند، با توجه به این که روش و منش حاج آقا مصطفی(ره) بر محور خضوع و تواضع بود، دسترسی به ایشان برایشان خیلی ساده بود. شاید بسیاری از عراقیها، لبنانیها، سوریها، و بسیاری از افغانیها و پاکستانیهای مقیم نجف و به تبع آنها پاکستانیهای پاکستان و افغانیهای افغانستان که مقلد امام(س) شدند از کانال

۱۲۰ □ آیت‌الله مجاهد سید مصطفی خمینی (ره) در آینه خاطرات

حاج آقا مصطفی (ره) به آن حضرت علاقمند شدند، و در اثر معاشرت با ایشان و به سبب روش صحیح و برخورد و منش جذاب حاج آقا مصطفی (ره) مفتون، شیفته و مقلد حضرت امام (س) شده بودند.

### آن روز برفی بود

حجت الاسلام مسعودی خمینی می‌گوید:

حاج آقا مصطفی انسان متواضعی بود و شخصیتی برای خود قایل نبود. یک روز برف می‌آمد. با ایشان از خیابان می‌گذشتیم. شخصی به زمین خورد. من متوجه نشدم، اما ایشان به محض این که فهمید، به سرعت به سوی او دوید، زیر بالش را گرفت و بلند کرد، با عبایش برفهای او را تکاند، کلاهش را از روی زمین برداشت و بر سر او گذشت، حتی به سرش دست کشید او را نوازش کرد. بعد، دید آدم مفلوکی است. از جیب خودش مقداری پول درآورد و به او داد و گفت: «پدر، این را بگیر و یک چیز برای خانه بخر.» آن وقت، دست او را گرفت و به آن طرف خیابان (جایی که برف نبود) برد. حاج آقا مصطفی (ره) تا این حد اخلاقی بود.

## تهیه غذا برای طلاب

حجت الاسلام محمدی یزدی نقل می‌کند:

در سالی که دولت عراق هجوم آورد و طلبه‌های ایرانی را دستگیر کرد، من به تازگی خانه‌ای اجاره کرده بودم و در حال نقاشی ساختمان آن بودم. در یک شب ۷۵۰ نفر طلبه را گرفتند و به منطقه‌ای به نام «خان نص» در نیمه راه کربلا و نجف بردند. من با یکی از دوستانم، به نام آقا سید عبدالرضا حیدری، در خانه بودیم. وقتی قضیه را فهمیدیم سه روز از خانه بیرون نیامدیم. یک روز حاج آقا مصطفی(ره) به دیدن ما آمد و گفت که طلبه‌ها را گرفته و برده‌اند، غذای خوبی هم به آنها نمی‌دهند. ما گفتیم: چون در خانه هستیم هیچ مشکلی نداریم. اگر مواد غذایی تهیه شود، حاضریم برایشان غذا بپزیم. ایشان به وسیله بعضی از طلبه‌های بحرینی (که دولت عراق کاری به آنها نداشت) برنج و گوشت و سایر لوازم را تهیه می‌کرد، ما هم آنها را می‌پختیم؛ سپس وانتی می‌آمد، آنها را می‌دادیم برایشان ببرند. حاج آقا مصطفی(ره) چنین اخلاقی داشت که بر اوضاع کاملاً مشرف بود، فکرش همه جا می‌کرد. این یکی از ویژگیهای اخلاقی ایشان بود. اگر ایشان به چنین

۱۲۲ □ آیت‌الله مجاهد سید مصطفی خمینی (ره) در آینه خاطرات

فکری نیفتاده بود، معلوم نبود که کس دیگری چنین کاری انجام دهد.

### اسوه حسنه

آیت‌الله اشراقی می‌گوید:

مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) تابع «و لکم فی رسول الله أسوة حسنة» بود. رفقای ایشان هم فکر می‌کردند که نزدیکترین رفیق حاج آقا مصطفی (ره) هستند، چون نسبت به همه آنها کمال محبت را داشت و در محبت هم مساوات را رعایت می‌کرد، این نکته بسیار مهمی است، که انسان بین رفقا و مردم طوری رفتار کند که همه کس از او راضی باشند و این رضایت عمومی دلیل بر کمال اخلاقی شخص است. چه این که علاقه عاشقانه ملت ایران نسبت به امام خود دلیلی بر کمال صفای باطن امام (س) است که در مورد همه مردم اجرای عدالت کرده‌اند. مرحوم آقا سید مصطفی (ره) با اینکه از مال دنیا هیچ چیز نداشت، بسیار سخاوتمند بود.

### نماد مردمداری

حجت الاسلام محتشمی نقل می‌کند که ظاهراً در سال (۵۱ - ۱۳۵۰) هـ.ش رژیم بعث عراق تصمیم گرفت کلیه افراد غیر عراقی مقیم و حتی افراد دارای شناسنامه عراق را که اصالتاً غیر عراقی بودند اخراج کند. نزدیک اذان مغرب و عشاء طلاب برای نماز در مدرسه مرحوم بروجردی جمع شده بودند که فجاً خبر آوردند بعثتها در نجف اقدام به دستگیری تمام خارجی‌ها اعم از کسبه و طلاب کرده‌اند و حضرت امام(س) را از وسط راه به منزل برگرداندند.

حاج آقا مصطفی(ره) در مدرسه در صف اول جماعت بود، آن شب ظاهراً نماز را به امامت ایشان خواندیم، بعثتها مراجع و بستگان‌شان را از این تصمیم، استثناء کرده بودند، لذا برای ایشان مشکلی نبود و به احترام ایشان وارد مدرسه نشدند. حاج آقا مصطفی(ره) برای همراهی طلاب مدرسه و کسانی که برای نماز آمده بودند، تا نزدیک نیمه شب در مدرسه ماندند در حالی که نیروهای بعثی پشت در مدرسه، آماده حمله به داخل بودند و هرکس را که از مدرسه خارج می‌شد بلافاصله دستگیر می‌کردند. آنها در نهایت به داخل مدرسه یورش بردند و تمام افرادی که داخل مدرسه بودند

از جمله خود من را دستگیر کردند. وقتی ایشان به منزل خود می‌روند خانواده خود را برای دلداری خانواده این جانب به منزل، می‌فرستند و روز بعد جناب آقای دعایی را برای استخلاص دوستان به بغداد اعزام می‌کنند.

### خوبی‌ها را بنگر

حجت الاسلام محمد طاووسی می‌گوید:

خاطره‌ای بسیار آموزنده از پیاده روی با صفایی که از نجف به کربلا داشتیم دارم که در واقع درسی برای گروه‌مان بود. در آن زمان مرسوم بود که روحانیون و مردم در مراسم مختلف ( نیمه شعبان، اربعین، عاشورا...) پیاده به کربلا می‌رفتند. این پیاده روی دو گونه بود یکی از راه خشکی و آسفالتی می‌رفتند. از نجف تا کربلا ۷۵ کیلومتر بود و سه ساعته می‌رفتند. مسیر دیگر هم از کناره شط بود که راه طولانی تری بود. دو سه شهر در مسیر بود. ما با حاج آقا مصطفی به سمت کربلا بارها پیاده روی داشتیم. در یکی از منزلگاه‌ها که نزدیک شهر «تویرج» بود استراحت می‌کردیم هر کس به نوبت آشپزی می‌کرد. آن روز نوبت من بود. با یکی از رفقا و دوستان که خدا

رحمتش کند و در آن سفر با ما بود، یعنی شهید محمد منتظری، به شهر تویرج رفتیم و آنجا لوازم و وسایل نهار ظهر را خریدیم و درحال آماده کردن آن بودیم. دیدم دوستان آقای سجادی زیر خیمه کم داده و بیکار نشسته. صدا زد آقای سجادی زیر خیمه کم دادی و همش داری می خوری و نمی آی کمک بکنی. حاج آقا مصطفی از پشت چادر حرفهای مرا شنید. دیدم حاج آقا مصطفی صدا زد و گفت طاووسی بیا و بنشین. فرمود که درس امروز مالین است که می خواهم الآن به تو بگویم. یک شعر از حافظ خواندند که از آن روز تا حالا هرگاه اتفاقی می افتد این شعر همواره مد نظر من است. ایشان فرمودند: «کمال صدق و محبت ببین نه نقص گناه - که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند» سپس ادامه داد آدم هنرمند خوبی های مردم را می بیند. آقای سجادی هم این همه خوبی دارد. به نظر من این درس عمومی برای همه جامعه است. متأسفانه الآن ما در روزگاری زندگی می کنیم که نه تنها عیوب مردم را می بینیم و خوبی هایشان در چشم ما پیدا نیست.



## ۷- تزیینی و نکته سنجی

### زیرکی در پیام

دکتر محمود بروجردی نقل می‌کند:

یک شب حاج آقا مصطفی (ره) از منزل مرحوم آیت‌الله ثقفی (پدر مادر ایشان) با من تماس گرفت و گفت: «به گونه‌ای که مأموران متوجه نشوند، هزار تومان از امام (س) بگیر و برای من بیاور» من انجام دادم. وقتی به منزل آیت‌الله ثقفی در پامنار رفتم، دیدم دو نفر از دوستان ایشان آنجا هستند و ایشان آن پول را بهانه کرده بودند و به من گفتند به عرض حضرت امام (س) برسان که بر طبق اخبار فوق‌العاده محرمانه، آیت‌الله شریعتمداری در یکی از مناطق اطراف شهر با شاه ملاقات کرده است ولی از محتوای ملاقات خبری نداریم، چون در اطراف چادر محل ملاقات،

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۲۷

هیچ کس نبود و من هم همان شب آن پیام را به حضرت امام(س) رساندم. نکته جالب این که حاج آقا مصطفی(ره) از برخورد مأمورین که عوض می‌شدند، برخی را بسیار وفادار به شاه یافته بودند و بعضی دیگر را کمتر. به گونه‌ای که به طور مخفیانه از بعضی‌ها نسبت به امام(س) علاقه می‌دید و از این شرایط به بهترین نحو استفاده می‌نمود

### تو تسبیح نداری

حجت الاسلام اعتمادزاده می‌گوید:

خاطره دیگری که به یاد دارم آن است که اوایل بازگشت امام(س) بود، بعد از پانزده خرداد ۱۳۴۲ هـ ش جریاناتی پیش آمد که ما مجبور شدیم جلسه‌ای تشکیل دهیم تا بعضی از دوستان اعتراضاتی را که مطرح بود مورد بررسی قرار دهند.

حاج آقا مصطفی(ره) را نیز دعوت کرده بودیم که برای جوابگویی در جلسه حضور داشته باشند. در جمع این دوستان شخصی بود که مشخص شده بود همه جریانات زیر سر اوست. حاج آقا مصطفی(ره) پس از این که به جمع دوستان و جلسه وارد شد، با یک نگاه به آن شخص

تسبیحش را از جیب در آورد و به آن شخص داد و گفت  
بگیر تو تسبیح نداری.

### بعد از ورود به بغداد

خانم به نقل از حاج آقا مصطفی گفتند:

پس از آنکه مقامات ترکیه ما را تا فرودگاه بردند و  
سوار هواپیما شدیم. از اینکه دیدیم مأموری ما را همراهی  
نمی‌کند احساس آزادی کردیم. به بغداد که رسیدیم، به  
صرافی رفتم تا پولمان را تبدیل کنم، اما آنجا ارز همراه ما  
را (پول ترکیه) نپذیرفتند. به کاظمین رفتیم، از راننده  
تا کسی خواستم تا نزدیک حرم توقف کند تا به صحن بروم  
و از طلبه‌ای پول بگیرم، البته پیشنهاد کردم ساعتی را نزد او  
گرو بگذارم، اما او نپذیرفت. وارد صحن شدم و از طلبه‌ای  
پول گرفتم و پس از خداحافظی با راننده به مسافرخانه  
«اخوان» که در سفر پیش به آنجا رفته بودم، رفتیم. به شیخ  
نصرالله خلخالی که در نجف ساکن بود تلفن زدم و ماجرا  
را تعریف کردم. او هم خبر ورود ما را به طلبه‌ها داد و آنها  
نیز (صدها نفر) با چندین اتومبیل برای دیدار ما به کاظمین  
آمدند. آقای خلخالی پیشنهاد کرد، ما چند روزی به کربلا

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی (ره) □ ۱۲۹

برویم تا در نجف خانه‌ای برایمان آماده کند و به خانه خودمان وارد شویم؛ زیرا او معتقد بود، ورود ما به هر خانه‌ای مایه گلایه دیگر دوستان می‌شود. ما نیز به کربلا رفتیم. آنجا هم آقای خلخال‌ی خانه و وسایل لازم را آماده کرده بود. در کربلا نیز پیشواز باشکوهی از آقا صورت گرفت. آیت‌الله سید محمد شیرازی که در صحن امام حسین (ع) نماز جماعت می‌خواند، از آقا خواست تا در جای او نماز را اقامه کنند. نماز پر صلابت و باشکوهی در صحن برپا شد.

### همنشینی با مخالفین

آیت الله عمید زنجانی می‌گوید:

حاج آقا مصطفی رویه‌ای در نجف داشت که رویه را اکثراً متوجه نبودند و آن این بود که ایشان گعده‌ای‌هایی با مخالفین امام داشت. همه ماها این را ایراد می‌دانستیم. می‌گفتیم ایشان با این اخلاص و ارادتی که به امام دارد چطور با اینها نشست و برخاست دارد؟! اینها به امام اهانت می‌کنند! اینها به امام ناسزا می‌گفتند! اینها امام را کوچک می‌شمردند! حال چطور با اینها همنشین است. نه تنها هم‌نشین است بلکه هم بزم است. سوری، نهاری، شامی با

هم هستند می‌گویند و می‌خندند. وقتی آنها برای امام جوک می‌گویند خود حاج آقا مصطفی هم یکی اضافه می‌کند مثلاً با این عبارت: "قربون جدش برم!" مرحوم خلخالی که در بعضی از گنده‌ها حضور داشت خیلی ناراحت بود. می‌گفت اگر پدرت یک دشمن داشته باشد تو برایش کفایت می‌کنی. این کارها چیه؟! خیلی عصبانی می‌شد. حاج آقا مصطفی قاه قاه می‌خندید. شیخ نصرالله مسن بود. حاج آقا مصطفی سربه‌سرش می‌گذاشت و اذیتش می‌کرد. بعدها ما فهمیدیم چه در سر داشت. زمانی که همه آنهایی که به امام توهین می‌کردند همه آنها یکی یکی به درس امام آمدند. تازه ما فهمیدیم که این سیاستی که حاج آقا مصطفی اعمال می‌کرد معنی آن چه بود. اولاً اینها را کنترل می‌کرد. با خبر می‌شد که پشت سر امام چه خبر است و احتمالاً به امام می‌رساند و دوماً اعتماد اینها را جلب می‌کرد کم کم به درس امام آمدند. بعضی‌هایشان الان هم هستند که نمی‌توانم اسم ببرم. همانا در علمیت امام تردید می‌کردند. آمدند درس امام و شدند مرید امام. یعنی خالص‌ترین و بهترین مریدهای امام همین‌ها بودند که حاج آقا مصطفی با این سیاستش آنها را جذب کرد.

### ظلمت سبب نور

آقای مهاجر شریف یزدی زاده می گوید:

ابتدا که حضرت امام(ره) و حاج آقا مصطفی به نجف آمدند در یک منزل اقامت کردند بعدها آقا مصطفی خانه ای مستقل برای خودش تهیه نمود که نزدیک منزل پدرشان بود. من و آقا مصطفی با هم زیاد رفت و آمد داشتیم خانه او طوری بود که پنجره اطاقشان به کوچه باز می شد و شبها چراغ اطاق روشن بود. شبی به سراغ او رفتم چراغ اطاقش را خاموش دیدم پیش خود گفتم که حتماً آقا مصطفی خانه نیست روز بعد که همدیگر را دیدیم به او عرض کردم دیشب به خانه شما آمدم چراغها خاموش بود فهمیدم خانه تشریف ندارید ایشان کمی فکر کرد و گفت تا حالا نمی دانستم که ظلمت هم سبب نور می شود حالا فهمیدم که تاریکی می تواند چنین کاری کند.

### حق گرفتنی است

حجت الاسلام متقی می گوید:

یکی از طلبه های شمالی خانمش وضع حمل داشت. به آقای فرحی قضیه را گفته بود. ایشان هم دو دینار به او

داده بود. آنجا، برای مخارج زایمان در بیمارستان سه دینار می‌گرفتند. حاج آقا مصطفی (ره) را در راه دیده و به او گفته بود: «آقای فرحی حق مرا خورده.» حاج آقا مصطفی (ره) پرسیده بود: «چطور؟» گفته بود: مخارج وضع حمل خانم سه دینار است، اما ایشان فقط دو دینار به من داده است. بقیه مخارج را چه کنم؟ «حاج آقا مصطفی (ره) هم با او شوخی کرده و گفته بود: «حق گرفتنی است.» آن طلبه هم در مسیر راه انتظار کشیده بود تا آقای فرحی را به چنگ آورد، یقه او را گرفته بود که «حق مرا بده. آقای فرحی گفته بود: «کی گفته حق تو پیش من است؟» آن طلبه هم گفته بود: «حاج آقا مصطفی (ره).» به او گفته بود: «عصر بیا منزل آقا» عصر آقای فرحی پیش امام (س) رفته بود و جریان را تعریف کرده بود. حاج آقا مصطفی (ره) که به آنجا رفته بود، امام (س) به او گفتند: «شاید آن طلبه او را می‌کشت. این چه کاری بود که کردی؟» حاج آقا مصطفی (ره) هم گفته بود: «نه، در آن حد نبود.» خلاصه، امام (س) دستور داده بودند که پنج دینار به آن طلبه بدهند تا مشکلش حل شود.

### وقتی شانس نباشد

حجت الاسلام برقی می گوید:

یک بار در یکی از این سفرها پدر و پسر با هم بودند. نمی دانم پسرک چه خطایی مرتکب شد که پدرش او را تنبیه کرد. به قدری به او زد که لباس پسر پاره شد. او هم برای اینکه خود را از دست پدر برهاند، به داخل آب پرید، اما قبل از پریدن فحشی هم به پدر داد. حاج آقا مصطفی(ره) که از دور این منظره را نگاه می کرد، با ظرافت خاصی گفت: «بین آدم وقتی شانس ندارد، از هیچ چیز شانس ندارد؛ این همه پسر را تنبیه کن، آخرش هم بهت فحش می دهد!».



## ۸ - شوخ طبعی

### اهل مزاح بود

حجت الاسلام برقی می‌گوید:

در سفرهایی که مثلاً، با هم به کربلا می‌رفتیم، اهل مزاح و مجلس گرم‌کن بود. یادم می‌آید شبی به ده دوازده کیلومتری کربلا رسیده بودیم. در آنجا شهری است به نام «طویریج» که دسته عزاداری معروفی هم دارد. در کنار نهر، خارج از شهر چادر زده بودیم. مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) گفت: «اگر کسی حاضر شود برود پرتقال برای دوستان بخرد، من پولش را می‌دهم.» دو نفر رفتند که پرتقال بخرند. بعد گفتند: «اگر کسی برود و پرتقالها را از آنها بگیرد و خودش بیاورد، پول پرتقالها را به او می‌دهم.» چند نفر بلند شدند و رفتند تا پرتقالها را از آنها بگیرند و

خودشان بیاورند. پس از مدتی، کشمکش کنان با آنها برگشتند. آنها می‌گفتند: ما پرتقالها را آوردیم. اینها می‌گفتند: ما پرتقالها را آوردیم. ایشان گفت: «خیلی خوب، با هم کشتی بگیرید، ببینیم کدامتان برنده می‌شوید». آنها را به کشتی گرفتن واداشت و دو سه ساعت سرگرم بودند. پس از این گفت: هر کس در داخل شط شنا کند من مبلغی به عنوان جایزه به او می‌دهم. مبلغی را برای جایزه تعیین کرد و چند نفر لخت شدند و ساعت دو یا سه شب برای شنا به داخل شط رفتند.

با جوانها زیاد می‌جوشید و بسیار خوش مشرب بود. با اهل عرفان می‌نشست و با آنها به فکر فرو می‌رفت و حرفهای آنچنانی می‌زد. وقتی به صحنه علمی می‌آمد، فضلا با هر چه در چنته داشتند به میدان می‌آمدند. برای دوستان حضرت امام(س) هم حلال مشکلات بود.

### سرما نخوری

حجت الاسلام مروارید می‌گوید:

در سفری از قم به تهران، شب در بین راه به قهوه خانه‌ای می‌رسند. وارد می‌شوند، می‌بینند قهوه چی خواب

است. او را صدا می‌زنند. حاج آقا مصطفی (ره) به او می‌گوید: «عرق داری؟» (آن موقع عرق و شراب در قهوه خانه‌ها مرسوم بود.) قهوه چی وقتی نگاه می‌کند، می‌بیند یک سید روحانی از او چنین درخواستی می‌کند. متعجب می‌شود و می‌گوید: «آقا اختیار دارید.» دوباره می‌پرسد: «عرق دارید یا نه؟» قهوه چی نمی‌داند چه بگوید. باز هم می‌گوید: «آقا اختیار دارید.» حاج آقا مصطفی (ره) به او می‌گوید: «منظورم این است که اگر عرق داری، کُنت را بپوش تا سرما نخوری.»

### دستوری بر ملاقات

دکتر صادق طباطبائی درباره بذله‌گوئی حاج آقا مصطفی می‌گوید:

حاج آقا مصطفی بسیار شوخ طبع، زنده دل، مهمان نواز، آزاده و بی‌نیاز از دنیا بود. حالت درویشی و این ادا و اطوارها را نداشت، ولی حقیقتاً بی‌نیاز بود. از نظر مالی دست و بال خیلی بازی نداشت، ولی در همان حدی که داشت، بسیار مستغنی بود. زندگی بسیار شیرین، گرم و با نشاطی داشت. بسیار مهمان نواز بود و همیشه دوست

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۳۷

داشت به قول خودش سور بدهد. بسیار اهل شوخی بود و همیشه کسانی که او را می‌شناختند، وقتی به یاد شوخی‌هایش می‌افتند، واقعاً دلشان برایش تنگ می‌شود. آقای سید محمد موسوی بجنوردی، همیشه همراه حاج آقا مصطفی به مسجد کوفه می‌رفتند. ایشان می‌گویند: در آنجا مردی بود که به او گفته بودند اگر ۴۰ چهارشنبه به آنجا بیایید، حتماً امام زمان(عج) را می‌بینی! حاج آقا مصطفی به یکی از همراهانش می‌گوید: برو به این مرد بگو: تو که می‌خواهی امام زمان(عج) را ببینی، اول باید ریشت را بزنی، بعد باید زنت را طلاق بدهی، بعد هم باید به هند بروی و ۴۰ روز آنجا بمانی! آن مرد واقعاً تصمیم می‌گیرد این کارها را بکند که صدایش می‌زنند و به او می‌گویند: سر به سرش گذاشته‌اند! از این شوخی‌ها زیاد می‌کرد.

### درشکه خالی

آیت الله مروارید می‌گوید:

ما با هم خیلی رفیق بودیم. یک سفر به همدان رفتیم. احتمال می‌دهم در آن سفر آقای امام خمینی هم حضور داشتند؛ آخوند ملا علی که از علمای فاضل بود هم با ما

بودند. با آقا مصطفی تصمیم گرفتیم به استخری که در همدان هست و برق آن شهر هم از آنجا تولید می‌شود و یک جای تفریحی قشنگی است، برویم. درشکه‌ای اجاره کردیم و داشتیم می‌رفتیم. وسط راه آقا مصطفی گفت که بچه‌ها آرام آرام از درشکه پیاده شوید طوری که درشکه‌چی نفهمد. بگذارید تا آن بالا برود و ببیند که ما نیستیم! همینگونه هم شد ما یکی یکی پیاده شدیم. درشکه‌چی هم رفت و رفت و به بالا رسید. وقتی به درشکه نگاه کرد دید هیچکس نیست. آقا مصطفی خیلی زود خود را به درشکه‌چی رسانید و قیمتی که طی کرده بود را پرداخت. چیزی هم علاوه بر آن به او می‌داد که راضی باشد.

### چهار الله اکبر زیر آب

حجت الاسلام متقی تعریف می‌کند:

از لحاظ اخلاقی، با دیگران برخورد بسیار خوبی داشت؛ مثلاً، غالباً با دوستان حالت تبسم داشت، هیچ وقت او را عبوس نمی‌دیدیم. در راه کربلا، گاهی شوخیهایی با طلبه‌ها می‌کرد. یک بار یادم هست طلبه‌ها را جمع کرد و

گفت: بیایید در شط فرات شنا کنیم. همه جمع شدند. یکی گفت: اگر آب بالا بیاید یا اتفاقی بیفتد، غرق می شویم. ظهر شده بود. گفت: چطور نماز بخوانیم؟ هر کس چیزی گفت: آقای محتشمی را گرفت و گذاشت توی آب و گفت: می خواهم بینم چند بار زیر آب می توانی الله اکبر بگویی. ظاهراً چهار مرتبه الله اکبر گفته بود که حالش بد شد. او را بیرون آورد و گفت: واجب است اینجا تمرین کنید تا شنا یاد بگیرید.

### شغال خسته

حجت الاسلام آشتیانی می گوید:

یک روز سرد زمستان، شب هنگام شغالی از شدت سرما، از داخل رودخانه به مدرسه فیضیه پناه آورده و در زیر درختی از حال رفته بود.

طلاب مدرسه از جمله آقا مصطفی(ره) دور حیوان را گرفته بودند. آقا مصطفی(ره) جلو رفت که به او دست بزند، به ایشان گفتم: مبادا به این حیوان دست بزنید، ممکن است هار باشد و کار به دست بدهد.

پس از این که هوا قدری گرم تر شد، حیوان جان

گرفت و پا به فرار گذاشت. آقا مصطفی (ره) آن را تعقیب کرد و ما به دنبال ایشان به راه افتادیم. حیوان وارد مدرسه باقریه شد و از آن جا، راه فرار نداشت. آقا مصطفی (ره) جلو رفت و خواست روی گردن حیوان پا بگذارد که حیوان پرید و گاز محکمی از پای ایشان گرفت و به زحمت توانستیم آن حیوان را از پای ایشان جدا کنیم. اما وقتی جدا کردیم، دیدیم پای وی به شدت صدمه دیده و از جای گاز گرفتگی خون جاری است.

آقا مصطفی (ره)، رو به من کرد و گفت: «آقای آشتیانی به دادم برس» من هم فوراً درشکه‌ای گرفتم و ایشان را به بیمارستان رساندم. آقای دکتر مدرسی که رییس بیمارستان و پزشک حضرات علما بود، پای ایشان را معالجه کرد و آمپول کزاز هم به وی زد.

این ماجرا، آغاز آشنایی من با شخصیت کم نظیر آقا مصطفی خمینی (ره) بود و این دوستی ادامه پیدا کرد و صمیمی‌تر و عمیق‌تر و گرم‌تر شد.

### سهم تو بیشتر

حجت الاسلام ستاری نقل می‌کند:

همان طور که در روایات توصیه شده، ایشان در سفر دوست داشت حالت شاد داشته باشد و با شوخیهای اخلاقی و مطابق شئون دینی، در دل دیگران سرور ایجاد می‌کرد، و به نحوی که گاهی از کار او چیزی هم می‌آموختند؛ مثلاً، اگر یکی از دوستان لب نهر نشسته بود به کسی می‌گفت که آهسته برو و او را به داخل نهر هل بدهد اما نیندازد. او می‌رفت و می‌خندید و متوجه می‌شدند که ایشان چنین چیزی گفته است. یا مثلاً، سر سفره می‌گفت که آقای ستاری می‌گوید باید غذای من بیشتر باشد و به نحوی که نفهمد، از غذای خود در ظرف او می‌گذاشت و می‌گفت: غذای من تمام شد. یا گاهی که از بحث مفصلی خسته شده بودیم، قصه شیرینی نقل می‌کرد که همه خوششان بیاید. در بین سفرهایی که طلاب مثلاً، به کربلا می‌رفتند زیاد پیش می‌آمد که دو طلبه با هم درباره یک مسأله بحث کنند و معمولاً در نهایت، با کدورت از هم جدا می‌شدند. اما در سفرهای ایشان، سابقه نداشت که کسی با کدورت از دیگری جدا شود.



## ۹- علاقه خانوادگی

### عاطفه پدر و فرزندی

خانم فریده مصطفوی در خصوصیات رفتاری شهید بزرگوار حاج آقا مصطفی در متن مصاحبه‌ای می‌گوید:

به طور کلی، ایشان فردی عاطفی و مهربان بود. نسبت به خانواده و فرزندان، زیاد اظهار علاقه می‌کرد و در عین حال، در تربیت ایشان می‌کوشید. در رفت و آمد فرزندان، بسیار دقت به خرج می‌داد که ببیند با چه کسانی رفت و آمد دارند، بخصوص در مورد پسرشان که در نجف رشد کرد و همان‌جا بزرگ شد. با این حال، با او کاملاً رفیق بود و مانند حضرت امام (س) سعی می‌کرد که هیچ‌گاه عاطفه و مهر پدری مانع از حسن تربیت فرزندش نشود. تأکید داشت فرزندش با افرادی آمد و شد داشته باشد که

دارای صلاحیت اخلاقی باشند.

نسبت به همسایه‌ها هم بسیار مهربان بود. هر وقت به مسافرت می‌رفتند به منزل آنها سرکشی می‌کرد و در غیاب بزرگ خانواده، خانواده خود را می‌فرستاد تا اگر مشکلی دارند، حل کند. هر کدام از دوستان حاج آقا مصطفی(ره) که معمولاً هم همسن و سال ایشان بودند، دچار گرفتاری می‌شدند، به ایشان مراجعه می‌کردند و او هم مضایقه نمی‌کرد. وظیفه‌شناس بود، نسبت به دیگران احساس وظیفه می‌کرد، گویا تعهدی داشت که باید به مردم کمک کند، بخصوص نسبت به حضرت امام(س) در این زمینه، وسواس به خرج می‌داد، به ایشان زیاد علاقه داشت و از ایشان مراقبت می‌کرد. معمولاً از نجف بیرون نمی‌رفت و حضرت امام(س) را تنها نمی‌گذاشت. گاهی به ایشان می‌گفتند که شما می‌توانید به کشورهای دیگر بروید. اما می‌گفت: «اسلام به آقا احتیاج دارد و ما موظفیم که آقا را نگهداری و از ایشان پذیرایی کنیم». اگر (خدای ناکرده) برای امام(س) کسالتی پیش می‌آمد، وحشت‌زده و سراسیمه می‌شد و تلاش می‌کرد بهترین دکترها را برای ایشان بیاورد. تابستان‌های سختی را تحمل کرد، برای این که در کنار

امام (س) بماند. به جز ایام اعتکاف، هیچ گاه دو سه روز منزل را ترک نمی‌کرد.

ایشان فرزندان، دوست و حامی امام بوده و بسیار مراقب حال ایشان بودند، خصوصاً موقعی که خانم به مسافرت می‌رفتند، ایشان خود را مقید می‌دانستند که در کنار امام باشند ولی اگر ما به نجف می‌رفتیم خیال ایشان راحت بود، به یاد دارم در همین سفر اخیر که دیدار آخر ما بود، ایشان گفتند: «شما هستید، و من هم خیلی خسته شده‌ام، از من دعوت شده است تا یک ماهی به سوریه بروم»، قبل از رفتن به ایشان گفتیم که در چه تاریخی تصمیم داریم به ایران برگردیم. ایشان هم قرار گذاشتند که قبل از رفتن ما به نجف بازگردند، دو روز قبل از حرکت، برگشتند. خیلی خوشحال شدیم و ایشان گفتند که بلیط هواپیما پیدا نکردم و چون نزدیک رفتن شما بود با اتوبوس برگشتم. به خاطر علاقه‌ای که به ما داشتند و در عین حال نمی‌خواستند که امام (س) احساس تنهایی کنند با اتوبوس آمده بودند و در حدود ۲۲ ساعت در راه بودند. گو این که روح امام (س) بزرگ‌تر از این حرف‌هاست و بودن یا نبودن ما تعیین کننده نیست. البته نمی‌گوییم به ما علاقه ندارند ولی هدفشان

عالی‌تر و بالاتر از این مسایل است.

ایشان علاقه بسیاری نیز به مادرمان داشتند و همان طور که گفتم احترام خاصی برای ایشان قایل بودند به طوری که ما فکر نمی‌کردیم هیچ اولادی حالتی که ایشان نسبت به مادرمان داشت، داشته باشد.

برای ایشان، امام (س) هم رهبر و مرجع و هم پدر بودند، روابطشان با امام (س) خیلی صمیمی بود، برای امام (س) احترام بسیار قایل بودند و امام (س) هم متقابلاً چنین حالتی داشتند و ما می‌دیدیم که وقتی ایشان وارد می‌شوند، حالت چهره امام (س) عوض می‌شد، و این خود ناشی از علاقه‌ای بود که امام (س) به ایشان داشتند و یکی از دلایلی این بود که به مدت ۱۵ سال در یک شهر غریب، با یکدیگر مأنوس شده بودند، برای مادرمان هم احترام بسیاری قایل بودند. با این که خودشان شخصیتی بودند، در حوزه درس داشتند، ولی موقع ورود به منزل خم می‌شدند و دست مادرمان را می‌بوسیدند و می‌نشستند؛ یعنی اگر مادر می‌نشست، ایشان بلند می‌شدند و تواضع می‌کردند.

ما همیشه می‌گفتیم خوشا به حالش که این اندازه قدر

پدر و مادر را می‌داند، ایشان با خانواده‌اش هم خیلی مهربان و صمیمی بود، در مورد شهادت ایشان شاید تقدیر چنین بود که با شهادت ایشان انقلاب نضج بگیرد. چون پس از شهادت ایشان بود که انقلاب اوج گرفت. دشمن فکر می‌کرد می‌تواند با ضربه زدن به امام (س) ایشان را از صحنه مبارزه خارج کند. برای آنها بهترین ضربه به امام (س) این بود که بهترین اولادش را بگیرند؛ فرزندی که برای ایشان، هم اولاد بود، هم دوست و یار و یاور. و در تمام اوقات زندگی، در تمام مبارزات پشت سر امام بود، حتی پس از تبعید امام به ترکیه که می‌خواستند او را مجبور به سکوت کنند، مقاومت کرد و گفت راه امام (س) را دنبال می‌کنم، لذا ایشان هم به ترکیه تبعید شدند. یک سال در ترکیه بودند سپس با امام به نجف رفتند و ۱۳ سال از بهترین دوران عمر خود را در آنجا سپری کردند. خدا می‌داند ائمه ما در این آب و خاک چه زجری کشیدند. ایشان ۳۴-۳۵ ساله بودند که به عراق رفتند و ۴۷ ساله بودند که شهید شدند.

مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) زندگی و عمر خویش را فدای اسلام و راه و هدف پدرش کرد. همان طور که گفتم

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۴۷

آن چه مسلم است شهادت ایشان در پیش برد انقلاب اسلامی بسیار مؤثر بود.

### شیفتگی نسبت به حضرت امام(س)

حجت الاسلام محتشمی می گوید:

در نهایت ویژگی دیگری که در حاج آقا مصطفی(ره) بود، حالت شیفتگی و فنای در امام(س) است، چون معظم له را فانی فی الله می دید و می خواست خود را فدای امام(س) کند و بنابراین دفاعش از امام(س)، تا سر حد جان بود؛ حاضر بود، خود را فدا کند برای این که امام(س) باقی بماند. دولت بعث عراق در ابتدای امر احساس می کرد که می تواند از طریق ایشان بر امام(س) تأثیر بگذارد. آنها روحیه ایشان و امام(س) را نشناخته بودند که هیچ کس نمی تواند در آنان اثر بگذارد و به خصوص حاج آقا مصطفی(ره) را نشناخته بودند که او کسی نبود که تأثیر پذیر از حکومت عراق یا ایران باشد.

حاج آقا مصطفی(ره) دارای اندیشه و تعصب مذهبی خاصی بود، علاوه بر این که خوب می دانست که احدالناسی نمی تواند بر امام(س) اثر بگذارد.

### شخصیتی با ابعاد گوناگون

حجت الاسلام برقی نقل می‌کند در نجف بعضی از علما بودند که روش امام را نمی‌پسندیدند و بعضاً با حاج آقا مصطفی اعتراضاتی مطرح می‌کردند.

یادم هست که حاج آقا مصطفی (ره) به اینها می‌گفتند: «شما نباید توقع داشته باشید که آقا فقط شما را بپذیرند و به شما پُر و بال بدهند، ولی به کسانی که در زمینه مسایل علمی و مرجعیت با ایشان ارتباط دارند، بی‌اعتنایی کنند. امام شخصیتی است که ابعاد گوناگونی دارد: عرفا دوستش دارند. ایشان هم به آنها علاقه دارد؛ چون خودش عارف است. فیلسوفها به او علاقه دارند. او هم نسبت به آنها انعطاف دارد؛ چون خودش فیلسوف است. فقها به او علاقه‌مندند؛ چون فقیه است. مبارزین او را دوست دارند؛ چون بزرگترین مبارز زمان است و ... شما باید امام را با همه ابعادی که دارد، ببینید». وقتی مشکلاتی پیش می‌آمد و اینگونه افراد نمی‌توانستند زیاد خدمت حضرت امام (س) برسند، رو به حاج آقا مصطفی (ره) می‌آوردند. ایشان هم راهنمایی می‌کرد، مشکلاتشان را حل می‌نمود و دست کم، آنها را تسکین می‌داد و امیدوارشان می‌ساخت که با

امام (س) مطرح خواهد کرد و مشکل حل خواهد شد.  
اینها نشانی از علاقه خاص حاج آقا مصطفی به امام بود.

### بسته سفارش شده

خانم رسولزاده با آه و زاری قصه‌ای را نقل می‌کند که واقعاً سوزناک است؛ می‌گوید: چند بار به همراه خانم به صندوقخانه رفتم، بسته‌ای در آنجا بود که خیلی عزیزش می‌داشت و می‌فرمود: از بسته خیلی مواظبت کنید، اشیاء قیمتی در آن است و حاضر نمی‌شد آن را باز کند تا ببینیم. این مطلب را بارها به دخترها هم فرموده بود. چند هفته بعد وقتی من به اتفاق دختران آن عزیز از دست رفته به آن صندوقخانه رفتیم تا ببینیم آن بسته چیست؟! آنها نگاه می‌کردند و من بسته را باز می‌کردم. چند پوشش در پوشش داشت همه را به دقت گشودم، آخرین لایه را برداشتم با ناباوری دیدیم که دو عکس فرزندش آقا مصطفی و احمد آقا است؛ از مشاهده این منظره آنچنان همگی به گریه افتادیم که تا آن روز اینچنین آه و ناله نکرده بودیم. و چه خوب خانم دریافته بود که بزرگترین سرمایه و دارایی یک جمع، نیروی انسانی فرهیخته و تواناست.

سرمایه عمر، آیت‌الله شهید حاج آقا مصطفی، جرقه و بعداً شعله فروزان انقلاب شکوهمند اسلامی شد و دارایی عمر حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد آقا صرف حفظ حرمت امام (س) و تداوم انقلاب گشت.

### گلایه متبرک

آقای علی ثقفی نقل می‌کند:

همانگونه که خانم می‌گوید: خانه امام سخت تحت نظر مأموران امنیتی بود و کسی را بدون هماهنگی با مقامات ساواک اجازه ورود به خانه نمی‌دادند، فقط افرادی که می‌توانستند بروند پس از بازرسی دقیق اجازه ورود می‌یافتند. یادم می‌آید از همه خانواده خانم تنها پدر و مادر و به زحمت یکی دو نفر دیگر اجازه داشتند آن‌هم با تعیین وقت قبلی و محدود، به خانه امام بروند. یک روز که پدر ما حضرت آیت‌الله ثقفی به منزل ایشان می‌رفت مرا هم با خود برد. مأمور بازرسی چون اسم مرا در لیست افراد مجاز نیافت به من اجازه ورود نداد. پدرم رفت و من در کناری به دیوار تکیه داده و نشستم، البته چند نوبت با دستور مأمور انتظامات جابجا شدم. ساعتی بعد وقتی پدرم

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۵۱

بازگشت حاج آقا مصطفی که او را تا بیرون خانه مشایعت می کرد مرا دید و بلافاصله رفت و با یک گلابی بزرگ برگشت و پس از سلام و احوالپرسی گلابی را به من داد و گفت: ببخشید از اینکه شما را راه ندادند ما که اختیاری نداریم. من گلابی را آوردم و به بهانه تبرک چند قسمت کردم تا به همه که کم هم نبودیم، برسد.

### نشانی از علاقه مادر به فرزند

سرکار خانم خدیجه ثقفی همسر حضرت امام خمینی(ره) به همه فرزندان بویژه حاج آقا مصطفی علاقه وافری داشت و او را مانند خواهران و برادران «داداش» صدا می کرد او خود می گوید: وقتی برای اولین بار به نجف برای دیدن خانواده رفتم دخترها با گریه و شوق و ذوق برای دستبوسی دویدند. من هم به سلام و تعارف مشغول شدم. آقا گفتند: چطورید؟ گفتم: خوب! شما چطورید؟ گفتند: خوب! ولی باور کنید که برخوردش با همه به صورتی بود که تو گویی دیروز همه ما را دیده است، با خونسردی و آرامی احوالپرسی می کرد. فرزندم مصطفی در اتاق نبود، پرسیدم: کجاست؟ گفت: رفته حرم، می آید. چند

دقیقه طول نکشید که آمد. او را در آغوش کشیدم، سرم مطابق سینه‌اش می‌شد. بی‌اختیار، های‌های گریه‌ام بلند شد. مدتی بدین حال بودم گریه‌ام غیر عادی بود، همه بدنم می‌لرزید. همه تعجب کرده بودند چرا که همه بردباریم را می‌شناختند.

ولی سالی که از عراق بیرون می‌آمدم، یکمرتبه متوجه شدم که گریه و تأثر فوق‌العاده‌ای که در ساعت وصال به من دست داد از فراق همیشگی سال آخر هجرتم سرچشمه گرفته بود چرا که وقتی که در مقبره او برای خداحافظی حاضر شدم درست همان حالتی را پیدا کردم که در لحظه وصال داشتم. در مزارش گفتم: مصطفی خداحافظ، خون تو علت قیامی گشت که ان‌شاءالله شکننده استعمار و استکبار و استثمار و استعباد تمامی پابرهنگان جهان خواهد بود. فرزندم! شهادتت مبارک، فرزندم در کنار مولا علی خوش بیارم که از خون پربرکت نهال انقلاب چنان بارور شد که دیگر از بین رفتنی نیست، فرزندم! تو را می‌گذارم و به دنبال پدرت و مرادت برای آرمانت به همه جا می‌روم، فرزندم! جای خالی است تا ببینی فرزندان دیگر پدرت چگونه از خونت حمایت می‌کنند، پسر دل‌بندم! تو جان

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۵۳

خودت را در انقلاب و برای انقلاب فدا کردی و من بر دوش کشنده مسئولیت زینم که دیروز پدرت با برادرت و همه برادرانت از توده‌های مستضعف جهان و در پیشاپیش آنان چون موجی بر صخره‌های سخت طاغوت‌های نفرت و پلیدی تاخته‌اند. و امروز می‌رویم تا صدای خشک شکستن صخره استکبار جهانی را در کشورمان به گوش همه برسانیم.

با خود زمزمه می‌کردم و می‌گریستم و بر تربتش بوسه می‌زدم و پس از خداحافظی از او و مولایش علی آن هم خداحافظی‌ای با اشک و آه و آن هم اشکی چون سیل و آهی برخاسته از سینه‌ای که داغ فرزند رشیدش و به گفته امام امید آینده را در خود داشت، روانه پاریس شدم. و تاکنون موفق نشدم به نجف مراجعت کنم منتظرم جنگ تمام شود تا باز به امید خدا با سایر خانواده‌های شهدا زائر امیرالمؤمنین و امام حسین و فرزندم شوم.

### شایعه حمله به ما

خانم روز بعد از دستگیری حضرت امام(ره) می‌گوید:  
نزدیک غروب بود و در سطح شهر شایع کردند که

امشب بناست به منزل آقا حمله شود و زنان را به اسارت گیرند. من باور نداشتم ولی این شایعات با اوضاعی که در شهر می‌گذشت یعنی با کشتار دسته جمعی مردم، مردها را به این فکر واداشت که ما را نقل مکان دهند. آقای اشراقی و مصطفی آمدند که امشب منزل را ترک کنید. به آنها گفتم: ترسیده‌اید؟! گفتند: چنین شنیده ایم. گفتم: دروغ است، من از این خانه تکان نمی‌خورم، من حاضر به اسارت هستم ولی حاضر نیستم فرار کنم. مصطفی گفت: این فرار نیست هر لحظه باید موضعی داشت. گفتم: موضع من همین است. رفتند، دقایقی بعد آمدند که، معطل نکنید، مسأله جدی است. من مقاومت می‌کردم که ناگاه مصطفی عصبانی شد و گفت اگر شما را امشب ببرند من چه کنم؟ من وقتی دیدم پسر اینگونه مضطرب است قبول کردم. خوب، حالا کجا برویم؟ قرار شد به منزل مادر آقای اشراقی در محله سیدان نقل مکان کنیم و کردیم. خدا می‌داند که چقدر مشکلم بود ولی تحمل کردم و رفتیم و فردایش برگشتیم.

### علاقه حضرت امام (س) به حاج آقا مصطفی

حضرت امام (س) نسبت به حاج آقا مصطفی (ره) علاقه

وافری داشت. قطعاً حضرت امام(س) بیش از هر کس دیگر، این شخصیت را می‌شناخت و عظمت او را درک کرده بود، چرا که چهل و چند سال از نزدیک او را تعلیم، تربیت و پرورش داده بود. خصوصیت‌هایی باعث می‌شد که امام(س) شیفته فرزند برومندش حاج آقا مصطفی(ره) شود و به او از عمق جان علاقه داشته باشد، تا آن حد که در روز رحلت آن شهید عظیم‌الشان در حاشیه مفاتیح الجنان با سوز دل تحریر فرمودند:

«بسمه تعالی انالله و انا الیه راجعون. در روز یکشنبه نهم شهر ذی‌القعدة الحرام ۱۳۹۷ مصطفی خمینی نور بصرم و مهجۀ قلبم دار فانی را وداع کرد و به جوار رحمت حق تعالی رهسپار شد، اللهم ارحمه و اغفر له و اسکنه الجنة بحق اولیائک الطاهرين علیهم الصلوة و السلام»

### خانم دلشکسته حاج آقا مصطفی

علی ثقفی برادر خانم امام(س) می‌گوید:

علاقه مندی به یکدیگر در خانه امام(ره) موج می‌زد و همه یکدیگر را دوست می‌داشتند و حتی المقدور از محبت به یکدیگر سرباز نمی‌زدند البته در این میان محبت خانم به

اولادش بویژه حاج آقا مصطفی کم نظیر بود یک روز در ایام سالگرد حاج احمد آقا وقتی پوسترها و عکسهای مربوط به مراسم با تصویر کوچک و بزرگ و رنگی فرزندش را دیده بود ناراحت شده بود که چرا برای حاج آقا مصطفی چنین نمی‌کنند تصادفاً آن روز من خدمتشان رسیدم، دیدم کمی محزون است او عادت نداشت اگر کدورتی دارد حتی برای ما بیان دارد. پس از چند دقیقه از جا برخاست و در صندوقخانه رفت و عکسی از حاج آقا مصطفی آورد و به من فرمود: برادر! این عکس را بگیر و تعدادی تکثیر کن تا در کنار عکس پسرم حاج احمد آقا آنجا که مناسب است از این عکس نصب کنیم من که گریه‌ام گرفته بود گفتم به چشم. روز بعد تعدادی از آن عکس را تکثیر کردم و خدمتشان تقدیم نمودم ایشان هم ظاهراً در مجلس زنانه آنها را توزیع کرده بود. روحش شاد باد.



#### ۱۰- ساده زیستی

##### خانه چهل و پنج متری آقا مصطفی

مادر بزرگوار شهید حاج آقا مصطفی می گوید:

دو ماه مصطفی در منزل ما بود تا آنکه خانه پیدا کردند. آنها هیچ اثاث نداشتند از همان وسایل خودمان آنان را هم صاحب اثاث کردیم. یک قطعه قالی که شرحش رفت و یک گلیم و دو دست رختخواب، یک دست ظرف چینی، یک کتری، یک دست استکان و نعلبکی، یک چراغ فتیله‌ای و دو قابلمه به آنها دادیم، رفتند و مشغول زندگانی‌شان شدند. خانه‌ای که اجاره کرده بودند حیاطی سه متر و نیم در سه متر و نیم و حدوداً چهل و پنج متر مساحت داشت، دو طبقه بود دو اتاق پایین و دو اتاق بالا، با یک زیرزمین. طبقه بالا مال مصطفی شد. جلسه درس و بحث، رفت و

آمد و اتاق مطالعه و همه چیزش بود. در این منزل حدود چهارده سال زندگی کرد. آنها مدت‌ها حتی تخت نداشتند، شبها روی زمین پشت‌بام می‌خوابیدند که خدا می‌داند چقدر گرم بود. او یخچال نداشت. وقتی به او می‌گفتند در این زمینه‌ها فکری کن، بچه‌هایت چه گناهی کرده‌اند؟ می‌گفت خدا را خوشش نمی‌آید پدر پیرم اینگونه زندگی کند و من یخچال داشته باشم! احمد که نجف آمد دو تا تخت حصیری دانه‌ای ده تومان یعنی نصف دینار برایشان خرید و وقتی ما صاحب یخچال شدیم او هم یک یخچال کوچک تهیه کرد. خدا می‌داند که زندگی این پدر و پسر در کمال سادگی سپری می‌شد. خوب نیست من این چیزها را بنویسم ولی در مقابل آن بریز و بپاش‌های بعضی از روحانی‌نماها، اینان اینگونه بر خود و زن و فرزندان‌شان سخت می‌گرفتند.

### ساده و بی‌آلایش

حجت الاسلام سماوی حائری در خاطره ای می‌گوید:  
در گرفتن شهریه، هیچ امتیازی بر دیگران نداشت. کراراً از ایشان شنیدم که می‌گفت: «پدرم (حضرت امام(س)) به

دیگران بیشتر رسیدگی می‌کند تا به من.» حتی در بعضی از اوقات، ایشان در مضیقه مالی قرار می‌گرفت و مبالغی مقروض می‌شد، اما در عین حال، بسیار کریم النفس و مهمان نواز بود.

در پوشیدن لباس، بسیار ساده و بی‌آلایش بود؛ هیچ گاه مانند بعضی از آقازاده‌ها در قید لباس و تجمّلات منزل نبود؛ زندگی بسیار معمولی و ساده‌ای داشت، درست مانند حضرت امام (س). از یادم نمی‌برم که یک بار در اوایل سال ۱۳۴۶ هـ ش مرحوم حاج شیخ نصرالله خلخالی به من گفت: «آقای خمینی (مصطفی) عبا‌ی تابستانی ندارد. شما دو سه تا عبا برایشان به منزل ببرید، ببینید کدام را می‌پسندند. من هم از یک عبافروشی (که با صاحبش آشنا بودم) سه تا عبا‌ی دوخته شده (یکی معمولی، یکی متوسط (مخلوط) و دیگری هم دست بافت) گرفتم و به منزلشان رفتم. به وسیله خدمتگزارشان به ایشان خبر دادم که به دستور آقای خلخالی، عبا آورده‌ام. پس از چند لحظه، اجازه ورود فرمودند. داخل شدم. با پیراهن و شب کلاه، مشغول نوشتن بودند. سلام کردم و دم در نشستم. پس از چند دقیقه که از نوشتن فارغ شدند، دستور دادند عبا را به ایشان

بدهم. من هم یکی از آنها را روی دوششان قرار دادم. گفتند: «کوتاهی و بلندی آن را ملاحظه کنید؛ از قسمت پشت، زیاد کوتاه نباشد که قبا نمایان گردد؛ بلند هم نباشد که به پاگیر کند.» سپس فرمودند: قیمتهای این‌ها چه حدودی است؟ گفتم: عبای معمولی حدود سه دینار (شصت تومان)، متوسط حدود پیچ دینار و دست بافت حدود هجده دینار. ایشان گفتند: «عبای معمولی را انتخاب کردم.» عرض کردم: این عبا بسیار معمولی است. بزرگان باید عبای دست بافت مانند بعضی از علما در بر کنند. برای شما عبای دست بافت مناسبتر است. فرمودند: «ما هنوز طلبه هستیم.»

### حاج آقا مصطفی خاکی بود

آیت‌الله موسوی بجنوردی تعریف می‌کند:

برخورد ایشان با افراد بسیار خاکی بود. و واقعاً از تمام تعینات گذر کرده بود. با افراد فقیر و مستمند، با یک طلبه بسیار مبتدی یک ساعت بحث می‌کرد و روی زمین می‌نشست، برخورد ایشان طوری بود که هیچ کس با او احساس غریبی نمی‌کرد. وقتی با کسی می‌نشست، به قدری

خودمانی می‌شد که شما فکر می‌کردید سال‌ها با هم رفیق و دوست هستند. و با افرادی هم که عرب زبان بودند، می‌نشست و صحبت می‌کرد، چه افرادی که از سِلاکِ روحانی و یا غیر روحانی بودند و چه ملیت‌های دیگر، پاکستانی، هندی، افغانی، سعودی، مصری، سوری و لبنانی داشتند وقتی کسی به او مراجعه می‌کرد و مسئله و مطلب علمی را می‌خواست بپرسد، با حوصله تمام مدت طولانی با او می‌نشست و من احساس می‌کردم که این در مقام خودسازی خود است؛ یعنی واقعاً می‌خواست خود را از تعینات فاصله بدهد و حالت تواضع و خاکی بودنشان را مرتب شفاف تر کند. و البته این را هم عرض کنم که از خصوصیات بزرگ و افراد دانشمند این است که تواضعشان بیشتر می‌شود.

### سفر حج

حجۃ الاسلام ستاری نقل می‌کند:

همان سال اولی که حضرت امام قدس سرّه به نجف مشرف شدند، پس از قریب سه ماه، ایشان به من گفتند: «شما امسال به مکه مشرف می‌شوید؟» من گفتم: تصمیم

داشتم مشرف شوم، اما چون استادم، حضرت آیت‌الله رامشی، قصد ازدواج دارند و می‌خواهیم عید غدیر، عروسی ایشان را برگزار کنیم، امسال به مکه نمی‌روم. حاج آقا مصطفی (ره) از شنیدن این مطلب خیلی خوشحال شد که من برای انجام این کار خیر به مکه نمی‌روم. گفتند: «پس من هم نمی‌روم». عرض کردم: «شما دیگر چرا؟» گفتند: «از چه راهی بروم؟» من خوب می‌دانستم که ایشان پولی برای این کار ندارد و حضرت امام (س) هم از نظر شهریه، فرقی بین پسرش (حاج آقا مصطفی (ره)) و دیگران نمی‌گذاشت. من به خانه ایشان رفت و آمد می‌کردم و می‌دیدم که وضع زندگیش به تمام معنا، طلبگی بود؛ فرش زیر پایش زیلو بود. به ایشان گفتم: «شما می‌توانید، مشرف شوید» گفت: «چطور؟ عرض کردم: «من به شما قرض می‌دهم». آقای حاج سید محمد علی لواسانی که از علما هستند و برادرزاده حاج شیخ صادق لواسانی و پسر مرحوم حاج سید احمد لواسانی، هر سال به مکه مشرف می‌شدند و قریب یک ماه و نیم در آنجا می‌ماند. با حجّاج رفیق می‌شد و به منزل آنها می‌رفت. با او صحبت کردم که حاج آقا مصطفی (ره) را میهمان بذلی ایشان کنم تا حج برایش

واجب شود. گفت: «شاید خودش یا پدرش (حضرت امام(س) ) موافق نباشند». گفتم: «من آنها را راضی می‌کنم». آقا سید محمد علی لواسانی همهٔ مخارج سفر را به عهده گرفت و حاضر شد ایشان را در این سفر میهمان کند، نزد حاج آقا مصطفی(ره) آمدم و گفتم: «وسایل سفر شما مهیا شد و شما به عنوان بذل به مکه مشرف می‌شوید». خندید و گفت: «چه کسی آقا را راضی می‌کند؟» گفتم: «اگر اجازه بدهید من خودم با ایشان صحبت می‌کنم». گفت: «باید از خودت صحبت کنی و بگویی خودت کارها را درست کرده‌ای». خدمت آقا رسیدم و سلام عرض کردم و گفتم: «با اجازه شما، ما امسال حاج آقا مصطفی(ره) را برای حج دعوت کرده‌ایم». چون مرا می‌شناختند که یک طلبهٔ ساده هستم و قدرت میهمان کردن کسی را به حج ندارم، گفتم که باذل (مهمان کننده) چه کسی است. گفتند: «سایر کارهایش را چه کسی انجام می‌دهد؛ گذرنامه، بلیط و ...؟» گفتم: «من خودم همهٔ اینها را انجام می‌دهم. فقط کافی است شما اجازه بفرمایید.» گفتند: «اشکالی ندارد». به حاج آقا مصطفی(ره) که خبر دادم، خیلی خوشحال شد. مقدمات را برایش فراهم کردم و در خدمت ایشان، به کاظمین رفتیم

و حتی یادم هست که آن روز ظهر برای صرف ناهار، به مسجد براثا رفتیم. ایشان را تا فرودگاه بدرقه کردم و در جلدۀ هم آقای لواسانی کسی را مأمور کرده بود که به استقبال ایشان بیاید و او را به مکّه ببرد. این سفر اوّل ایشان به مکّه بود.

### درخواست و مخالفت امام

حجت الاسلام شیخ احمد منتظری قمی می گوید:  
یک دفعه ظاهراً حاج آقا مصطفی مبلغی پول نیاز داشت و نمی خواست خودش از وجوهاتی که در اختیار دفتر بود بردارد به من گفت امشب که با آقا به حرم می روی در بازگشت وقتی کسی نیست به ایشان بگو مصطفی مبلغی پول می خواهد من در مراجعت به امام عرض کردم ایشان ناراحت شد و فرمود من مخارج خانه مصطفی را می دهم و ماهیانه شش دینار (حدود صد و بیست تومان) هم اضافه می پردازم بگو من از این پولها ندارم او می خواهد گعده کند به من چه ربطی دارد که هزینه آن را بپردازم. فردا صبح حاج آقا مصطفی پرسید چه کردید گفتم پاسخ آقا منفی بود

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی (ره) □ ۱۶۵

و آقا مصطفی چیزی نگفت و رفت.

### **کادوی عروسی**

حجت الاسلام صادق خلخالی می گوید:

حاج آقا مصطفی عروسی کرده بود، آقا می خواستند یک چیزی بخرند، مثل اینکه آقای اعرابی بود رفت بازار یک دانه قالی گرفت، مثلاً سه در چهار قالی نخدار و کهنه شسته شده، آقای حاج آقا مصطفی چیزی نگفتند ما گفتیم آقا می خواستید نو بخرید ایشان گفتند نه همین بس است، قالی نو نمی خواهد، حاج آقا مصطفی هم که تسلیم محض بودند.



## ۱۱- ولایت مداری

### لحظاتی شیرین و بیاد ماندنی

حجت الاسلام درچه‌ای در وصف شور و حال شهید بزرگوار می‌گوید:

لحظات شیرین و به یاد ماندنی زندگانی آن مرحوم در نجف اشرف از خاطراتی است که نمی‌توان از آن یاد نکرد: شدت خلوص او نسبت به مولا علی (علیه‌السلام)؛ حضور مستمر و فعال او در درس پدر؛ محضر وی به هنگام تدریس برای طلاب؛ و شرکت وی در جلسات روضه‌خوانی حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) که غرق خلوص و صفا بود. اینجانب که گاهی در قُوم و زمانی در نجف افتخار حضورش را داشتم، مگر می‌توانم آن بهترین دوران را از یاد ببرم؟ و باید بگویم از نظر معنوی اگر چیزی داشته

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۶۷

باشم از او دارم، گاهی به یاد آن روزها و لحظات معنوی دلخوشم و به هنگام رنج و غم به یاد آن گریه‌های با صفا برای خدا و با نجواهای پاک آن شهید خود را تسکین می‌دهم.

وقتی در ایام سوگواری حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) مجلس عزاداری (که مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) در برپایی آن اهتمام می‌ورزید) در منزل امام(س) و در حضور آن حضرت و جمعی از روحانیون و علمای نجف برپا می‌گردید و گرمی صدا و خلوص ذاکر آن، جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای سید علی اکبر محتشمی، حالت و سوز و گداز خاصی داشت که همه، از بانی و مستمع غرق عشق به حسین (علیه السلام) بودند.

اکثر شرکت کنندگان در این مجالس کسانی بودند که به جرم رهروی در راه امام حسین(علیه السلام) و پیمودن خط حسینی و اطاعت از خمینی(س) بالاجبار به این دیار آمده بودند و حسین حسین گویان گرد شمع وجود امام راحل(س) به عزاداری می‌پرداختند. زمانی اتفاق می‌افتاد که در ایام مخصوصه زیارتی چون هزاران زائر دیگر از نجف، پیاده راهی کربلا و زیارت مرقد مطهر حضرت امام

حسین (علیه السلام) می‌شدیم.

نگارنده مفتخر بود که گاهی در خدمت این شهید بزرگوار (حاج آقا مصطفی) با جمعی از روحانیون رهسپار دیار نینوا بودیم، طبیعی است که در این مسیر (نجف - کربلا) که متجاوز از یک صد کیلومتر است، زائرین از میان بیابان‌های خشک و یا نخلستان‌های سرسبز و از کنار دجله و فرات عبور می‌کردند. زائرینی در گروه‌های دو نفره و سه نفره و بیشتر مجهز به وسایل پیاده‌روی و لوازم سفر در فاصله‌های مختلف، و تیپ‌ها و نژادهای گوناگون، و شهرهای اطراف در حرکت بودند که این زائرین در تماس با یکدیگر چون وجوه متشابه فراوانی داشتند، و همه به سوی یک هدف و کعبه مقصود می‌رفتند، در برخورد با یکدیگر گرمی و صمیمیت خاصی داشتند، و حرکت افراد به تمام معنا، حالت عرفانی خاصی به خود می‌گرفت.

شهید حاج آقا مصطفی (ره) در میان گروه ۲۰ نفری ما جلوه ویژه‌ای داشت. او سراپای وجودش «معرفت» بود، راه رفتن و نگاه و گفتارش، یاد خدا را در دلها زنده نگاه می‌داشت. به هنگام پیاده‌روی، ایشان در جلو کاروان و ما پشت سر او حرکت می‌کردیم. او از هر جهت، بزرگتر ما

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی (ره) □ ۱۶۹

بود و همگی احترام او را اصالتاً و نیابتاً بر خود فرض می‌دانستیم.

وقتی به هیبت، عظمت، وقار و اذکار زیر لب او می‌نگریستیم، بی‌اختیار دید و فکرمان الهی شده و به معنویت و مبدأ و معاد می‌اندیشیدیم. آنچه بیشتر توجه زائران آمده از شهرها و جاهای دیگر را به هنگام عبور از این بزرگوار جلب می‌کرد و او را از هزاران زائر دیگر ممتاز ساخته بود، نه فقط چهره نورانی و صورت زیبای ملکوتی او و نه فقط سیادت و رشادت اندام او؛ و نه فقط اذکار و حرکت لبهای او؛ و نه فقط نگاههای ژرف و دید الهی او، بلکه پای پیاده او را به اضافه پای برهنه او (حتی بدون جوراب) بود. بعضی زائرین عابر که در راه بر ما سبقت می‌گرفتند. پس از گذشتن از کاروان ما، نگاهی به عقب کرده و چهره ملکوتی او را می‌نگریستند و پای برهنه او را بر روی خارهای مگیلان و شنزارهای بیابان (آن هم در مسافتی طولانی و چند روزه) نظاره گر بودند، آتش عشق آنان به کربلا و امام حسین (علیه السلام) بیشتر شعله ور می‌گردید. و شاهد بودیم که زائرین پس از نگاه به او و دیدن پای برهنه آن عزیز، تا مسافتی اشک می‌ریختند و

حسین حسین می‌گفتند. این سید نورانی، با پای برهنه و گاهی اشک ریزان، در وادی عشق حسینی به نقطه مرکزی جذب قلوب عاشقان «کربلا» روان بود؛ و تمام وجودش در ولایت و امامت ائمه معصومین (علیهم‌السلام) ذوب گردیده بود.

در کوله پستی اعضای کاروان ۲۰ نفری ما کتابهای متنوع و گوناگونی که فراخور سفر باشد، وجود داشت که در هنگام استراحت و توقف در منازل و مهمانخانه‌ها از آن کتب استفاده می‌شد. یکی از دوستان روحانی، دیوان کامل مرحوم آیت‌الله کُمانی اصفهانی (ره) را به همراه داشت، شهید حاج آقا مصطفی (ره) در حین حرکت، دیوان را در دست می‌گرفت و مرثیه‌های آنرا زمزمه می‌کرد و برای حضرت حسین بن علی (علیه‌السلام) مرتب اشک می‌ریخت.

به یاد دارم که چندین مرتبه مرا مخاطب قرار داد و فرمود: «آقای دُرچه‌ای» شعری پیدا کرده‌ام که جا دارد در حال حرکت زیرا این نخلها و یا در این بیابان سوزان با صدای رسا و بلند بخوانی و همه دوستان هم گوش کنند که در حالت حرکت روضه بخوانی و همه اشک بریزیم...

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۷۱

بارها به دستور ایشان و خواندن شعری از مرحوم کمپانی (در حال راه رفتن) بیابانِ کربلا، حسینیّه می‌شد و گریه ادامه می‌یافت و آن مرحوم بلند بلند گریه می‌کرد و گاهی مایل نبود مصیبت خوانی پایان یابد! اشک روی گونه‌ها و محاسنِ شریفِ او و صدایِ حقِ حقِ گریه، حاضرین را سخت متأثر می‌ساخت. در یکی از این سفرها به نزدیکی کربلا رسیدیم، از روی یک بلندی، با زحمت زیاد، از دور پرچم سرخ حسینی دیده شد که برگنبد بارگاه آن حضرت در اهتزاز بود. همهٔ همراهان با شور زاید الوصفی یکجا و هم‌نوا به گریه افتادند، و با دیدن گریه‌های خاصِ مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) شور و نوا و اشکهای همراهان شدت گرفت.

### شرکت مخلصانه در مجلس روضه‌خوانی

حجت الاسلام رحیمیان در خاطرات خود می‌گوید:  
یکی از خصوصیت‌های حاج آقا مصطفی(ره) این بود که ایشان مقید بودند که با پای پیاده در تمام زیارت‌های مخصوصه امام حسین (علیه‌السلام) به کربلا بروند. در هر سال معمولاً چند مناسبت بود (۱۵ شعبان، عرفه، اربعین، اول رجب، نیمه رجب) که مردم از نجف به کربلا پیاده

می‌رفتند، و ایشان هم هر سال در چند مناسبت پیاده به کربلا می‌رفتند. گاهی می‌شد که کف پای ایشان تا لپهایی می‌زد که خونابه از آن راه می‌افتاد و کاملاً مجروح می‌شد، ولی باز هم به راه رفتن ادامه می‌داد.

با این که ایشان بسیار با ذوق و خوش‌مجلس بود و در مجالس دوستانه منتهای ظرافت و لطافت را در سخنانش به کار می‌برد، مع ذلک وقت دعا و عزاداری هم که می‌شد، در بین تمام افراد نظیر نداشت. هنگامی که دعای توسل شروع می‌شد، همان‌طور که به پیاده‌روی خود ادامه می‌داد، با کمال توجه دعا می‌خواند و تمام مدت دعا اشک می‌ریخت و تا ذکر مصیبت می‌شد، زار زار گریه می‌کرد و شانه‌هایش از شدت گریه به لرزه می‌افتاد.

شخصی بود به نام شیخ جعفر که همیشه پس از نماز امام (س) (در مسجد شیخ) چند جمله‌ای ذکر مصیبت اباعبدالله (علیه‌السلام) می‌کرد و روضه می‌خواند. حاضرین چندان اعتنایی نداشتند و کم‌کم متفرق می‌شدند و می‌رفتند، ولی تنها کسی که مقید بود تا آخر بنشیند و روضه او را گوش دهد، مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) بود که گاهی فقط ایشان در مسجد مانده بود و به روضه شیخ

ویژگیهای شهید بزرگوار حاج سید مصطفی خمینی(ره) □ ۱۷۳

جعفر گوش می‌داد و اشک می‌ریخت. ایشان مقید بودند که در مجالس عزاداری که دوستان در منازل یا مدارس برقرار می‌کردند شرکت کنند. ایشان هم مجلس روضه‌ای هر صبح جمعه داشتند که گاهی روضه خوان تنها یک نفر مستمع داشت که او، خود آن مرحوم بود و البته آنچه برای او اهمیت داشت، عزاداری برای ابی عبدالله الحسین (علیه‌السلام) بود.

### ارادت عملی به اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام)

حجت الاسلام محتشمی می‌گوید:

ویژگی دیگر حاج آقا مصطفی(ره)، علاقمندی شدید او به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) بود. ایشان از وقتی وارد نجف شد؛ یعنی سال ۱۳۴۴ هـ.ش تا سال ۱۳۵۶ هـ.ش که به شهادت رسیدند، ۱۳ - ۱۲ سال، هر سال ۶ - ۵ بار در مناسبت‌های زیارتی حضرت سید الشهداء (علیه السلام) مثل زیارت عرفه، اربعین، رجب و شعبان، عاشقانه در آن گرمای طاقت‌فرسای عراق در تابستان و یا در سرمای سوزان کویری نجف در زمستان، با پای پیاده به کربلا می‌رفت و با توجه به این که ایشان سمین بود، بارها

مشاهده می‌شد، که پاهای ایشان تاول زده و از آنها خون جاری می‌شد، ولی باز آن را می‌بست و به راه خود ادامه می‌داد، این نشان دهنده میزان عشق و علاقه آن شهید بزرگوار به حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) بود.

در ماه مبارک رمضان (چند سالی که من در نجف بودم) ایشان نیمه‌های شب به حرم علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) می‌آمدند و زیارت جامعه کبیره، زیارتهای مخصوص و هزار بار سوره مبارکه قدر را می‌خواندند و تا سحر به تهجد و مناجات مشغول بودند. همه ساله در دهه سوم ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه معتکف می‌شدند و به عبادت و خواندن اذکار خاص می‌پرداختند.

### منابع

- صحیفه امام خمینی (س)، مجموعه ۲۲ جلدی؛ تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ثقفی، علی؛ بانوی انقلاب، خدیجه‌ای دیگر، تهران؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- خمینی، مصطفی؛ مترجم: خلیل پروینی، تفسیر قرآن کریم، تهران؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- یادها و یادمانها از شهید آیت‌الله مصطفی خمینی (ره) ۲ جلدی، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- طباطبائی، فاطمه؛ اقلیم خاطرات.
- حریم امام، هفته نامه آستان مقدس امام خمینی (س) شماره ۳۶.
- روزنامه جمهوری اسلامی.

۱۷۶ □ آیت‌الله مجاهد سید مصطفی خمینی (ره) در آینه خاطرات

- آرشیو خاطرات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- امید اسلام.
- زندگینامه و مبارزات آیت‌الله سید مصطفی خمینی.